



{ ولله الاسماء الحسنی فادعوه بها }

«آیه 108 سوره اعراف»

نکته‌هایی
در اسماء الحسنی و
قوای انسانی

مهدی خدابنده

فهرست موضوعی

عنوان	صفحه
مقدمه.....	13
1- اسماء الله واسطه‌ی اتصال حق با مظاهر.....	16
2- تعدّد اسماء الحسنی.....	16
3- اسماء الحسنی از حقائق تکوینی است یا امور اعتباری؟.....	18
4- اسماء الحسنی شئون حضرت حق‌اند.....	20
5- اسماء الحسنی اطوار متنوع حق‌اند.....	21
6- ارتباط حق با عالم از طریق اسماء الحسنی.....	22
7- تعدّد اسماء الحسنی، حق را متعدّد و کثیر نمی‌کند.....	25
8- تشکیک در تنزّل و ظهور اسماء الحسنی.....	27
9- تنزّل اسماء الحسنی مواهب الهی است.....	29
10- اسماء الحسنی ربط حضوری و ظهوری به حقّ دارند.....	30
11- معنادار شدن مظاهر به اسماء الحسنی می‌باشد.....	32
12- تناسب میان قوا باعث تناسب همه‌ی شئون نفس و تناسب میان اسماء الحسنی باعث تناسب میان مظاهر است.....	34
13- کشف تفصیلی قوا شأن قوه‌ی عاقله در انسان و کشف تفصیلی مظاهر عینی اسماء الحسنی در عالم شأن انسان کامل است.....	37
14- ظهور تام و جامع اسماء الحسنی در انسان کامل.....	38

عنوان	صفحه
15- اعیان ثابتة، واسطه‌ی اسماء‌الحسنی و اعیان خارجی، صورت علمیّه‌ی نفس واسطه‌ی بین عاقله و قوای نفسانی.	40
16- نسبت بین مظاهر از نسبت بین ظاهر و باطن ریشه گرفته است.	42
17- تعدّد اسماء‌الحسنی، بساطت ذات را از میان نمی برد.	44
18- اسماء‌الحسنی در مقام هویت، احدیت و واحدیت.	45
19- اسماء کلیّه در اسماء جزئیّه حضور کامل دارد.	46
20- حضور اسماء‌الحسنی کلیّه در جزئیّه در حقیقت حضور ذات واحد است.	47
21- حضور و ظهور اسماء‌الله در حق لطیفانه است.	47
22- حق واجب الوجود من جمیع الجهات و الحیثیات است.	49
23- اسماء‌الهی، در عین عینیت با ذات‌الهی، اطلاق دارند.	50
24- اطلاق، عنوان فیض منبسط است.	51
25- وسعت اسماء‌الحسنی، متناسب با وسعت ذات‌الهی است.	52
26- تقابل اسمائی در مقام فعل است.	53
27- همه‌ی اسماء‌الحسنی، نیک و نیکو می‌باشند.	54
28- همه‌ی اسماء‌الحسنی لطافت دارند.	56
29- هر اسمی در جاتی از ظهور و در جاتی از بطون را داراست.	57
30- شناخت صحیح و جامع اسماء‌الحسنی از طریق عنایت و لطف‌الهی است.	59

عنوان	صفحه
31- هر اسمی در عالم رسالتی دارد و از جانب حق مأموریت ویژه ای دارد.	60
32- اسماء الحسنی مظهر می‌طلبند.	61
33- اسم علیم در همه‌ی اسماء حضور دارد.	62
34- جاذبه و دافعه در اسماء جمال و جلال.	63
35- اسماء الحسنی آیات و علامات خداوند سبحان می‌باشند.	64
36- اسماء الحسنی، حجب نوری حق‌اند.	66
37- همه‌ی اسماء الحسنی بروز و ظهور ندارند.	68
38- اسماء الحسنی هم مرآت ذات الهی‌اند و هم مرآت یکدیگر.	70
39- اسماء الحسنی رابطه‌ی احاطی و محیطی دارند.	72
40- عالم به ما هو عالم و عالم به ما هو ذات الهی ظهور ندارد.	74
41- عروج و نزول دائمی اسماء الحسنی یک قاعده‌ی اساسی است.	76
42- معیت اسماء الحسنی با حق در عین تفاوت درجه و تفاوت نقش آن‌ها.	77
43- تمام اسماء الحسنی بساطت و لطافت دارند.	78
44- جامعیت اسماء الحسنی، وحدت ذاتی را از میان نمی‌برد.	79
45- اسماء الحسنی، عینیت و غیریت با هم و با ذات دارند.	80
46- هر اسمی جامع همه‌ی اسماء الحسنی است.	81
47- اسماء الحسنی خزائن الهی‌اند.	82

عنوان	صفحه
48- تنزّل اسماء‌الحسنی، اندازه‌ی مشخص دارند.	83
49- اسماء‌الحسنی مفاتیح غیب اند.	84
50- اسماء‌الحسنی توقیفیت دارند.	84
51- هر اسمی، قلمرو ظهور معین دارد.	85
52- ظهور اسم حکیم در همه‌ی اسماء‌الحسنی.	86
53- تقدّم و تأخّر در اسماء‌الحسنی در مقام ظهور عینی آنها است.	86
54- اسماء‌الحسنی از علم حضوری حق به ذات خودش منشعب می‌شوند.	88
55- ظهور اسماء‌الحسنی در عوالم هستی، اشد، شدید، ضعیف و اضعف دارد.	89
56- علم حضوری حق به ذات خود سرچشمه‌ی همه‌ی علوم حضوری حق است.	89
57- هر اسمی و کمالی در تمام ذات حق جاری است.	91
58- سریان هر وصف در تمام ذات در عین جامعیت اسماء‌الحسنی.	92
59- جامعیت اسماء‌الحسنی در عین اطلاق اسماء‌الحسنی.	93
60- اسماء‌الحسنی به اسماء ذاتیه، وصفیه و فعلیه تقسیم می‌شوند.	94
61- مشاعر انسانی، مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند.	95
62- تمایز اسماء‌الحسنی، طولی است نه عرضی.	96
63- اسناد همه‌ی اسماء‌الحسنی به یک ذات، نشانه‌ی وسعت ذات است.	96

عنوان	صفحه
64- همه‌ی اسماء الحسنی بی واسطه نزد حق حضور و ظهور دارند.	97
65- اسماء الحسنی در مقام تجلی در مظاهر، همان سنت‌های عالم اند. .	99
66- غالب و مغلوب بودن در اسماء الحسنی.	100
67- همه‌ی اسماء الحسنی در مقام مصداق عینی به یک وجود تحقق دارند.	102
68- اسماء الحسنی در مقام ذات و احدیت ظهوری ندارند.	103
69- ریشه‌ی تمام وحدت‌های تکوینی عالم، اسماء الحسنی می‌باشند.	103
70- اسماء الحسنی هم ظهور تکوینی و هم ظهور تشریحی دارند.	104
71- قلب محل دریافت تجلیات اسماء الحسنی می‌باشد.	104
72- اسماء الحسنی، واسطه‌های ظهور حق‌اند نه واسطه‌های حضور حق	105
73- اسماء الحسنی نسبتی با ذات و نسبت‌هایی با همدیگر دارند.	105
74- اسماء الحسنی عارض بر ذات حق نمی‌شوند، ذاتی حق‌اند.	106
75- اسماء الحسنی مبادی فعال و مدبر تمام عوالم هستند.	107
76- اسماء الحسنی واسطه‌های فیض و کمال از حق به ما می‌باشند. ...	107
77- اسماء الحسنی در هر مظهری، معبود واقع می‌شوند.	108
78- یک ذات در تمام اسماء الحسنی، حضور یکسان و اطلاقی دارد.	109
79- تمام اسماء الحسنی در ولایت کامل و ولایت یکسان حق‌اند.	111
80- تکوینی و تشریحی بودن اسماء الحسنی برای حق معنا ندارد.	111
81- کنه ذات حق همیشه مستور و باطن است.	112

- | عنوان | صفحه |
|--|------|
| 82- حقایق و اسرار قضا و قدر مربوط به اسماء الحسنی می‌باشد..... | 112 |
| 83- علّت عدم احصاءِ مظاهر عینی، نامتناهی بودن اسماء الحسنی است. | |
| | 113 |
| 84- اسم جامع الله، سلطان اسماء الحسنی می‌باشد. | 113 |
| 85- اسماءِ کلی‌تر مصداق کم‌تر و اسماءِ جزئی‌تر مظاهر بیشتری دارند. | |
| | 114 |
| 86- اسماء الحسنی، واسطه‌ی فیض منبسط و اعیان ثابت‌هستند. | 114 |
| 87- اسماء الحسنی با هم پیوستگی دارند، شناخت انفرادی آن‌ها معنا ندارد. | |
| | 114 |
| 88- غالب و مغلوب بودن وصف اسماء الحسنی است نه وصف خود حق. | |
| | 115 |
| 89- اسماء الحسنی و ارکان اشیاء | 117 |
| 90- اصل مساوقه در اسماء الحسنی | 117 |
| 91- اسماء الله، مبین و مفسّر یکدیگراند (اسماء الله به منزله‌ی آیات محکم و متشابه حق‌اند) | 118 |
| 92- حق با اسم رحمان هستی می‌دهد و با شأن رحیم کمال می‌دهد. | 120 |
| 93- هر اسمی احکام متفاوت خود را دارد (احکام وجود و احکام ظهور) | 120 |

94- استفاده از قاعده‌ی «حکم الامثال فی مایجوز و فی ما لایجوز

واحد» 122

عنوان صفحه

95- اسماء الحسنی در تنزّل و تجلّی، تجافی ندارند. 123

96- احکام مشترک و متفاوت اعیان ثابتة 124

97- ریشه تمام تنوع‌ها، اسماء الحسنی 126

98- توجّه به قاعده‌ی «کل یوم هو فی شأن» 126

99- توجّه به «قاعده لایشغله شأن عن شأن» 127

100- استناد تمام شئون موجودات به اسماء الحسنی 128

101- محدود و نامحدود بودن اسماء الحسنی 128

102- جهت تنزیهی در اسماء الحسنی 129

103- اشاره‌های اسماء الله، به مقامهای خداوند 132

104- اشتقاق اسامی ائمه (ع) از اسماء الحسنی 133

105- راه شناخت اسماء الحسنی در انسان 133

106- حق مثل و مانند و مشابه ندارد 134

107- معنای حادث بودن اسماء الحسنی در احادیث 135

108- چگونگی رابطه‌های حق با شئون خودش 136

109- اسماء الحسنی وجه الله اند 137

110- تحیّر در معرفت توحیدی 138

111- حب ظهور اسماء الحسنی 139

12 نکته‌هایی در اسماء‌الحسنی و قوای انسانی

112- اسماء‌الحسنی اضافی هم مظهر و هم مرتبه می‌طلبند 139

113- محبت محور آفرینش 141

صفحه

عنوان

114- عدم شناخت عمق و کنه اشیاء 143

115- ربوبیت و عبودیت در اسماء‌الحسنی 144

116- احصاء اسماء‌الحسنی 145

فهرست منابع 146

آثار منتشر شده از مؤلف 146

بِسْمِ اللَّهِ

مقدمه

1- موضوع توحید و اسماء‌الحسنی از مهمترین و غامض‌ترین مسائل اعتقادی است و همه موجودات با اسماء‌الحسنی از هر جهت رابطه دارند، تمام مقدرات تکوینی و تشریحی ریشه در اسماء‌الحسنی دارند، همه حوادث عالم جایگاه و موقعیت تکوینی خود را در رابطه با توحید پیدا می‌کنند و هر شیء از تمام جهات مظهر اسماء‌الحسنی می‌باشد، آن بخشی از توحید که قابل فهم و شناخت است، برای ما شناخت و فهمش تکلیف شده است و آن بخشی که قابل شناخت نیست، ما به شناخت آن مکلف نشده‌ایم، ما به اندازه‌ی وسعت عقل و وسعت قلب خود باید در مسیر شناخت توحید قدم برداریم.

2- طرح موضوع اسماء‌الحسنی از چند جهت حائز اهمیت است: اول از جهت این که تمام موجودات با اسماء‌الحسنی در ارتباطند و هستی و تار و پود اشیاء را در بر گرفته است (و باسمائک اللتی ملات ارکان کل شیء - دعای کمیل) و مدیریت عالم براساس اسماء‌الحسنی می‌باشد. دوم: نقش تربیتی و اخلاقی اسماء‌الحسنی، شناخت و تدبّر در اصول و مبانی اسماء‌الحسنی زمینه‌ی تخلّق به اخلاق الهی را فراهم می‌کند. سوّم: موضوع توحید زیربنای تمام مسائل جهان‌بینی و اعتقادی است.

3- براساس حدیث «الطرق الی الله بعدد انفس الخلائق» که می‌فرماید: راه‌های شناخت خدا به تعداد نفوس خلائق و یا نفَس‌های خلائق است، هر کسی از طریقی به سوی کمال مطلق سیر می‌کند یا سیر عقلی و یا سیر قلبی ولی بهترین روش برای شناخت توحید، راه خود است، زیرا انسان کامل‌ترین مظهر و آیت الهی است و اسمائی که در عالم هستی ظهور می‌کند، تمام نمونه‌هایش ولو به نازله در انسان کامل حضور و ظهور دارد و لذا در قرآن کریم سوره فصلت آیه‌ی 53 می‌فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم افلا تبصرون» آیات الهی در انسان و عالم هستی گسترده و ارائه شده است و نیاز به بصیرت دارد تا کشف شود و یا در روایت داریم که «من عرف نفسه فقد عرف ربه» که انسان‌شناسی عامل خداشناسی و ربوبیت حقّ است.

4- در هر یک از فرازهای این کتاب ابتدا موضوع توحید و اسماء‌الحسنی مطرح شده است و بعد از آن طرح قوای انسان شده است، که این همان روش لمّی است یعنی؛ از طریق شناخت علّت یک مخلوق متوجّه شئون مخلوق شویم، البتّه روش دیگر این است که انسان با شناخت ابعاد نفس و قوای نفس ناطقه متوجّه شئون توحید شود، روش اوّلی مربوط به دستگاه عرفان است و روش دوّم بحث حکمت و انسان‌شناسی است، البتّه می‌توان به موازات همدیگر انسان شناخت پیدا کند.

5- شناخت کامل و همه‌جانبه‌ی اسماء‌الحسنی در حدّ علم معصوم می‌باشد و ما براساس رهنمودهایی که از انبیاء و ائمه (ع) داریم می‌توانیم جلوه‌هایی از اسماء‌الحسنی را بشناسیم، به همین جهت بضاعت علمی انسان در شناخت توحید محدود است.

6- خداوند می‌تواند با تجلّی به قلب ما، شئون توحید را حضوراً ظاهر سازد، یعنی؛ توحید جامع و حقیقی با معرفّی خود خداوند به قلب ما امکان‌پذیر است. به همین جهت قرآن کریم می‌فرماید: «لایحیطون بشیءٍ من علمه الا بما شاء» (بقره ۵۵) و یا در سوره فاطر ۱۳/۳۵ خداوند می‌فرماید: «هو الذی یریکم آیاته» خود خداوند باید آیات و اسرار توحید را به قلب ما برساند و هیچ انسانی بدون مشیّت و تجلّی توحید در عقل و قلبش نمی‌تواند به او شناخت پیدا کند.

7- نکات و اصولی که در این نوشتار موجود است، توان محدود علمی ما را می‌رساند و این نوشتار هم مانند سایر نوشته‌ها خالی از اشکال نیست که مربوط به مؤلف است و مؤلف از ارائه اشکالهای مستدل و منطقی استقبال می‌کند.

8- در مطالعه مباحث این نوشتار سعی شود که خواننده این اصول را در درون خود تصدیق فطری کند و یک حالت حضوری در خود احساس و ایجاد کند.

9- اگر خواننده محترم سعی کند که همزمان با مطالعه این اثر به کتابهای توحید از دریچه انسان‌شناسی و عالم درون و بیرون از همین مؤلف نیز مراجعه کند، بهتر می‌تواند در فضای معنوی این مباحث قرار گیرد.

والسلام

مهدی خدابنده

86/12/25

1- اسماء‌الله واسطه‌ی اتصال حق با مظاهر

قوا در نفس مجاری ارتباط با عالم واقع‌اند، نفس بدون قوا با عالم خارج رابطه ندارد و هر قوه‌ای یک مسیر ارتباطی، یک مجرای تعلق، و یک معبر اتصال به عالم خارج است و همان‌گونه که عالم انسانی (نفس) درجاتی دارد، عالم هم اطوار متنوع دارد و به عبارتی تشکیکی و ذومراتب است. اطوار قوا، حلقه‌ی اتصال به اطوار عالم هستند، یعنی، با هر کدام از اطوار قوا می‌توان نوعی رابطه با یکی از اطوار عالم برقرار کرد.

خداوند نیز از طریق اسماء‌الحسنی با عالم رابطه دارد (همان‌طور که نفس بدون واسطه‌ی قوا با عالم رابطه ندارد) حق نیز بدون واسطه‌ی اسماء با مظاهرش در ارتباط نیست، پس اسماء‌الحسنی رابط بین حق و مظاهرش می‌باشند و همان‌طور که نفس مجاری ارتباطش با عالم خارج، قوا هستند اسماء‌الحسنی مجاری، کانالها و مسیرهای ربط به حق‌اند و حق از طریق اسماء‌الحسنی با مظاهرش پیوند خورده است و همان‌طور که هر قوه نوعی ارتباط نفس با عالم خارج است، هر اسمی از نوعی رابطه بین حق و عالم حکایت می‌کند. حق به تعداد اسماء‌الحسنی با مظاهرش رابطه دارد.

2- تعدّد اسماء‌الحسنی

هر موجود جسمانی، ابعاد و جهات متعدّدی دارد اعم از اینکه صاحب یا فاقد نفس باشد. موجودات مادی دارای سطح، رنگ، شکل، حجم و ابعاد متعدّد مانند: طول، عرض، عمق، بو و خصوصیات دیگر می‌باشند، همچنین انسان که موجودی دارای نفس است نیز دارای ابعاد و

اطوار متعدّد است که با هر قوه‌ای یکی از ابعاد ماده را درک می‌کند. به عنوان مثال: به وسیله شنوایی، اصوات را ادراک می‌کند، با کمک بینایی، رنگ و عمق و دیگر اعراض ماده را ادراک می‌کند و همین طور ادراکات نفسانی دیگر، که به کمک هر قوه‌ی ادراک هم سنخ آن صورت می‌گیرد. حتی اگر موجودی مجرد باشد انسان این معلوم را با کمک خیال و عقل درک می‌کند مثل: ادراک صورتهای مثالی که مدرک آن خیال است و ادراک صورتهای کلی و عقلی که مدرک آن قوه‌ی عاقله است و همین ادراک صور خیالی و عقلی دال بر این است که قوه‌ای هست، که آن‌ها را درک میکند، حال به آن قوه‌ها خیال و عاقله می‌گوییم و نیز در عالم خارج باید صور خیالی و عقلی موجود باشند تا عقل و خیال بتوانند آن‌ها را درک کنند.

همان گونه که نفس قوای متعدّد دارد اسماء‌الحسنی نیز متعدّداند و قابل احصا و شمارش عددی نمی‌باشند. تعدّد قوا، تعدّد شئون و مظاهر نفس است، تعدّد اسماء‌الحسنی، تعدّد شئون حضرت حق است. همان گونه که هر قوه به نوعی در عالم نفس، اثر گذار است هر اسمی و صفتی نیز در عالم به نوعی اثر گذار و فعال است و همین تعدّد اسماء‌الحسنی نشانه‌ی تعدّد مظاهر تکوینی و تشریحی (احکام الهی) است. هر قوه‌ای در نفس به نحوی ظاهر می‌شود و مظهر می‌طلبد هر کدام از اسماء الهی نیز مظهر دارند و هر اسمی در عالم خارج مظهر می‌طلبد و باید عالم آفریده شود تا حقیقت اسماء‌الحسنی ظاهر شوند و این که می‌گوییم هر اسمی به مظهري تعلق می‌گیرد نه به این معنی است که هر اسمی یک مظهر به خصوصی دارد بلکه به این معناست که: هر اسمی به طور غلبه، مظهر و مجرای مشخص

دارد. خداوند در انسان به تعداد ابعاد انسانی، مظاهر حسی و غیبی، آفریده است که از طریق این قوا با آن شئون مرتبط است.

تعدد اسماء الهی حکیمانه است. اسماء‌الحسنی از جهت وجود و تعداد نامتناهی اند، چون اسماء عین ذات حضرت حق اند، لازمه‌ی شناخت تمامی اسماء الهی از هر جهت، احاطه پیدا کردن به ذات الهی است که این امری محال است و به دلیل نامحدود بودن اسماء الهی، مظاهر اسماء الهی که همان موجودات خارجی هستند نیز قابل شمارش و احصا نیستند و چون موجودات عالم عینی ریشه در اسماء الهی دارند، نمی‌توان به کنه هستی موجودات آگاه شد. به همین دلیل تعدد اسماء الهی نشانه‌ی تعدد مظاهر و حتی شئون مظاهر است.

3- اسماء‌الحسنی از حقائق تکوینی است یا امور اعتباری؟

نفس ناطقه انسانی، قوای متعددی، دارد که این قوا در در نظام تکوینی انسان، جعلی و قراردادی نیستند، بلکه حقایقی متجلی از نفس ناطقه انسانی‌اند و نشانه‌ی تعدد قوا همان، ادراکات مختلفی است که به یک حقیقت ثابت نسبت داده می‌شود. هر کدام از قوای ما انشا و ایجاد نفس اند، و از بیرون چیزی بر نفس عارض نشده است، بلکه همین نفس در عالم خارج، همان قوه است در جلوه‌ی خاص. هر یک از قوا یک واقعیت تکوینی و حقیقتی از حقایق عالم هستی می‌باشند چون نفس که علت ایجاد آن‌هاست حقیقی و تکوینی است. قادر است برای حیات و معاش طبیعی خویش، قوانین اعتباری جعل کند، که این کار توسط قوه‌ی عاقله صورت می‌گیرد البته نه آن قوه‌ی عاقله که حقایق کلی را ادراک

میکند بلکه عقل معاش که روش زنده ماندن و راحت زندگی کردن را طراحی میکند ولی هیچ یک از این اعتباریات برای نظام تکوینی او مؤثر نمی‌باشند. مگر قوانین اعتباری تشریحی که علاوه بر در نظر گرفتن جنبه‌های عقل معاش برای بُعد ابدی و تکوینی انسان نیز وضع شده‌اند، به هر حال قوای انسانی به اختیار او وضع نشده‌اند بلکه نفس آن‌ها را به صورت یک حقیقت تکوینی ایجاد کرده است، پس تعدّد آن‌ها هم اعتباری نیست و اگر از حیطه‌ی اعتبار خارج شد دیگر برای آن، کم و زیاد شدن معنی نخواهد داشت. در نتیجه قوا متعدّداند و تعدّد آن‌ها قابل کم و زیاد شدن نیست پس همه‌ی قوا ثابت اند، وجود و تعدّد آن‌ها بر اساس حکمت الهی تنظیم شده است.

همین طور که نفس انسان جایگاه تکوینی در عالم دارد، و با اعتبار انسان، اعتبار نشده است، اسماء‌الحسنی نیز اعتبار و قرار داد حضرت حق نمی‌باشند بلکه اراده تکوینی حضرت هویت مطلقه است، که بصورت حقایقی ساری و جاری در نظام تکوین و تشریح ظهور کرده است. اسماء‌الحسنی با حضرت حق اتحاد و عینیت دارند و به تعبیری شئون حضرت حق‌اند چه از لحاظ وجود و چه از لحاظ تعداد این وجودات اعتباری نیستند.

البته نباید فراموش کرد که این تعدّد اسماء الهی به اعتبار دریافت و قابلیت مظاهر است نه به اعتبار حضرت احدیت که از این اسماء مرکب باشد.

همان طور که نفس ناطقه انسانی، در مقام وحدت خود، همه‌ی قوا را در خود منظوم کرده است و در این مقام تعدّد قوا معنی ندارد در

مقام احدیت، همه‌ی اسماء‌الحسنی به نور واحد محقق شده‌اند و در آن مقام، کثرت، تعدّد و اعتبار، معنی ندارد کمالات بینهایت حق، در حق به یک وجود واحد، تحقّق دارند و در عین وحدت در حق به تعداد مظاهر عینی تعدّد در مظاهر دارند.

4- اسماء‌الحسنی شئون حضرت حق‌اند.

قوا همان نفس در درجه‌ی نازل‌اند و ذات نفس وقتی تنزّل کند به شکل قوا ظهور می‌کند. نفس قابلیت تنزّل دارد و تنزّل آن، همان قواست. به عبارت دیگر: نفس و قوا هر دو یک حقیقت واحدند که وقتی به باطن قوا نظر می‌کنیم به نفس نظر کرده ایم و چون به ظاهر نفس توجه می‌کنیم در حقیقت، به قوا توجه کرده ایم. قوا مرتبه‌ی نازل‌هی نفس‌اند و در نفس، تمام قوا به نحو وحدت حاضرند و بدون علّت ایجادیشان که همان نفس است، امکان ظهور و خود نمایی ندارند.

اسماء الهی به منزله‌ی قوای حضرت حق‌اند که در اصل و ذات، واحدند ولی هر یک از آن‌ها مرتبه‌ای از آن حقیقت واحد را ظاهر کرده‌اند. در تمام اسماء الهی ذات حق حاضر است و حق متنزّل، همان اسماء‌الحسنی است که بدون حضور ذات الهی، هیچ یک از آن‌ها در عالم متحقّق نمی‌شوند و نفس هم بدون قوایش ظاهر نمی‌شود یعنی؛ اگر خواستیم نفس را در مرتبه‌ی حس درک کنیم، باید یکی از قوای حسی را ادراک کنیم. اگر خواستیم نفس را در مرتبه‌ی خیال درک کنیم، نفس چیزی غیر از همان صور خیالی نیست و نفس در مرتبه‌ی عاقله، همان حقایق بسیط کلی است، که مدرک نفس واقع می‌شوند ولی ذات نفس به

آن صرافت و بساطت ذاتی خویش قابل درک به وسیله‌ی هیچ یک از آن قوا نیست. حق نیز بدون واسطه‌ی اسماء‌الحسنی، جایی ظاهر نیست نفس همان‌گونه که هست، در قوا ظاهر نشده است، بلکه جلوات از آن در هر یک از قوا متجلی است. چون عالم شهادت و غیب نمی‌توانند ذات احدی را همان‌گونه که هست اظهار کنند زیرا که لازمه‌ی اظهار آن، پاره شدن پرده‌های امکانی ممکنات است که این امری محال است و دلیل آن این است که یک چیز نمی‌تواند هم خودش باشد و هم حدود خودش (که علت تشخیص و شیئیت آن است) را فاقد باشد و محال است که یک چیز هم خودش باشد و هم خودش نباشد. به عنوان مثال: بینایی، نفس است در درجه‌ی خاص، شنوایی؛ همان نزول نفس است در تجلی خاص شنیدن و قوه‌ی عاقله، همان نفس است در تعیین ادراک کلیات و تمامی این شئون از نفس نازل میشوند. همین‌طور است اسم‌علیم حضرت حق که تجلی حق است در جلوه علم و (دیگر اسماء‌الحسنی، حی، قادر، سمیع و بصیر و... همگی حضور ذات احدی حق‌اند با یک جلوه خاص) و همین که از حضرت حق تجلی کردند از وحدت، شدت، صرافت و بساطت ذاتی آن‌ها کاسته می‌شود.

5- اسماء‌الحسنی اطوار متنوع حق‌اند.

قوای نفسانی همگی شأن، جلوه و مظاهر نفس‌اند، یعنی؛ همگی از نفس ابداع و انشا و ایجاد میشوند و از خارج به درون نفس رسوخ نکرده‌اند و تولید مادی نفس نمی‌باشند. قوا همگی حقایق درونی نفس‌اند و وقتی همه‌ی قوا شأن نفس باشند، معنی؛ آن این است که استقلالی از خود

ندارند و تابع احکام حاکم بر نفس اند، عین ربط و عین اتصال به نفس هستند به عنوان مثال: بینایی؛ در دیدن به قدرت نفس می‌بیند قدرت نفس است که در قوه‌ی ذائقه به صورت چشایی ظاهر میشود و بطور کلی تمام قوا در ادراک، تابع نفس اند ولی نحوه ادراکشان مربوط به حدود ذاتی قوا و نحوه‌ی ظهور نفس است و نفس با واسطه قوا ادراکِ مدرکات می‌کند.

اسماء الهی نیز به منزله‌ی شئون حضرت حق اند که این بدان معنی است که: اسماء الله به پشتوانه‌ی ذات فعّال الهی، مدبّر مظاهر می‌باشند. اسماء‌الحسنی در وجود و تأثیر گذاری از خود استقلال ندارند و خداوند فعّال، مدبّر عالم، حاضر و ظاهر در آنهاست. اوست که با شئون خود می‌شوند، اجابت می‌کند و تدبیر می‌کند به عنوان مثال: حق با جلوه‌ی حکیم، عالم را هدف دار می‌آفریند. حق در صحنه عالم حضور فعّال و هدفدار دارد که همان حکمت است. حق با واسطه‌ی اسم خالق، تمام عوالم را خلق می‌کند. با جلوه اسم قابض، مظاهر را قبض می‌کند.

6- ارتباط حق با عالم از طریق اسماء‌الحسنی

قوا نه تنها واسطه‌های ارتباط با عالم خارج اند و هر یک از آنها به نوعی انسان را با مظاهر خارجی پیوند می‌دهند، بلکه واسطه ارتباط درونی خود نفس با اعضای بدن نیز می‌باشند. نفس انسان یکی از واقعیت‌های مجرد عالم تکوین است و به جهت مجرد بودنش نمی‌تواند بدون واسطه، با هر واقعیتی ارتباط ایجاد کند، چون شرط ایجاد ارتباط سنخیت و تناسب است و بدن کاملاً مادی است و نفس، موجودی مجرد است پس نفس با بدن هیچ گونه تناسب و سنخیتی ندارد و برای ارتباط با

بدن خود نیاز به ارتباط با قوا دارد. قوا چون تجلی نفس‌اند و در حقیقت، نفس نازل شده‌اند از شدت تجرّد نفس و بساطت آن می‌کاهند و حلقه‌ی اتصال با بدن می‌شوند به این صورت که؛ قوای عالیه با قوای متوسط، در ارتباطند و قوای متوسط بطور مستقیم با قوای حسی که نازل‌ترین مرتبه از تجرّد و بساطت را دارند مرتبط‌اند و این قوای حسی با بدن جسمانی در ارتباط‌اند شان نفس اجل از این است که با بدن رابطه‌ی بی‌واسطه داشته باشد و قوا هستند که به وساطت حواس این ارتباط را برقرار می‌کنند. هر چند بدن نیز شأن و مرتبه‌ی نازله‌ی نفس است ولی قانون ارتباط این است که شئون نازله از طریق شئون برتر با نفس مرتبط می‌شوند. خود این مجموعه نظام مند نفس و بدن نیز چنین است که شئون نازله‌ی نفس، ارتباط بی‌واسطه با شئون عالیه نفس ندارند.

از دیدگاه عرفا، عالم هستی، که مجموعه‌ی مظاهر تکوینی حق‌اند به منزله‌ی شئون و پیکر حضرت ربّ‌اند. یعنی؛ حق به آن‌ها ظاهر شده است و خود مظاهر، واسطه‌ی دریافت و اتصال به فیض حق‌اند. مظاهر تکوینی در عالم، مانند: قوای نفسانی، درجات نازل، عالی و اعلی دارند و تنزّل فیض الهی از اعلی به نازله از طریق فیض عالی حق صورت می‌گیرد و طفره در عالم، محال عقلی است. در حقیقت اسماء‌الحسنی، واسطه ارتباط حق با عالم هستی‌اند و عالم هستی به عنوان بدن و شأن حق است. این گونه نیست که عالم از حق جدا و منفک باشد. وقتی عرفا می‌گویند عالم به منزله‌ی بدن حق است، به آن معنی است که: مرتبه‌ی نازله‌ی فیض حضرت احدی، به شکل عالم جسمانی جلوه می‌کند و فیض حق، از حق جدا نیست و آن را همواره تدبیر می‌کند و حق در

عالم حضور حکیمانه و لطیفانه دارد و کل عالم به اعتبار اسماء‌الحسنی تحقق و ظهور دارند، عالم، به ما هو عالم هیچ گونه تحقیقی ندارد و عالم، اسماء الهی در مقام فعل است. وقتی این دید حکیمانه به عالم باشد، عالم، بدن حق و اسماء الهی به منزله‌ی قوا و شئون حضرت حق است.

واسطه‌ی ارتباط عالم و خود حضرت حق، اسماء‌الحسنی است یعنی؛ غیر از حق و اسماء‌الحسنی او هیچ چیز در عالم تحقق بذاته ندارد، عالم نیز ظهور همان اسماء‌الحسنی می‌باشد و هر موجود اسمی است در درجه نازله. هر مظهري، خود اسم است در تشخص خارجی و عینی و هر مظهري، نزول یک اسم و صفت است در مقام تعین عینی. حلقه‌ی اتصال بین اسماء‌الحسنی خود حق است با شئون فعلی اش. به عبارت دیگر شئون علمی حق واسطه، با شئون خارجی حق است.

اسماء‌الحسنی واسطه‌ی ارتباط ذات الهی با شئون عینی اش (مظاهر خلقی) می‌باشد و خود حق با واسطه یک شأن به شأن دیگر مرتبط میشود و اسماء کلیه، واسطه‌ی ارتباط ذات با اسماء جزئی هستند. عامل ارتباط حق با مظاهرش خود حضرت حق است (البته با جلوه ای خاص). عالم یک شخص است، که موجودات مادی همگی جوارح و جوانح آن می‌باشد و ملائکه مثالی به منزله‌ی خیال او و ملائکه عقلی به عنوان قوه‌ی عاقله او، روح و باطن این جوارح و جوانح و قوا خود حضرت حق است. پس شئون عینی حق که عین مظاهر خارجی اند عین اتصال به حق‌اند ولی با وساطت شئون علمی حضرت حق.

7- تعدّد اسماء‌الحسنی، حق را متعدّد و کثیر نمی‌کند.

قوای نفسانی ظهورات نفس‌اند و هر یک نحوه‌ای از تجلّی نفس ناطقه انسانی می‌باشند. این قوا در مقام فعل و ظهور کثیراند مثلاً: چشایی در مقام فعل، غیر از بویایی است، ولی هر دو در مقام عقلی خود، عین من می‌باشد و چیز دیگری غیر من نیست. همین طور است صور خیالی که هر صورتی غیر صورت دیگر است ولی در مقام عقل، همگی عین من هستند که با نفس ناطقه متحد شده‌اند قوا، هم کثرت عینی دارند و هم کثرت علمی، قوا اجزاء نفس ناطقه نیستند، بلکه شئون نفس‌اند دلیل آن این است که اگر قوا اجزای نفس می‌بودند می‌توانستیم قوا را تک تک از نفس منفصل کنیم و هر یک را در عالم خارج بدون ادراک نفس، ادراک کنیم. همه‌ی قوا مجرد هستند و بساطت دارند، مانند نفس یک مرکب طبیعی نمی‌باشند، که اجزایش آنرا کثیر کنند و قوا با نفس اتحاد دارند نه اینکه در نفس حلول کرده باشند و به نفس ضمیمه شده باشند که انضمام و اتصال از خصوصیات موجود مادی است و مجرد بودن یعنی؛ مجرد از همین ویژگی‌ها. قوا جلوات نفس‌اند نه اجزاء نفس تا نفس را کثیر و مرکب کنند.

تعدّد قوا باعث نمی‌شود که نفس وحدت شخصی خود را از دست بدهد، و نفس همیشه یک واحد حقیقی است که قوا عین اویند و قوا با ذات یگانه و متحد‌اند. اسماء‌الحسنی نیز عدداً و وجوداً نامتناهی‌اند و این نامتناهی بودن از دو جهت تعداد و وجود، باعث کثرت و ترکیب حق نمی‌شود و حق جامع اسماء‌الحسنی و کمالات است نه این که مجموع کمالات باشد.

اسماء‌الحسنی اجزاء حق نمی‌باشند، مانند: اجزای یک میز که باعث ترکیب شدن میز می‌شوند. حق یک وجود کلی است یا به اصطلاح یک چیز است که همه چیز است، حقیقت بسیط همه چیز است از لحاظ وجود، ولی هیچ یک از آنها نیست از جهت چستی و حدود. اسماء‌الهی عین وجود حق‌اند ولی از آن جهت که یک نحو حضور و ظهور دارند غیر هم‌اند. جامعیت کمالات، به حق کثرت و ترکیب نمی‌دهد. زیرا همه شأن و جلوه حق‌اند و با حق عینیت و اتحاد دارند، یک میز، یک کل است که مجموعه‌ی اجزایش باعث میز شدن او شده است و وجودش قائم به اجزای آن است. هر اسم بساطت دارد و ذات حق هم بسیط است و مجرد، چون اسماء‌الحسنی اجزای حق نمی‌باشند، باعث مرکب شدن و تکثر حق نمی‌باشند. اسماء‌الحسنی با حق اتحاد و ارتباط دارند و حق جامع همه‌ی آنها است نه مجموعه‌ی آنها. این کمالات بدون حضرت حق قابل تصور نیستند. واجب‌الوجود بالذات واجب‌الفیض هم هست و نمی‌توان این کمالات جامع را در معلولات تصور کرد مگر اینکه واجب‌الوجود بذاته باشد که جامع این کمالات باشد. تعدد اسماء‌الحسنی چون با عینیت و اتحاد همراه است، همواره حق وحدت و وجودش حفظ می‌شود و یک واقعیت مجرد است که بساطت دارد و در تمام اسماء‌الحسنی وحدت حقه‌ی حقیقه خود را حفظ می‌کند و همواره خودش، خودش است یعنی؛ خداوند در اسم‌علیم، ذات است با تشخص علم نه اینکه ذاتی باشد که عالم باشد و علم چیزی غیر از او و عارض بر او باشد و همین طور دیگر اسماء‌الهی، نه این که حق مجموعه‌ی ذات و صفات باشد و تعدد کمالات حق تعدد مادی نیست که تعدد در اجزا و اعضا باشد. (همه

کمالات برای یک وجود است که با آن کمالات وجودی اتحاد و عینیت دارند.

8- تشکیک در تنزل و ظهور اسماء‌الحسنی

در نفس ناطقه انسانی ادراکاتی هست که هرگز از مرتبه عقل به پایین تنزل نمی‌کنند مثل ادراک کلی و عقلی، تمام این ادراکات نفسانی با این که صورت کلی و عقلی در مقام عقل دارند و همگی در آن مرتبه با هم متحدند، به نحوی که بوییدن عقلی، تعقل، تخیل، چشیدن و تمام شئون حسی، هست و تمام قوا و شئون نفس در مقام عقل یک حقیقت واحد هستند. در مرتبه خیالی همه‌ی این ادراکات به ادراک خیالی نزد نفس حاضرند نه به نحو وحدت و کلیت عقلی مانند صورت چشیدن که غیر از صورت دیدن می‌شود ولی باز هم همگی در بستر یک نفس صورت می‌گیرند و مدرک و مدرک و ابزار ادراک صور ادراکی یکی هستند و آن نفس ناطقه انسانی است. در مرتبه‌ی قوای جسمانی تنها این قوا در ادراک غیر از هم‌اند بلکه در وسیله و ابزار ادراک نیز متفاوتند پس هر چه از مرتبه‌ی عقل به سمت قوای حسی حرکت می‌کنیم وحدت قوا تنزل می‌یابد. به عبارت دیگر؛ قوا از عقل تا حس به نحو شدت و ضعف در ظهور یا تشکیک ظهور، متعین می‌باشند. نفس در هر قوه‌ی ای به نحوی متجلی شده است ولی در هر مرتبه‌ی این تنزل، حکم همان مرتبه را گرفته است یعنی؛ چشیدن عقلی، احکام عالم عقل را دارد و دیدن برزخی و خیالی احکام عالم مثال را دارد و بوییدن حسی محصور در احکام عالم محسوسات است.

اسماء الله نیز تنزّل دارند، غیر از اسماء مستأثره و معنای تنزّل اسما این است که این اسما در مظاهر (خلقی و عقلی) به نحوی ظهور و نمود دارند و ظهور آن‌ها در عالم تشکیکی است. هر اسمی از اسماء‌الحسنی در تمام عوالم و اطوار هستی ظهور و تجلّی دار د. تجلّی هر اسم یعنی؛ ظهور اسم از ذات الهی و جریان یافتن در مظاهر. ظهور اسماء‌الحسنی متناسب با درجه و ظرفیت مظاهر است یعنی؛ هر قدر مظاهر به قرب نزدیک‌تر شوند به اسماء‌الحسنی نزدیک‌تر شده‌اند و هر قدر مظاهر سنخیت بیشتری با اسماء الهی داشته باشند، تجلّی اسم، کامل‌تر خواهد بود. بر اساس همین قاعده، اسماء‌الهی در عالم جبروت تجلّی جامع‌تری نسبت به عوالم مثال و شهادت مطلقه یا طبیعت دارند و تجلّی در عالم مثال بالاتر از تجلّی در عالم طبیعت است. به عنوان مثال: اسم علیم در تمام عوالم ظهور دارد ولی ظهور او در جبرائیل جامع‌تر از ظهور علیم در موجودات طبیعی است، ظهور و تنزّل اسماء‌الله تشکیکی است یعنی؛ هر اسم نزولش درجات متنوع دارد و در هر درجه‌ی، تنزّل بخشی از حقایق و اسرار الهی ظهور می‌کند. این قاعده را میتوان از این آیه قرآن استنباط کرد. «وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا وَعِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» (آیه 21 حجر) البته این آیه حاوی حقایق و بسیاری از معارف زیر بنایی است ولی یکی از این قاعده‌ها این است که؛ اسماء‌الحسنی تنزّل دارند و تنزّل آن‌ها یکسان و یکنواخت نیست که تعبیر «إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» گویای این قاعده است. خزائن الهی، همان اسماء‌الحسنی می‌باشند. نازل کردن خزائن، یعنی تنزّل اسماء‌الحسنی و «بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ» نشان می‌دهد که این ظهور و تنزّل تشکیکی است. البته در

تنزّل اسماء‌الحسنی باید این قاعده را در نظر گرفت که ظرفیت اولیه در همه‌ی انسان‌ها را خداوند ایجاد نموده است که بر اساس آن ظرفیت ابتدایی، کمالات ثانویه را عطا می‌کند. ولی چون انسان قدرت انتخاب و عالم سازی دارد و روح خود را وسعت می‌دهد، خداوند نیز متناسب با این انتخاب انسان، (ظرفیت ثانویه ای که ایجاد شده است) اسماء جدید و کاملتر را اعطا می‌کند پس تنزّل یک اسم جدید و کامل‌تر، نیاز به یک ظرفیت جدید و کامل‌تر دارد که این ظرفیت جدید با عبادت و بندگی برای انسان ایجاد میشود تا واهب صور، صورت جدید را افاضه کند. و از همین قاعده می‌توان نتیجه گرفت، که: اسماء جزئیّه در ابتدا ظهور می‌کنند و در مرتبه‌ی دوّم اسماء وصفیه و در مرحله‌ی آخر که عالیترین ظرفیت‌ها هبه شد، اسماء کلیّه تجلّی می‌کنند.

9- تنزّل اسماء‌الحسنی مواهب الهی است.

تنزّل اسماء‌الله، یعنی؛ نظر و توجّه خداوند به موجودات و این نظر همراه با رحمت و لطف الهی است. حق از سر لطف و محبت به تمام مظاهرش عنایت و نظر دارد و تنزّل و تجلّی خداوند به اسماء‌الحسنی، یک کمال و یک لطف و موهبت است. انسان از طریق برنامه جامع تشریح، شرایط و ابزار را برای توجّه و نظر خداوند مهیا می‌کند. البته خداوند بر اساس علم حکمت و با توجّه به مصلحت و با توجّه به ظرفیت انسان، کمالی را به او عطا می‌کند و همه‌ی عبادت‌ها بهانه جلب عنایت الهی به انسان‌اند.

اسماء‌الهی، نزول جبری ندارند، این قانون و سنت ثابت خداوند است که اگر راه عبودیت را رفتیم به ما نظر می‌کند، حالا یا در دنیا و یا در آخرت ولی به هر حال اسماء‌الحسنی، اکتسابی نیستند، او فقط باید عنایت کند که چه کمالی را تا چه اندازه ای (و در چه مرحله ای، به چه کسی) اعطا کند. تمام حکمت‌هایی که به انبیا داده می‌شد، موهبت‌های الهی بود و این حکمت‌ها، همان اسرار اسماء‌الحسنی بودند و در هر حکمت جلوه یا جلوه‌هایی از اسماء‌الهی ظاهر هستند.

10- اسماء‌الحسنی ربط حضوری و ظهوری به حق دارند.

تمام شئون و قوای نفس ناطقه انسانی نزد نفس حضور بالتبع دارند و قائم به نفس هستند. به عنوان مثال: من ما، نزد ما بی واسطه حاضر است که به آن علم حضوری من، به من نیز می‌گویند و هر کس این حضور بی واسطه‌ی قوا را ادراک می‌کند. و می‌فهمد که خودش، خودش است و نمی‌گوید من دیگری هستم و از طرفی تمام افعال و صفات و قوا را نیز به خودش (که در تمام این قوا و افعال حاضر است و حضورش اطلاقی است)، نسبت می‌دهد. یعنی؛ نمی‌گوید که یک تکه از من شنید، یا نصف من دید. این من ما، بدون واسطه‌ی قوا در تمام اطوار نفس از عقل گرفته تا حس حضور دارد، زیرا نمی‌گویم که عقل دید، بلکه در هر قوه‌ی آن قوه‌ی ما، به من نسبت می‌دهیم و فقط می‌گوییم که من دیدم. پس به وجدان باطنی هر کس می‌یابد، که؛ نفسش نزد تمام قوا و اطوار نفسش حضور اطلاقی دارد همه‌ی قوا عین حضور برای نفس ناطقه‌اند و همگی نزد نفس به یک حضور واحد حاضرند و همه‌ی قوا، ربط حضوری برای

نفس دارند، قوا عین ظهور برای نفس‌اند این ظهور قوا نوعی ربط به نفس است که همان ربط حضوری و ظهوری است.

تمام اسماء‌الحسنی نیز نزد حق حاضرند. هر اسمی، حضور کامل نزد حق دارد و قائم به حضور ثابت حق است و حق حضور بالذات دارد یعنی؛ حضور حق قائم به ذات خودش است نه قائم به مظاهر، حضور برای حق ذاتی است و خودش علت حضور خودش است و در این حضور برای خود نیاز به واسطه‌ی اسمائی و یا اسماء عینی ندارد.

حق عین حضور است و بی واسطه نزد خود حضور دارد، آن هم به نحو اطلاقی، این نحوه حضور، حضور ذات حق است. او فقط بودن است او فقط هست و حضور دارد حضورنا منتهای برای خود و مظاهرش. اسماء‌الحسنی، نزد حق بی واسطه حضور دارند، چه در مقام هویت و چه در مقام احدیت و واحدیت، در همه جا و در همه اطوار عالم و همیشه اسماء‌الحسنی با حق حضور دارند، اسماء‌الحسنی نزد حق حضور دارند، به حق حضور دارند و عین فعلیت و تحقق برای حق‌اند. این همان ربط حضوری اسماء‌الحسنی است. بعد از اینکه حضور اسماء‌الحسنی را پذیرفتیم، و دانستیم که، حضور آن‌ها عین ربط به ذات است و حضور اسماء‌الحسنی همان حضور ذات است، نوبت به ظهور آن‌ها می‌رسد. حق عین ظهور برای خود است و هیچ بُعد از ذات الهی برای خود حضرت حق مخفی و مستور نیست. و اسماء‌الحسنی نیز عین ظهور برای ذات الهی است. ظهور اسماء‌الحسنی در واقع، همان ظهور ذات الهی به اسماء الله است و یا ظهور در اسماء‌الحسنی می‌باشد. اسما، عین اتصال به ذات حق‌اند. اسما عین تعلق و ربط به ذات پروردگار‌اند، به نحوی که نمی‌توان

آن‌ها را از ذات جدا دانست، ذاتی حق‌اند و با ذات حق یگانه‌اند. اسماء‌الحسنی با ذات به یک حقیقت متحقق‌اند، دو حقیقت و واقعیت ندارند. یکی از رابطه‌های حق با اسماء‌الحسنی، ربط ظهوری است، یعنی؛ نوع ربط آن‌ها به حق، ظهور و تجلی است و به ظهور حق، ظاهرند.

ذات، ظاهر بالذات است و اسماء‌الحسنی به ذات ظاهرند، از خود ظهور مجزا و مستقل ندارند، علاوه بر این‌که، ربط حضوری دارند و وجودشان قائم به ذات نامتناهی است، ظهورشان هم قائم به حق است و ربط ظهوری به حق دارند. در ظهور اسماء‌الحسنی برای حق واسطه‌ای نیست. البته حق برای تجلی در مظاهر و به مظاهر، با واسطه‌ی اسماء‌الحسنی عمل می‌کند. اسماء‌الحسنی، واسطه در ظهور می‌باشند، به همین خاطر ظهور مظاهر را به خودشان نسبت نمی‌دهیم، بلکه به اسماء‌الحسنی نسبت می‌دهیم همان‌طور که که مظاهر را مستقیماً به خود ذات حق نسبت نمی‌دهیم.

11- معنادار شدن مظاهر به اسماء‌الحسنی می‌باشد.

نفس، حقیقتی است که در تمام اطوار خویش حاضر است و این اطوار و تجلیات بدون حضور این حقیقت بسیط، بی معناست. فعل «دیدم» بدون حضور من که در این فعل حاضر است امری بی معنا، ناقص و غیر قابل تحقق عینی است، چرا که هر فعلی به واسطه‌ی فاعلی که در متن آن فعل حاضر است معنی پیدا می‌کند پس شئون نفس که به عبارتی فعل نفس‌اند بدون حضور خود نفس بی معنا هستند و حضور هر قوه به نحوی به این حضور وابسته است.

عالم خلقت را باید با نگاه اسماء‌الحسنی نگریست. هر حادثه یا واقعه‌ای در عالم ریشه در اسماء‌الحسنی دارد و تمام شئون عالم جلوات او هستند. هر موجودی با تمام تار و پودش جلوه اسماء‌الحسنی می‌باشد، نه به این صورت که از یک جهت مظهر و آیت باشد و از جهاتی مظهر نباشد. هر مظهري شئونی دارد، که اصل و فرع آن مظهر اسماء‌الحسنی است. عالم هستی بدون نگاه توحیدی توهم است. کسی که حوادث عالم را ظهور اسماء الله نبیند و این همه فعل و تدبیر را به یک ذات نسبت ندهد، چگونه جایگاهی برای توحید قائل است؟

عالم با حضور توحید، معنا دار میشود. با حضور رب العالمین هر موجودی جایگاه حقیقی پیدا میکند و با حضور احدیت در عالم هر پدیده هویت خود را می‌یابد. با حضور حضرت حق هر پدیده جهت واقعی خود را پیدا می‌کند حق در مظاهر، همه کاره است. هر پدیده را باید در قالب اسماء‌الحسنی یافت. هر شیء وقتی خود را می‌شناسد که اول به علم حضوری حق را (که علت اوست بشناسد) تمام اشیا اول حضور توحید را در خود می‌یابند بعد حضور خود را ادراک می‌کنند. عالم هستی بدون نگاه توحیدی پوچ در پوچ است، کسی که دیدگاه توحیدی به عالم ندارد، در عالم خیال است و خیال قدرت ندارد توحید را بفهمد. وقتی به این قاعده‌ی کلی توجه کنیم که «هر موجود، همه‌ی هستی اش، شئون و تجلیات حق است» دیگر نقص و ضعف باقی نمی‌ماند. همه عالم درجات تنزل یافته خیر و کمال هستند و فقط یک حقیقت است که در عالم حضور واقعی دارد و آن حضور ذات نامتناهی است، دیگر جایی برای حضور غیر

باقی نمی ماند اصلاً غیری در عالم حضور ندارد، آن‌ها که به نام غیر خوانده میشوند، آیات و شئون اویند که عین ربط به همان ذات اند.

12- تناسب میان قوا باعث تناسب همه‌ی شئون نفس و تناسب میان اسماء‌الحسنی باعث تناسب میان مظاهر است.

بین تمام اطوار قوا تناسب وجود دارد و این تناسب هم بین قوای عالیه و نازله است هم بین خود ادراکات قوای عالیه و هم بین قوای هم مرتبه است. این نسبت‌ها حقیقی‌اند و از نسبت بین قوا، حقیقت جدیدی نازل می‌شود مثلاً قوه‌ی عاقله که مدرک کلیات است و خیال که ادراک کننده صور ذهنی است وقتی با هم ترکیب می‌شوند، قوه‌ای جدیدی را به نام واهمه از عقل تنزل می‌دهند. این ادراک جدید نه عقلی است و نه خیالی. وقتی یک شیء را ادراک می‌کنیم، یک رابطه ذاتی میان مدرک، مدرک و ادراک را کشف کرده‌ایم. به آنکه ادراک می‌کند مدرک و به آنکه ادراک می‌شود مدرک و نسبت این دو را ادراک می‌گوییم پس میان نفس ناطقه انسانی و قوای صادر از او رابطه‌هایی وجود دارد همین‌طور رابطه‌هایی میان ابدان انسان با نفس وجود دارد، که هر نوع از این رابطه‌ها میان این شئون و نفس، ریشه در صفتی از صفات الهی دارد.

بین اسماء‌الحسنی تناسب، بلکه تناسب‌هایی واقعی و حقیقی وجود دارد نه تناسب اعتباری (که در امور تکوینی، غیبی و خصوصاً در مسائل توحید راه ندارد) همان‌طور که وحدت عددی در توحید معنا ندارد. تناسب اسمائی، تناسب ذاتی می‌باشد. شئون و صفات الهی عین اتصال به هم اند. اسماء‌الحسنی نسبت‌های ذاتیه حق‌اند و بین خود این

نسبت‌ها هم تناسب‌هایی وجود دارد، که شناخت همه جانبه‌ی این تناسب‌ها کار انبیا و امامان است. هر انسانی با عنایت الهی به اندازه‌ی ظرفیتی که به او داده شده است به توحید و نسبت‌های اسمائی عالم است. این تناسب‌ها، هم بین اسماء کلیه است با هم، هم بین اسماء جزئیّه و هم بین اسماء کلی و جزئی. تناسب اسماء‌الحسنی نامحدود می‌باشد و قابل شمارش نیستند. بر اساس این قاعده توحیدی؛ با تنزلات توحیدی این تناسب‌های حقیقی نیز نازل میشوند که هر کدام در عالم فعلال و مؤثر می‌باشند. اسماء‌الحسنی، وقتی در کنار هم دیگر قرار می‌گیرند، ترکیب خاصی حاصل می‌شود (در مقام ظهور) که آثار و خواص مشخصی از آن‌ها صادر میشود.

رابطه‌های حقیقی که در نظام تکوین وجود دارد، رابطه‌ی میان مظاهر است این رابطه‌ها همگی حقیقی اند، جعلی و اعتباری و قابل نقض نیستند و اصلاً در تکوین رابطه‌ی اعتباری وجود ندارد. روابط میان مظاهر الهی، رابطه‌های تکوینی است این رابطه‌ها نیز نامتناهی اند.

این رابطه‌ها، همان سنت‌های قطعی الهی اند که در عالم به اراده الهی جریان دارند. این رابطه‌های مستمر که قواعد کلی نظام تکوین اند، تجلیات اسماء‌الحسنی می‌باشند، یعنی؛ اسماء‌الحسنی با ظهور در اطوار عالم مبدأ ظهور این روابط شده اند.

این رابطه‌های تکوینی را نمی‌توان به یک صفت خاص از صفات الهی نسبت داد، چون انسان احاطه بر اسماء‌الحسنی ندارد و به اندازه‌ی خود از این روابط آگاه است، فقط می‌تواند بفهمد که این رابطه‌های نامتناهی مانند جلوه‌های اسماء‌الحسنی نامتناهی اند. و این رابطه‌ها

از تلفیق و ترکیب اسماء‌الحسنی ظهور می‌کنند به عنوان مثال؛ حق با اسم الهادی جلوه می‌کند و موجودات را به سوی خود هدایت می‌کند این هدایت هم، هدایت با واسطه‌ی انسان کامل است (در درجّه‌ی اوّل) و هم هدایت با واسطه‌ی ملائکه است و هم با واسطه‌ی اولیاء الهی (در مراتب بعدی). با تجلی اسم الهادی در تمام عوالم هستی، یک رابطه خاص میان‌هادی و مهتدی برقرار می‌شود، که همان نسبت هدایت است، این رابطه‌ی خاص به اسم الهادی نسبت داده می‌شود یعنی؛ هر نوع هدایتی که در عالم وجود دارد چه هدایت‌های تکوینی (با تمام ابعادش)، باشد و چه هدایت‌های تشریحی که، همان اراده تکوینی حق برای ظهور فعلیت‌های خاص نوع انسان و جن است. به اسم الهادی مربوط میشود. بقیه رابطه‌های عالم نیز شأن اسماء‌الله‌اند.

هر رابطه‌ای در عالم، یک نسبت اسمائی را نشان می‌دهد. هر سنتی در عالم یک نحوه حضور توحیدی را نشان می‌دهد. هر رابطه‌ی تکوینی، جلوه صفتی از صفات الهی است. برای کشف روابط میان مظاهر و روابط موجود در مظاهر، باید اسماء‌الحسنی شناخته شوند و چون این رابطه‌ها و سنت‌ها همگی از توحید نازل شده‌اند. روابط عالم دو گونه است؛ یکی روابط میان شئون یک مظهر و دیگری روابط مظاهر و مراتب عالم. حق با یک شأن، هستی می‌آفریند و با شأن و شئون دیگرش رابطه‌ها را ایجاد می‌کند.

13- کشف تفصیلی قوا شأن قوه‌ی عاقله در انسان و کشف تفصیلی مظاهر عینی اسماء‌الحسنی در عالم شأن انسان کامل است.

عقل، کلیات وجودی و مفهومی را ادراک میکند و مفهوم کلی نسبت‌های جزئی را نیز ادراک می‌کند. پس صورت عمل قوه‌ی واهمه، نزد عقل به صورت کلی حاضر است و وقتی عقل نظر کند آنرا به نحو تفصیلی ادراک می‌کند. واهمه، نمی‌تواند مفهوم عقل را به عنوان مفهوم کلی ادراک کند.

همه‌ی اسماء‌الحسنی مصادیق و مظاهر دارند. نمی‌توان به دقت و جزم مشخص کرد که کدام اسم مصادیق محدود، متوسط یا نامتناهی دارند. شناخت ما از مصادیق و مظاهر اسماء‌الحسنی بر اساس راهنمایی‌های معصومین و آیات قرآن است. به عنوان نمونه: بر اساس آیات قرآن، فرشتگان، امامان و انبیاء، مظاهر هدایت الهی و مظاهر اسم‌الهادی‌اند، هدایت الهی از طریق این وجودهای مقدس تحقق پیدا می‌کند. (سوره‌های بقره آیات 40 و 97 و انبیاء آیات 73 و 23) و شیاطین مظاهر المضل‌اند. معصومین مظاهر تام همه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشند. کشف این قاعده که هر اسمی در چه موجودی ظهور غالب دارد، در حد علم معصومین است. شناخت مصادیق اسماء‌الحسنی نیاز به شناخت علم اسماء‌الحسنی و شناخت حقیقت موجودات دارد. کسی که می‌خواهد مصادیق عینی صفات الهی را در مظاهر مشخص کند، باید احاطه‌ی همه جانبه وجودی و علمی به مظاهر داشته باشد و آن هم به همه‌ی اطوار هستی موجودات و در درجه کاملتر باید احاطه به همه صفات الهی داشته باشد، البته بر اساس دیدگاه

لطیفانه‌ی عرفا هر موجودی مظهر تمام اسماء‌الهی است که برخی اسما در این مظاهر، غالبِ ظاهراند و برخی مغلوب و مستورند، نه این‌که هر موجود، مظهر یک یا چند صفت‌الهی باشد. به اعتقاد ابن عربی در کتاب فصوص‌الحکم «فی کل شیء کل شیء» در هر شیء تمام حقایق‌الهی هست ولی بعضی از این صفات ظهور دارند و برخی از آن‌ها باطن و مخفی می‌باشند و از طرف دیگر مظاهر، اسماء‌الحسنی را با تفاوت درجات دریافت می‌کنند. موجود طبیعی، اسماء‌الحسنی را به جامعیت دریافت می‌کند ولی به نازله، و موجود مجرد عقلی تمام کمالات را دریافت می‌کند ولی در عالی‌ترین درجه‌ی اسماء‌الحسنی. ولی این‌که انسان بخواهد غالب و مغلوب بودن اسما را تشخیص دهد به کمک علم لدنی معصومین امکان پذیر است.

14- ظهور تام و جامع اسماء‌الحسنی در انسان کامل.

هر موجودی تمام کمالات و صفات‌الهی را با خود دارد که همگی این کمالات، هدیه‌الهی‌اند یعنی؛ بدون استحقاق موجود به او تعلق گرفته است. موجودات که مظاهر‌الهی‌اند کمالات‌الهی را به جامعیت دارند و از لحاظ درجه‌ی وجودی یکسان نمی‌باشند. به اعتقاد عرفا مظاهر، تشکیکی‌اند تشکیک در فیض حق است نه در ذات واجب‌الوجود. یعنی؛ فیض حق درجات دارد نه خود حضرت حق. نزول اسماء‌الحسنی تشکیکی است و وقتی تشکیک در تنزلات اسمائی باشد حتماً مظاهر عینی هم (مشکک) خواهند بود. یعنی؛ مظاهر حق درجات دارند نه ذات حق. به همین جهت اسماء‌الحسنی متفاوت نازل می‌شوند و با تفاوت تنزل و

تشکیک در تجلی، مظاهر درجات متنوع پیدا می‌کنند. از طرفی حق هر جا با تمام ذات حاضر است. حضور خداوند اطلاق است. همه‌ی ذات الهی همه جا حاضر است چون ذات الهی عین کمالات الهی است. همه اسماء‌الحسنی را در خود دارد، منتها حضور همه‌ی اسما با حق به معنای ظهور همه‌ی اسما در یک مظهر نیست. هر مظهري تمام کمالات الهی را بالفعل دارد ولی برخی موجودات حدی از کمالات را اظهار می‌کنند و حدی را مخفی نگه می‌دارند. نمی‌توان گفت: یک موجود آن کمالاتی را که ظاهر نکرده، ندارد. هر موجودی همه‌ی کمالات الهی را به جامعیت دارد ولی چون موجودات درجات متعددی دارند، هر موجود به اندازه‌ی درجه‌ی وجودی خود جامع کمالات است و آن کمالات در او یا غالب و ظاهرند و آثار آن بارز و آشکار است و یا باطن و مغلوب مثلاً: موجود مادی همه‌ی کمالات را دارد ولی این جامعیت را به نازله دارد. و برخی از کمالات الهی را (به اندازه‌ی خد خودش) آشکار کرده است و برخی را مستور ساخته است. در موجودات برزخی ظهور جامعیت کمالات شدیدتر است اما نسبت به موجود مادی، در حالی که نسبت به موجود قیامتی جامعیتش خفیف‌تر است. انسان کامل نسبت به تمام موجودات، هم تمام کمالات را دارد هم همه‌ی کمالات الهی را به جامعیت دارد و هر کمالی در او به نحو اتم و اکمل ظاهر شده است. انسان کامل بالاترین درجه‌ی علم را به اذن الهی دارد و کامل‌ترین درجه‌ی قدرت در آن‌ها متجلی شده است و اوج ظهور ولایت تکوینی در ذات آن‌ها متجلی است و تمام این اسماء‌باراده حق در آن‌ها ظهور یافته است. (وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا

بقره آیه 31)

ما در انسان بودن خود هیچ اختیاری نداریم و اینکه از نوع انسان هستیم، یک هدیه الهی است، انسان قابل تمام کمالات الهی است و هر کس این قابلیت را به اندازه بندگی خودش، در مسیر تشریح ظاهر می‌سازد. تنزل نفس در عقل و خیال و حس نیز از الطاف و هبه‌های رب العالمین است. چون نفس مظهر و هباب است عقل را در تمام قوا ساری می‌سازد. حقیقت من در تمام اطوار نفس انسان متجلی شده است و آن قوه عاقله است که در خیال منتزل شده و به وسیله آن قوه عاقله صورخیالی را ادراک می‌کند و در حواس نیز نازل شده است. نفس در همه‌ی قوا حاضر است و حضورش در هر قوه، به خودش است و نیاز به وساطت قوا ندارد ولی ظهور نفس در هر قوه، همان قوه است که در حقیقت، عقل منتزل است. این تنزل نفس در حقیقت، تنزل قوه‌ی عاقله است که شأن نفس است. هر قوه از آن جهت که نفس در آن حاضر است واجد تمام کمالات نفس است ولی هر قوه‌ی خدی از آن کمالات جامع نفس را ظاهر می‌کند و برخی از آن کمالات را باطن نگه می‌دارد. قوه‌ی عاقله شدیدترین و جامع‌ترین ظهور نفس ناطقه‌ی انسانی است.

15- اعیان ثابته، واسطه‌ی اسماء‌الحسنی و اعیان خارجی، صورت علمی‌ی نفس واسطه‌ی بین عاقله و قوای نفسانی.

اعیان ثابته، همان حقایق علمی‌ی موجودات می‌باشند. اعیان ثابته، مرآت اسماء‌الحسنی، هستند. اسماء‌الحسنی احکام وجودی خاصی دارند و در عین حال احکام ظهور مخصوص به خود را دارند. اعیان ثابته، که، همان تعین علم کلی الهی است، حامل و مظهر تمام اسماء‌الحسنی می‌باشد

و تمام ویژگیهای اسماء‌الحسنی را ظاهر می‌کند. و باطن و اصل اعیان ثابت، همان اسماء‌الحسنی می‌باشند. اعیان ثابت، تعین اسماء‌الحسنی است و چون اسماء‌الحسنی احکام وجود و ظهور متنوع دارند، اعیان ثابت نیز احکام وجود و ظهور متنوع دارند. این وساطت اعیان ثابت، وساطت علمی است و احکام اعیان ثابت در موجودات خارجی ظهور می‌کند. اعیان ثابت موجودات متنوع است، هر موجودی در علم الهی یک عین ثابت دارد که آن عین ثابت، حامل تمام مراحل زندگی موجودات است و این اعیان ثابت، حامل تمام اسرار موجودات می‌باشند و مطابق با اعیان ثابت (که برنامه کلی الهی هستند). مراحل خلقت، تکامل و تنزل موجودات محقق می‌شود و هیچ موجودی خارج از قلمروی اعیان ثابت، هیچ برنامه‌ی حیاتی ندارد. اعیان ثابت همان مظاهر علمی اسماء‌الحسنی می‌باشند و اعیان ثابت‌هی همه موجودات فانی و مندک در عین ثابت انسان کامل است.

قوه‌ی عاقله به کمک صور علمیه‌ی خود (که عین صور علمیه دیگر قوا است)، با تمام قوا رابطه‌ی حضوری دارد، یعنی؛ صورت علمیه‌ی عقل از قوه‌ی عاقله، در مقام وحدت و یگانگی آن با نفس ناطقه، عین تمام صور علمیه‌ی قوا است و همین که کسی عالم به صورت علمیه قوه‌ی عاقله شد، مثل این است که عالم به تمام صور علمیه‌ی دیگر قوا شده است آن هم به نحو وحدت و علم حضوری، چون قوا فانی در نفس اند. این صور علمیه منطوقی در صورت علمیه‌ی نفس می‌باشند (چون نازل می‌شوند عین همان قوای خارجی اند و چیز دیگری نیستند). و از طرفی هنگام رجعت نفس از قوا به سمت عاقله، باز هم این صور علمیه در قوا، عین صورت علمیه عقلی است و همگی آن‌ها به نحو وحدت عین صورت عقلی است

چون اتحاد عاقله و قوایش به نحو حضوری است، آن‌چه از عقل نازل می‌شود حتماً نزد عقل یک صورت علمیّه دارد و محال است چیزی از عقل صادر شده باشد و عقل نسبت به آن چیز علم حضوری نداشته باشد چه از جهت ظهور و چه از جهت وجود. این صور علمیّه، شأن قوه‌ی عاقله‌اند و از خود شأنی ندارند. صورت علمیّه‌ای که از یک قوه‌ی عاقله حاضر است، غیر از صورت علمیّه‌ی دیگر است ولی همه‌ی این صور در مقام وحدت، فانی و مندک در صورت علمیّه‌ی قوه‌ی عاقله‌اند، یعنی؛ هر کس صورت علمیّه‌ی عاقله را ادراک کند مثل این است که، صورت علمیّه‌ی قوا را ادراک کرده است.

16- نسبت بین مظاهر از نسبت بین ظاهر و باطن ریشه گرفته است.

مجموعه‌ی عالم خلقت یک مجموعه‌ی ارگانیکی است که تمام اجزای آن با هم پیوستگی دارند. با این که کار این اجزا متفاوت است، ولی مجموعه‌ی آن‌ها در راستای هدف واحد کار می‌کنند. هستی‌ها پیوستگی طولی دارند. فیض الهی باعث پیوستگی آن‌ها شده است، که این فیض چیزی جز، هستی تمام اطوار عالم نیست. از آن‌ها که تمام اسماء‌الهی منطوی در فیض الهی‌اند، و به تعداد اسماء‌الهی در عوالم با هم، رابطه‌های متعدّد و متنوّع داریم و این پیوستگی‌ها از لحاظ عددی قابل احصا و شمارش نیستند. عالم هستی یک مجموعه‌ی مصنوعی، که اجزای آن متعدّد و بی‌هدف باشند، نیست و اگر هدفی از یک ابزار مصنوعی انتزاع شود، این هدف به اعتبار انسان، یک هدف محسوب

می‌شود مثلاً: یک ساعت، از ساعت بودن خودش هدفی را دنبال نمی‌کند، هیچ وقت نمی‌گوییم که ساعتی در ساعت بودن خودش شدید شد، تا این شدت را هدف ساعت بدانیم، بلکه بر عکس، هر ابزاری با طی زمان و استفاده از آن، در ابزار بودن خودش ضعیف می‌شود و وقتی دچار اخلال در کار کرد شد خودش را نمی‌تواند، تعمیر کند. بر خلاف عالم مصنوعات و اعتباریات، عالم تکوین یک مجموعه‌ی طبیعی و منظم است.

نسبت بین عوالم از نسبت بین ظاهر و باطن است. اسم الظاهر و الباطن با هم رابطه دارند، چون هر دو شأن یک ذات واحداند که، این ذات واحد در آن دو اسم فعال و حاضر است. از نسبت میان این دو اسم، نسبت بین عوالم شکل می‌گیرد، زیرا اطوار عالم (حتی اسماء‌الله) با هم رابطه‌ی ظاهر و باطن دارند، به این اعتبار تمام نسبت‌هایی که از مظاهر اسمائی ظاهر می‌شوند ریشه در ظاهر و باطن دارند و در تمام عالم هستی مرتبه‌ی نازله، ظاهر مرتبه‌ی عالی است و مرتبه‌ی اعلی، باطن مرتبه‌ی عالی است و خود مرتبه‌ی عالی، مظهر برای مرتبه‌ی اعلی است. نسبت بین اطوار یک شیء از نسبت میان الظاهر و الباطن گرفته شده است. همان گونه که اسم الباطن، باطن اسم الظاهر است. مراتب عالی یک شیء نیز، باطن مراتب نازله است. صورت مظاهر، مظهر اسم الظاهرند و روح و حقیقت هر مظهر، مظهر و ظهور اسم الباطن است، پس هر شیء هم مظهر الظاهر است و هم مظهر الباطن است، نتیجه این که: اطوار یک شیء با هم نسبت واقعی و تکوینی دارند زیرا اطوار الظاهر و الباطن ارتباط ذاتی دارند.

نسبت بین عوالم انسانی ریشه در نسبت ظاهر و باطن دارد.

یکی از مظاهر خلقی حضرت حق، نفس ناطقه‌ی انسانی است، که دارای اطوار و مراتب گوناگونی است. نسبت میان حقیقت نفس و مراتب نازله و انزل آن، چیزی جز رابطه‌ی ظاهر و باطن نیست. مثلاً قوه‌ی عاقله، باطن قوای خیالی و حسی است و قوای حسی و خیالی چیزی جز عقل ظاهر شده نیستند. این نسبت‌ها از آنجا ریشه گرفته است که انسان یک موجود تکوینی است و وجودش در حال شدید شدن است.

17- تعدّد اسماء‌الحسنی، بساطت ذات را از میان نمی برد.

حق اسماء‌الحسنی زیادی دارد که این کمالات، ذاتی حق می‌باشند نه این که عارض بر ذات حق شده باشند زیرا اسماء‌الحسنی بدون حضور یک ذات در آن‌ها ظهور ندارند. اسماء‌الحسنی ذاتی حق اند، با ذات الهی عینیت و اتحاد کامل و همه جانبه دارند. اسماء‌الحسنی اجزای خداوند نمی‌باشند، بلکه جلوه‌های متنوع ذات حضرت حق‌اند و رابطه‌ی حق با اسماء‌الحسنی رابطه‌ی یک حقیقت کلی است با جلوه‌هایش، نه رابطه یک گل با اجزایش، اسماء‌الله جلوه‌اند نه جزء، پس تعدّد آن‌ها ذات حق را کثیر نمی‌کند و بساطت ذات الهی در مقام هویت، احدیت و واحدیت حفظ می‌شود و حق منزّه از هر نوع ترکیب و ترکیبی است، نه ترکیب خارجی که مرکب از ماده و صورت باشد و نه ترکیب از وجود و ماهیت، زیرا حق عین هستی است و عین هستی وجودش نامتناهی است و وجود نامتناهی، ماهیت و حد، صورت و اجزای مادی ندارد. اسماء‌الحسنی هم، عین همدیگرند و هم عین ذات الهی‌اند و به ذات الهی ضمیمه نشده‌اند.

تعدد قوا و مظاهر نفس ناطقه، بساطت ذاتی نفس را از میان نمی‌برد.

18- اسماء الحسنی در مقام هویت، احدیت و واحدیت.

اسماء الحسنی در مقام هویت حضور دارند ولی ظهوری ندارند. در این مقام، اسماء الحسنی فانی در حق اند. در مقام احدیت که اولین تعین الهی است، اسماء الحسنی به وحدت قاهره‌ی الهی، مغلوب و مقهوراند یعنی؛ حضور دارند ولی ظهوری ندارند و مغلوب وحدت اطلاق‌ی حق اند. هیمنه و هیبت ذات، اسماء الهی را به فنا می‌برد. در مقام واحدیت، اسماء الحسنی همگی ظهور کامل دارند. پس اسماء الهی در مقام هویت، احدیت و واحدیت حضور کامل دارند ولی فقط در مقام واحدیت ظهور دارند. البته حق، یک حقیقت است و درجات ندارد و به اعتبار سیر سالک به سوی حق این عناوین واحدیت و احدیت را بکار می‌بریم. همیشه اسماء الله نزد ذات الهی حضور دارند ولی در یک مقام ظهور هم ندارند که آن را هویت گویند یعنی؛ آن مقام، حق فقط هست و حضور دارد. ذات را از آن جهت که فقط حضور دارد، هویت گویند. هویت مقامی است که اسم و رسمی ندارد. این مقام قابل شناخت برای هیچ انسانی نیست و مجهول مطلق برای همه‌ی موجودات و برای همیشه است چون هر چه را انسان می‌شناسد چیزی جز ظهور اسماء الهی نیستند و خود آن کس که می‌شناسد نیز جلوه اسماء الهی است. حق در مقام هویت، وجود مطلق است، بلکه مطلق وجود است که اطلاق هم برای او قید نیست. عنوان ذات نیز برای او به اعتبار ما است و گرنه ذات یک مرتبه و یک مرحله نمی‌باشد. ما

ناچاریم برای شناخت حق عنوان‌گذاری و درجه‌گذاری کنیم تا بتوانیم یک نحو ادراک از آن‌ها داشته باشیم و هر یک را از هم تمیز دهیم و خواص ذاتی آن مرتبه که همان احکام آن مرتبه است را ادراک کنیم.

قوای نفس ناطقه همیشه بالنفس حضور دارند. در مقام حقیقت نفس، تمام قوا حضور دارند ولی ما توجه به حضور قوا نداریم، در مقام عقل، همه‌ی قوا حضور دارند ولی به عاقله ظهور دارند. نفس در تمام قوا و عقل حضور دارد و چون حضور دارد تمام عقل و قوا با او هستند ولی در هر مرتبه به یک قوه ظاهر می‌شود یعنی؛ نفس است که در هر قوه‌ی خودش، به آن قوه ظهور دارد ولی بذاته حضور دارد و در حضور محتاج قوا نیست.

19- اسماء کلیه در اسماء جزئیة حضور کامل دارد.

ابن‌فاری در مصباح‌الانس می‌فرماید: «که قوه‌ی عاقله در قوه‌ی نازله حضور دارد.» به عنوان مثال: عاقله در قوای احساسی حضور کامل دارد، عاقله در باصره حضور دارد، یعنی؛ هنگامی که صورت‌ها را می‌بینیم، علاوه بر دیدن که شأن قوه‌ی باصره است، آن صورت‌ها را درک می‌کنیم که ادراک آن‌ها کار قوه‌ی عاقله است. آن صورت‌ها را از هم جدا می‌کنیم و به تجزیه و تحلیل آن‌ها می‌پردازیم. قوه‌ی عاقله در قوه‌ی سامعه حضور دارد. سامعه کارش شنیدن صداها است ولی تفکیک صداها از هم دیگر و ادراک آن‌ها کار قوه‌ی عاقله است. در رابطه با اسماء‌الحسنی هم می‌گوییم، که، اسماء کلی‌تر در اسماء جزئی حضور دارند یعنی؛ شأن قوه‌ی عالیه این است که واجد قوه‌ی نازله باشد به عنوان نمونه: اسم

الرحمان واجد و جامع اسم الرحیم است و رحمان در رحیم حضور کامل دارد و رحیم نیز از جلوه‌های رحمت کلیّه است.

20- حضور اسماء‌الحسنی کلیّه در جزئیّه در حقیقت حضور ذات واحد است.

تمام اسماء‌الحسنی، شئونات و اطوار و مظاهر و جلوه‌های ذات حق‌اند و رابطه‌ی بی واسطه با حق دارند و یک ذات در تمام آن‌ها حضور دارد چه در اسماء کلیّه و چه در اسماء جزئیّه. حضور اسماء کلیّه در اسماء جزئیّه در واقع حضور یک ذات، در تمام اسماء می‌باشد، ولی چون هر اسم کامل‌تر واجد اسم نازل می‌باشد، می‌گوییم اسماء کلیّه، واجد اسماء جزئیّه می‌باشند. ذات الهی به طور یکسان، همه‌ی اسماء کلیّه را در بر گرفته است و حضور یکنواخت در همه‌ی آن‌ها دارد، جزئی و کلی بودن اسماء‌الحسنی در جبهه‌ی حضور حق را تغییر نمی‌دهند.

حضور نفس ناطقه نیز در تمام قوای خود چه عالیّه و چه نازلّه، یکسان است و حضور عاقله در تمام قوا در حقیقت حضور خود نفس است.

21- حضور و ظهور اسماء‌الله در حق لطیفانه است.

یک موجود به دو نحوه می‌تواند حضور و ظهور داشته باشد، یکی حضور و ظهور محسوس، که، مربوط به عالم ماده است و یکی حضور و ظهور نا محسوس که مربوط به عالم مجردات است. موجود مجرد، حضورش لطیفانه است. موجود مجرد، ظهور حسی به صورت

تجسّم دارد و ظهور برزخی آن به صورت موجود مثالی است مثل: عالم خواب و ظهور عقلی آن، به صورت موجود بسیط و کلی عقلی است. اسماء‌الحسنی برای حق حضور و ظهور لطیفانه دارند، یعنی؛ قابل حس برای قوای احساسی ما نمی‌باشند. و هر قدر موجود مجردتر باشد این حضور و ظهورش در لطافت شدیدتر می‌شود. به همین جهت لطیف‌ترین حقیقت عالم خود حق است، در عین اینکه عینی‌ترین حقیقت عالم نیز، خود حق است ولی عینی بودن حق، مساوی با لطافت حق نیست. در نظام تکوین اعضای بدنی ما محسوس و مادی می‌باشند و همگی برای نفس حضور دارند، آن هم حضور محسوس، حضور هر موجود متناسب با نحوه‌ی وجودی همان موجود است، یعنی؛ شدّت حضور مجرد، متناسب با شدّت وجود مجرد است.

قوای نفسانی نیز، یک نحوه‌ی حضور خاص برای نفس دارند، ولی نوع حضورشان برای نفس مانند حضور اعضا و جوارح برای نفس نیست، زیرا قوای نفسانی، همگی غیر مادی‌اند و از این رو حضور غیر مادی نیز دارند. علاوه بر این که چون تفاوت درجه‌ی دارند، تفاوت حضور نیز دارند و هر کدام متناسب با درجه‌ی خود و متناسب با تجرّد خود نزد نفس حضور دارند. اسماء‌الحسنی نزد حق حضور دارند ولی در ظهور و تجلّی برای مظاهر و به مظاهر متفاوت‌اند ولی نزد خود حق حضور یکسان است، زیرا همه‌ی اسماء‌الحسنی نزد حق وجود واحد دارند و به یک وجود واحد در عالم محقّق‌اند. با توجه به این که حضور و ظهور لطیفانه برای حق دارند، مانند؛ حضور و ظهور قوای نفسانی برای نفس، البتّه حق چون وجودش بی‌نهایت است و مطلق وجود است، اسماء‌الحسنی

نیز به تبع آن، لطیفانه‌ترین نحوه‌ی ظهور و حضور را برای حق دارند. هر اسمی درجه‌ای از حضور حق را نشان می‌دهد. در قوای انسانی، قوه‌ی خیال نسبت به قوای احساسی مجرد تراند پس لطیف‌تر هستند و حضور و ظهور حق به آن‌ها شدیدتر است و حضور قوه‌ی خیال برای نفس لطیف‌تر از حضور قوای احساسی برای نفس می‌باشد و همچنین قوه‌ی عاقله که مجردتر است از قوه‌ی خیال، لطیف‌تر است و حضور و ظهور اسماء‌الحسنی در آن‌ها شدیدتر است. در مظاهر نیز حضور حق، لطیفانه است و نمی‌توان به راحتی با قلب آن را ادراک کرد. همچنین ظهور حق در مظاهر در اوج لطافت است. اسماء‌الحسنی، لطافت در حضور و ظهور دارند و این حضور و ظهور لطیفانه حق در هستی، همان احاطه‌ی ذات ربوبی بر مظاهر است و هر مظهري به اندازه‌ی خود لطافت حضور حق را ادراک می‌کند. درجات حضور متفاوت است و این به اعتبار نحوه ادراک حضور حق، از طرف موجود می‌باشد چون درجات لطافت، ظهور و وجود یکسان نیست درجات ادراک موجودات نیز متفاوت است. بدن مثالی موجود، کامل‌تر از بدن طبیعی است بنابراین هم حضورش قوی‌تر است، هم ظهور مثالی آن لطیفانه‌تر است و ظهورش کامل‌تر است.

22- حق واجب الوجود من جميع الجهات و الحیثیات است.

هستی خداوند از خودش است (واجب الوجود بالذات) و هستی موجودات از حق است (واجب الوجود بالغير) یعنی؛ هستی برای موجودات ضرورت دارد ولی این ضرورت را از حق دریافت کرده‌اند و این ضرورت، ذاتی آن‌ها نیست ولی ضرورت هستی حق نه تنها ذاتی

اوست بلکه ازلی نیز می‌باشد. همه‌ی کمالات حق ذاتی اوست. علم برای او ذاتی است، یعنی؛ بالذات عالم است بلکه خودش عین علم است و از خودش دارد. قدرت و دیگر صفات الهی نیز مانند علم، ذاتی حق اند. او واجب‌العلم و واجب‌القدرت و .. است. هستی فقط برای او ضرورت دارد و به تبع آن دیگر کمالات نیز برای او ضرورت ذاتی دارد.

23- اسماء‌الهی، در عین عینیت با ذات الهی، اطلاق دارند.

خداوند عین وجود و عین هستی است. او فقط بودن است. هستی او نامتناهی است و این هستی عین ذات اوست و از ذات او جدا شدنی نیست، هستی همیشه همراه اوست (عینیت بالذات دارد) کسی به او هستی نداده است، منشاء هستی او فقط ذات خودش است، بودن از درون ذات او جوشش می‌کند.

او در عین اینکه هستی اش با ذاتش یگانه است و هستی نامتناهی دارد، کمالات و اسماء‌الحسنی را نیز به صورت نامتناهی دارا می‌باشد. ممکن نیست که یک حقیقت، هستی محدود داشته باشد ولی کمالاتش نامحدود باشند زیرا شئون، آثار و جلوه‌های یک موجود با درجه‌ی همان موجود متناسب است. وجود نامتناهی، شئون نامتناهی دارد علاوه بر آن، هر شأن و کمالی را نیز به اطلاق دارا می‌باشد. یعنی؛ علم او مانند هستی او نامتناهی است و علم نامتناهی حتماً باید ذاتی عالم باشد.

هستی او فوق همه‌ی هستی‌ها می‌باشد. تمام کمالات او که همان اسماء‌الهی‌اند هم با ذات اتحاد و عینیت دارند، هم با یکدیگر عینیت و

اتحاد دارند و هم هر اسمی و هر کمالی به طور نامحدود در حق حاضر است ضمن اینکه تمام اسماء‌الحسنی، ذاتی حق اند.

24- اطلاق، عنوان فیض منبسط است.

واجب تعیینی از، تعیینات حق است، حق وجوب بالذات دارد، یعنی؛ ضرورت برای او ذاتی، بلکه ازلی است. او وجوب را از خودش دارد و این وجوب (مانند هستی و دیگر کمالات صادره از هستی او) اطلاقی است.

حق وجود مطلق، بلکه مطلق هستی است و اطلاق، قید حق نمی باشد، بلکه عنوانی است برای فیض منبسط. فیض الهی مطلق است، از او فیض مقید صادر نمی شود. ذات الهی منزّه است از وصف اطلاق و هیچ قیدی چه مفهومی و چه غیر مفهومی برای او معنا ندارد. اسماء‌الحسنی در مقام ذات به ما هو ذات ظهوری ندارند که ظهور آنها مقید به قید اطلاق گردد. ذات حق برتر از توصف شدن به نامتناهی است. هیچ گونه توصیفی برای او نمی توان داشت. وصف نامتناهی هم توصیف فیض اوست. حق فقط حضور دارد. عنوان بی نهایت را ما به او نسبت می دهیم. چگونگی هستی او را ادراک نمی کنیم. چگونگی حضور او در عالم را نمی توان به راحتی فهمید.

اسماء‌الحسنی اطلاق دارند، اسماء‌الحسنی، که جلوه‌ی فیض منبسط اند، اطلاق دارند. فیض منبسط، وجود مطلق است، وجود او بی نهایت است که این وجود بی نهایت، درجات دارد، یعنی؛ این فیض منبسط است که ساری در مظاهر است و در ظهورات، درجات متفاوت

دارد. فیض منبسط در هر مظهري به شکلی ظهور کرده است. اگر تمام حدود و قالب‌ها شکسته شود تنها فیض منبسط باقی می‌ماند.

25- وسعت اسماء‌الحسنی، متناسب با وسعت ذات الهی است.

عقل این اصل را ادراک می‌کند که آثار و شئون هر موجود متناسب با میزان درجه‌ی فاعل است. از فاعل محدود، آثار و کمالات محدود صادر می‌شود. فاعلی که درجه‌ی وجودی کامل‌تر داشته باشد، آثار وجودی کامل‌تر دارد. موجودات مجرد نسبت به موجودات مادی درجه‌ی وجودی کامل‌تر دارند به همین جهت آثار صادر از ذات آن‌ها کامل‌تر و جامع‌تر است. به میزان درجه‌ی تجرد، آثار و کمالات جامع‌تر است.

حق وجود نامتناهی دارد، از وجود نامتناهی، آثار متناهی و کمالات محدود (منظور اشیاء خارجی است.) صادر نمی‌شود. وجود مطلق، کمالات را مطلق و به جامعیت دارد. اسماء‌الحسنی وجوداً و عدداً نامتناهی اند، زیرا خود ذات حق نامتناهی می‌باشد. هر اسمی خبر از وسعت ذات حق می‌دهد. هر شأنی خبر از رفعت ذات الهی دارد. هر کمالی نشان از عظمت و هیبت ذات دارد. حق در هر شأنی وسعت و رفعت دارد، آن هم وسعت خاص خود را. او رفیع‌الدرجات است. او در هر کمالی رفعت دارد هر اسمی، وجودی دارد و حکایت از وسعت وجودی حق می‌کند. حق در هر درجه‌ای رفیع است، نه اینکه در یک اسم و شأن رفعت داشته باشد و در شأن دیگر رفیع نباشد. آیه‌ی قرآن می‌فرماید: «وَسِعَ رَبُّنَا كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا» (سوره اعراف 89) و به همین مضمون در آیات 98 سوره طه وارد شده است (و همچنین آیه 156 سوره اعراف که می‌فرماید: «وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ»

«كُلِّ شَيْءٍ» نشانه‌ی آن است که حق در هر مظهری حضور و اسعانه دارد. وسعت علم او خبر از وسعت هستی او می‌دهد و وسعت ظهور او خبر از وسعت وجودی او می‌دهد. ذات حق هیتی دارد که مختص به ذات اوست و نمی‌گذارد کسی به این مقام نزدیک شود. هر کدام از قوای نفسانی هم به نوعی مناسب درجه‌ی خود حکایت از وسعت نفس در حد مظهر بودن می‌دهند. هر قوه‌ی ای درجه‌ی ای از رفعت نفس را بیان می‌کند و با شدت یافتن نفس، قوا نیز وسعت پیدا می‌کنند. ذات نفس دارای وسعتی است که هر قوه‌ی ای که به آن وسعت برسد دیگر حدود وجودی خود را از دست می‌دهد و در نتیجه فانی در نفس می‌گردد و هیچ نحوه ظهوری در آن مرتبه ندارد، پس نزدیک شدن قوه به وسعت نفس برابر است با فناى نفس، هر قوه اگر بخواهد قوه بماند باید از وسعت خود تجاوز نکند.

26- تقابل اسمائی در مقام فعل است.

اسماء ذاتیه از مقام ذات حق انتزاع می‌شوند و عین ذات می‌باشند و مقابلی برای آن‌ها وجود ندارد زیرا مقابل اسماء ذاتیه، مقابل ذات است و ذات حق مقابل بردار نیست و ضد ندارد. اسماء فعلیه از مقام فعل انتزاع می‌شوند و عین فعل حق‌اند نه عین ذات حق، به همین جهت اسماء فعلیه مقابل بردار می‌باشند و ضدیت در مقام فعل است نه در مقام ذات. مانند: احیا و اماته، قبض و بسط که از اسماء فعلیه حق‌اند و این اسما در مقام تحقق خارجی اند. با اسماء فعلیه، فعل ایجاد می‌شود. در اسماء فعلیه ممکن است فعلی در مقابل فعل دیگر قرار گیرد نه این که ذات مقابل فعل باشد یا ذات مقابل یک ذات دیگر باشد، زیرا در تمام اسماء فعلیه، ذات واحد

حضور دارد و در مقام واحدیت، اسماء‌الحسنی با هم متحداند و عینیت و انس دارند و هیچگونه تضاد و تقابلی میان آن‌ها نمی‌باشد. ضدیت و تقابل اسماء‌الحسنی در مقام ظهور و تحقق خارجی است، یعنی؛ فعلی مقابل فعل دیگر است.

قوای نفسانی نیز در مقام ذاتِ نفس همگی به یک وجود موجوداند و با هم وحدت دارند، غیریت در مقام ذاتِ نفس مفهومی ندارد زیرا همگی با نفس یگانه‌اند و آن جا خود نفس ظهور دارد، قوا ظهوری ندارند که مقابل داشته باشند، قوا هر کدام در مقام خود می‌خواهند، حکم و دولت خود را اعمال کنند، به همین جهت تقابل در ظهور و اثر گذاری حاصل می‌شود که همان تقابل در فعل است. برای فهم این تقابل اسماء فعلیه باید به ظهور فعلی قوا توجه شود که در مقام ذات هیچ گونه تقابلی میان آن‌ها نیست ولی در مقام تحقق و ظهور عینی مقابل هم اند، قوه‌ی خیال می‌خواهد حکم خود را اعمال کند، قوه‌ی عاقله نیز می‌خواهد اعمال حکم کند، دو نوع حاکمیت در آن واحد در یک وجود امکان ندارد.

27- همه‌ی اسماء‌الحسنی، نیک و نیکو می‌باشند.

قرآن می‌فرماید: «وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» سوره‌ی اعراف آیه 180 و همین معنی در آیات 110 سوره اسراء، 8 سوره طه و 24 سوره حشر تکرار شده است که نشان می‌دهد که تمام نامهای خداوند نیک می‌باشند. نامهای خداوند یک سری از الفاظ و مفاهیم قرار دادی نمی‌باشند. هر نامی از نامهای خداوند سَرّی از اسرار الهی اند. هر اسمی از اسماء‌الهی کمالی از

کمالات الهی‌اند. اسماء‌الهی، حقایقی در ذات الهی‌اند که انسان با ارتباط با آن‌ها با حق رابطه ایجاد می‌کند. همه‌ی صفات الهی، صفات کمال می‌باشند و هیچ نقصی در صفات الهی وجود ندارد بر خلاف موجودات که هم صفات نقص دارند (که هر کدام سلب یک حقیقت و کمال از آن موجود است) و هم صفات کمالی. صفات نقص آن‌ها به جهت جنبه‌ی خَلْقی آن‌ها است و صفات کمالی آن‌ها از خداوند است، خداوند به اندازه، آن کمالات را به موجودات داده است. همه‌ی کمالات و اسماء ما نیک و نیکو نیست بلکه تنها اسماء‌الحسنی، نیک و نیکو است و این خود معیار تشخیص برای کمالات موجودات است. در جمله‌ی و «الله الاسماء‌الحسنی» که در واقع «الاسماء‌الحسنی لله» بوده است، تقدّم خبر بر مبتدا نشانه حصر است یعنی؛ فقط اسماء‌الحسنی از آن خداوند است، او بالاستقلال کمالات را دارد و بقیه‌ی موجودات مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند، به اندازه‌ی هستی که به تو داده شده است از آن کمالات بهره‌مند شده‌ای. اسم‌هایی که برای موجودات وضع می‌شود خبر از حقایق در تکوین ندارد، ممکن است کسی نامش را رحیم خوانند ولی صفت رحمت در وجود او تحقق نیافته باشد. اسماء‌الحسنی که برای خداوند موجود است هر کدام خبر از یک کمال در حق می‌دهد، هر اسمی بیان مقامی از مقامهای حق است. هر اسمی اشاره به یک شأن لطیف حق دارد. هر اسمی ما را با یکی از ابعاد ذات آشنا می‌کند.

قوای نفسانی نیز هر کدام نسبت به هم و هم نسبت به عقل جایگاه خود را دارند، و در این جایگاه خود هیچ نقص و خللی راه ندارد و هیچ قوه‌ی دیگر تراحم وجودی ندارد مثلاً دیدن در دیدن، نقص

ندارند چون نفس که علت بینایی است بی نقص است و اگر دید ضعیف داشته باشد این ضعف از بینایی او نیست، بلکه ابزار دیدن او، ناقص و ناتوان شده است و قدرت ظاهر کردن بینایی خود را در این موطن (که بدنی دارد به عنوان ابزار) از دست داده است. پس بینایی در دیدن ناقص نیست. از طرفی بینایی هیچ تراحمی با دیگر قوا ندارد، یعنی؛ دیدن، مانع شنیدن نیست و از آن بالاتر همه این قوا نزد عقل حاضرند و هر یک در مقام عقلی خود حاضرند و مانع همدیگر نیستند و بهتر بگوییم: همگی به ظهور عقل ظاهرند پس عقل در تمامی آن‌ها حضور دارد.

28- همه‌ی اسماء‌الحسنی لطافت دارند.

الفاظ اسماء‌الحسنی وجود کتبی دارند، که با نوشتن انسان، تحقق پیدا می‌کنند، این وجودات کتبی خبر از حقایق غیبی می‌دهند که همان ذات الهی است، و صرف لفظ تنها نمی‌باشند. ذات، واجد کمالاتی است که قرآن از آن تعبیر به اسماء‌الحسنی می‌کند، آن کمالات همگی، مقامات الهی اند، درجات کمال حق‌اند و هر درجه‌ای و هر کمال و مقامی از حق لطیف است. وجود اسماء‌الحسنی در حق و مظاهر حق، لطیفانه است. هر اسمی یک مقام لطیف حق تعالی است، یعنی خود اسم، قابل حس نمی‌باشد، لطافت اسماء‌الحسنی همان لطافت حق است، با ظهور اسماء‌الحسنی جلوه‌هایی از لطافت اسمائی در قلوب مستعد ظهور می‌کند، هر اسمی لطیف است چون شأن و کمال خود حق است. اسماء‌الحسنی لطائف نظام آفرینش و کهکشانی‌های وجود حضرت احدی هستند.

قوای نفسانی نیز در انسان همگی لطیف و مجرداند منتها درجه‌ی لطافتشان نازل‌تر از نفس است و هر قدر نفس لطیف‌تر شود درجه‌ی لطافت مشاعر هم بیشتر می‌شود.

29- هر اسمی درجاتی از ظهور و درجاتی از بطون را داراست.

ظهور اسماء‌الحسنی به الظاهر مطلق و بطون اسماء‌الحسنی به الباطن مطلق است، هر اسمی برای خود ظهور و بطونی دارد. ذات الهی همیشه در نهایت خفا و بطون است و ما ظهور و بطون را به اسماء‌الحسنی نسبت می‌دهیم هر چند ذات الهی برای خودش عین ظهور است و هیچ جنبه‌ی خفا و بطونی برای خود ندارد ولی کنه ذات الهی همیشه برای موجودات در ستر و نهایت خفا می‌باشد.

اسماء‌الحسنی دو قسم‌اند: برخی از آن‌ها همیشه در باطن‌اند و هیچ‌گونه ظهوری ندارند مانند: اسماء مستأثره و برخی از اسماء‌الحسنی دوره‌ی ظهور و بطون دارند قسم دوم مورد بحث می‌باشد، که هر اسمی، می‌تواند ظهور، بلکه درجاتی از ظهور را داشته باشد. هر اسمی قدرت تجلی دارد و در هر عالمی می‌تواند متناسب با ظرفیت همان عالم جلوه کند و درجاتی از ظهورش در هر عالمی بروز می‌کند، این درجه‌های ظهور، در واقع درجه‌های ظهور همان اسمی است که، در قالب جلوه این تجلی ادواری اسماء‌الحسنی، جلوه گر شده است. در عین حال که هر اسمی جلوه‌هایی از ظهور در هر مرتبه‌ای را دارد، جلوه‌هایی از بطون را نیز در هر مرتبه دارد که این جلوه‌های بطون و ظهور متناسب با مقام و مرتبه‌ای است

که آن اسم تجلی کرده است. هر اسمی می‌تواند ظاهر شود، یا به بطون برود مثلاً: اسم الرزاق که همان افاضه فیض رزق است چه معنوی آن، که علم توحیدی است و چه جنبه‌های رزق مادی. رزق با تجلی اسم الرزاق در موجودات و به موجودات افاضه می‌گردد ولی گاهی این اسم تجلی می‌کند و علمی به علوم الهی انسان افاضه می‌گردد، یا به آنچه از رزق روزی داشت اضافه می‌گردد و گاهی این اسم به خفا می‌رود. پس هر اسمی از اسماء‌الحسنی هم می‌تواند درجه ای از ظهور را داشته باشد و هم درجه‌ای از بطون را ظاهر کند و این دوره‌ی تجلی اسماء‌الحسنی به ظهور و بطون، فوق فهم انسان است در برخی موارد ممکن است در یک مظهر هم درجاتی از ظهور یک اسم جلوه کند و هم درجاتی از بطون همان اسم (و یا برای یک دوره یا همیشه) برای یک فرد آن اسم باطن باشد. انسان جاهلی که عاقبتش به خیر است در دوره‌ی اسم هادی را در خود مخفی می‌کند و آنرا به بطون برده است و چون مومن می‌شود آن اسم را از خفا به ظهور می‌رساند و درجاتی از بطون اسم هادی برای او ظاهر می‌شود و در او درجاتی از اسم الهادی حق بروز می‌کند و معصوم عین ظهور مطلق الهادی است و کفار عین بطون اسم الهادی‌اند و عین ظهور اسم المضل و نتیجه این که، ظهور یک اسم در عالم درجاتی دارد و بطون همان اسم هم، درجاتی دارد. ظهور آن اسم به مدد اسم الظاهر است، و بطون آن هم در جاتی از ظهور اسم الباطن است. یعنی؛ به مدد اسم الباطن مثلاً اسم الرزاق جلوه نکرده است، پس هر قدر الرزاق جلوه نکند، درجاتی از اسم الباطن در الرزاق جلوه گر شده است و الرزاق باطن و مغلوب شده است.

و اما در قوای نفسانی: هر قوه‌ای و هر شأنی درجه‌ای از ظهور نفس ناطقه است. نفس به قوا ظهور کرده است و به عبارت دیگر در قوا تجلی کرده است. هر قوه‌ای ظهوری دارد بلکه درجاتی از ظهور را داراست. همان گونه که هر قوه‌ای درجاتی از بطون را داراست. ظهور و بطون قوا، ظهور و بطون خود نفس است یعنی؛ نفس است که در قالب قوا ظهور می‌کند و نفس است که به قوا ظاهر می‌شود، قوا نیز که به بطون می‌روند، یعنی؛ به بطون نفس می‌روند، به سوی نفس می‌روند، به کنه نفس وارد می‌شوند و نفس در واقع آشیانه قوا میشود. هر قوه‌ای هم ظهور دارد هم بطون. هنگامی که قوه‌ای ظاهر باشد، آثار ظهور دارد، ادراکات خاص خود را دارد، هر قدر نفس قوی‌تر شود، ظهور این قوه هم قوی‌تر می‌شود یعنی؛ درجاتی از قوه ظهور می‌کند هنگامی که همان قوه به خفا برود، یعنی؛ به الباطن رفته است و مظهر الباطن شده است، در این مرحله آثار ادراکی مشاهده نمی‌شود چون قوه تجلی ندارد (در واقع نفس در قوه تجلی کرده است) اما این قوه که به باطن رفته است، خفا و بطون آن نیز درجاتی دارد.

30- شناخت صحیح و جامع اسماء‌الحسنی از طریق عنایت و لطف الهی است.

دو راه برای شناخت یک واقعیت می‌توان تصور کرد اول آن که از طریق آثار او نسبت به آن واقعیت شناخت پیدا کنیم، که این راه مفید است ولی کامل نیست و روش برهان ائی است و راه دوم این است که، از طریق شناخت علت آن، آن واقعیت شناخته شود، این راه همان روش

برهان لَمّی است. شناخت اسماء‌الحسنی از طریق مدد خود حق امکان پذیر است، یعنی؛ خداوند، خود باید حقیقت اسماء‌الحسنی را به ما بنمایاند و برای انسان شناخت بدون کمک الهی امکان پذیر نیست، در واقع خداوند ابتدا وسعت و ظرفیت می‌دهد تا ما بتوانیم آن حقایق را دریافت کنیم بعداً آن حقایق توحیدی را به قلب می‌رساند البتّه ما به اندازه‌ی ظرفیت ابتدایی که با تفکر و عبادت حاصل کرده ایم، حقایقی از اسماء‌الحسنی را می‌یابیم ولی شناخت کامل تر این شئون الهی حتماً نیاز به مدد‌های الهی دارد تا حقایق اسماء‌الحسنی و روابط دقیق آن‌ها را به افراد مستعد ارائه دهد. هر درجّه‌ای از شناخت توحید، ظرفیت و استعداد و آمادگی جدیدی نیاز دارد تا روح انسان سنخیت کامل تر با اسماء‌الحسنی پیدا کند.

31- هر اسمی در عالم رسالتی دارد و از جانب حق مأموریت ویژه‌ای دارد.

اسماء‌الحسنی به منزله‌ی رسولان حق در عالم‌اند و هر کدام بر اساس حکمت و علم الهی وظیفه خاصی دارند. هر کدام شأن خاص خود را دارند، لذا رسالت خاصی را ایفا می‌کنند که این رسالت در خور همان شأن است. سفیران الهی در مظاهر از رسالت خود تخطی ندارند و در عمل خود معصومند، در واقع خداوند با هر شأنی و با هر اسمی کاری خاص و تدبیری مخصوص دارد. هر اسمی رسالت مشخص و قلمرو ظهور معلومی دارد. دایره‌ی فعالیت هر اسم همان تجلّی آن اسم است و آثار و برکات نازل شده از آن اسم است. خداوند با هر شأنی یک نحوه توجّه به موجودات عینی دارد، هر اسمی یک نظر خاص الهی به مخلوقات است.

اسماء‌الحسنی فعّال و پر تحرّک در تمام شئون عالم در صحنه‌اند و هر حرکتی در عالم جلوه حضور آنها می‌باشد.

اما در رابطه با قوای نفسانی. مشاعر انسانی رسولان تکوینی نفس‌اند که از جانب نفس ناطقه مأموریت دارند. هر کدام از قوا رسالت و وظیفه خاص خود را دارند که از آن تخطی نمی‌کنند. قوا در مقام تکوین خود معصوم‌اند ولی در مقام اختیار خود غفلت و خطا دارند.

32- اسماء‌الحسنی مظهر می‌طلبند.

اسماء‌الحسنی در حق مخفی و باطن‌اند و چون بخواهند از بطون خارج شوند، نیاز به مظهر دارند و مظهر می‌طلبند. در واقع خداوند مشیت و حکمتش به این است که اسماء‌الحسنی را در مظاهر تفصیلی و عینی مشاهده کند. حق اسماء‌الحسنی را در خود مشاهده می‌کند، اگر در مرائی خارجی بخواهد اسماء خود را ببیند، مظاهر را می‌آفریند تا اسماء‌الحسنی مصداق عینی پیدا کنند، ضمن این که هر اسمی مظهر می‌طلبد. در واقع حق کنز مخفی است، می‌خواهد شناخته شود بنابراین مخلوقات را می‌آفریند و کمالات خود را در آنها قرار می‌دهد. علاوه بر آن که اسماء‌الحسنی، مظهر می‌طلبند، اعیان ثابتة نیز، تقاضای و طلب ظهور، از اسماء‌الله دارند و ظهور اسماء‌الحسنی در اعیان ثابتة همان پاسخ دادن به تقاضای اعیان ثابتة است، هر مرتبه‌ی نازله از مرتبه‌ی عالیة تقاضای ظهور دارد.

اما در قوای نفسانی: علاوه بر اینکه قوای نفسانی طلب ظهور دارند، طلبی نیز از طرف محل قوا، تقاضای ظهور قوا را دارد. گوش

تقاضای ظهور سامعه را دارد و قابلیت پذیرش سامعه را دارد و یک نحوه سنخیت خاص با سامعه دارد که با این سنخیت علت قبول همدیگر می‌شوند پس گوش ظهور سامعه را قبول کرد، همان گونه که قوه‌ی سامعه در گوش جلوه کرد، بقیه‌ی قوای نفسانی نیز همین حکم را دارند. البته محل ظهور قوای حسی، خود بدن است. ولی محل و مجلای ظهور قوای عاقله و خیال، خود نفس است.

33- اسمِ علیم در همه‌ی اسماء حضور دارد.

هر شأنی فاعل شأن دیگر است، در هر اسمی یک حقیقت حضور دارد و آن ذات الهی است، از این جهت هر اسمی جامع حقایق همه‌ی اسماء‌الحسنی است، در حقیقت آن ذات واحد، حامل همه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشد. هنگامی که می‌گوییم اسمِ علیم در همه‌ی اسماء‌الحسنی حضور دارد، یعنی؛ هر جا ذات حاضر باشد، عالمانه حاضر است. به عنوان مثال: هنگامی که حق با اسم خالق عوالم را می‌آفریند، اسم خالق که شأن حق است، حامل ذاتی است که علیم هم هست (پس خداوند خالقِ علیم است). یعنی؛ آن ذاتی که قدرت آفریدن دارد، علم نیز دارد. بعبارت دیگر همراه شأن خالقیت شأن علم نیز هست، چون همه جا ذات خودش حاضر است.

و اما نفس ناطقه: در تمام قوای ادراکی و تحریکی خود نفس حضور دارد. وقتی نفس ناطقه در حال ادراک کلیات باشد، یعنی؛ نفس در قوه‌ی عاقله ظهور دارد و در قوه‌ی عاقله شاهد ادراک کلیات می‌باشد. در این جا خود نفس در این قوه نوعی حضور خود را نشان می‌دهد.

در قوای احساسی، هنگامی که نفس می‌بیند، قوه‌ی باصره فقط قدرت دیدن دارد ولی چون قوه‌ی عاقله (که به منزله‌ی اسم علیم برای ماست) در قوای احساسی حضور دارد و هر قوه‌ی عالی حضور احاطی در نازله دارد و هر قوه‌ی نازله در قوه‌ی عالی حضور محاطی دارد دیدن صورتها همراه با تجزیه و تحلیل صورتها می‌باشد، در ضمن این که، صورتها را می‌بیند، مسافت و فاصله‌ی صوتها را از خودش تشخیص می‌دهد، رنگ آن‌ها را می‌فهمد. این نشانه‌ی حضور قوه‌ی عالی یعنی؛ عاقله در قوه‌ی باصره است. همان طور که اسم علیم در تمام اسماء‌الحسنی حضور و ظهور دارد و حق آگاهانه می‌آفریند، آگاهانه رزق می‌دهد، عالمانه تدبیر می‌کند و این همه‌ی شئون و اسماء‌الحسنی حق را نشان می‌دهند، وقتی نفس ناطقه در قوه‌ی ای حاضر می‌شود، تمام قوا همراهش است لذا موقع دیدن عالم نیز هست، موقع شنیدن صداها، قدرت تفکیک صداها از هم و قدرت تشخیص زیر و زبر و بم را دارد. اسماء‌الحسنی کلّیه، حتماً در اسماء‌الحسنی جزئیّه حضور احاطی و حاکمانه دارند.

34- جاذبه و دافعه در اسماء جمال و جلال.

اسماء‌الحسنی در یک تقسیم بندی به اسماء جلال و اسماء جمال تقسیم می‌شوند. جلال، هیبت، سلطنت، حاکمیت و دافعه مربوط به اسماء جلال است. انتقام از کفار و مشرکین و آفریدن جهنم و تنوع عذاب‌ها از جلوه‌های اسم جلال حق است. غیور، قهار و عزیز از شئون اسم جلال‌اند و انس و محبت و لطف، رحمت و رحیم از شئون اسماء جمال

است. هر نوع جذب و جاذبه از جلوه‌های حق با اسم جمال است. جاذبه‌ها نشان از حاکمیت اسم جمال است.

اما در قوای نفسانی: این مظهریت جلال و جمال نیز وجود دارد. قوه‌ی جاذبه از شئون نفس ناطقه و از جلوه‌های اوست که این قوه در بدن که مرتبه‌ی نازله‌ی نفس است. با جنود خود جذب غذا می‌کند و در امور معنوی جذب علم و معارف. قوه دافعه نیز از جلوه‌های نفس ناطقه است که در مسائل بدنی با ظهور دافعه، مواد زائد و غیر ضروری از بدن دفع می‌شود و در مرتبه‌ی عالی انسانی این قوه عامل دفع علوم مضر و بی‌فایده است و عامل ایجاد خشم و کینه نسبت به دشمنان حضرت حق میشود. پس قوه‌ی جاذبه و دافعه در نفس ناطقه به منزله‌ی اسماء جلال و جمال است و هر کدام از این قوا جنود و شئون خاص خود را دارند، و از آیات الهی در انسان می‌باشند.

35- اسماء‌الحسنی آیات و علامات خداوند سبحان می‌باشند.

حضرت حق کمالات متعدّد و جامع دارد که اسماء‌الحسنی از آن کمالات و جامعیت خبر می‌دهند.

هر اسمی، کمالی است که از ذات خبر می‌دهد. هر اسمی از یک وسعت بی‌انتها خبر می‌دهد، هر اسمی به اندازه‌ی اسم و آیت بودن خود، خبری از وسعت ذات می‌دهد، یک اسم تمام وسعت ذات را نشان نمی‌دهد. اسماء نامتناهی نشانه‌ی وجود نامتناهی است، اسماء ذاتیه کامل‌تر از اسماء فعلیه وسعت ذات حق را نشان می‌دهند.

او اقیانوسی است که تمام دریا‌های اسماء‌الحسنی به او می‌رسند. یک وجود نامتناهی است که اسماء‌الحسنی نامتناهی دارد. هر اسمی آیت است و از یک کمال ذاتی خبر می‌دهد. مجموعه‌ی اسماء‌الحسنی، از مجموعه‌ی کمالات خبر می‌دهند. هم آیات الهی در مظاهر مشاهده می‌شود که، همان اسماء‌الحسنی می‌باشند و هم هر مظهري آیت الهی است، قرآن در آیه‌ی 65 سوره‌ی فصلت می‌فرماید: «سنريهم آياتنا في الافاق و في انفسهم» یعنی؛ ما آیاتمان را در آفاق و انفس و مظاهر به شما نشان می‌دهیم. در آیات قرآنی، برپا داشتن آسمان‌ها و زمین (25 روم)، خلقت انسان از روح (21 روم)، فرستادن بادهای بشارت دهنده (46 روم)، خشوع زمین (39 فصلت)، خلقت انسان از خاک (20 روم)، آفرینش آسمان‌ها و زمین (22 روم)، شب و روز و خورشید و ماه (فصلت 37)، خواب انسان در شب و روز (23 روم) همه‌ی این موارد عنوان آیت و آیات الهی شمرده شده است.

هر اسمی یک راه شناخت حق است.

هر اسمی یک نحوه از معرفی حق است.

هر وصفی بیان یک نوع رابطه حق با عالم است پس اسم آیت و

نشانه‌ی ذات بی پایان است.

چون او یک ذات بی پایان است می‌تواند جامعیت کمالات را

دارا باشد. هر کسی می‌تواند از طریق یکی از اسماء‌الحسنی با حق ارتباط برقرار کند، یعنی؛ هر اسم یک روش توجّه به اوست.

عالم هم به اعتبار اسماء‌الحسنی آیت حق است. عالم به ما هو

عالم، آیت نیست. عالم به ما هو اسماء‌الحسنی آیت حق است. عالم به ما

هو عالم، وجه الله نیست. عالم از هر جهت مظهر اسماء‌الحسنی می‌باشد، پس از هر جهت آیت حق است. اسماء‌الله مبین حق اند، مترجم ذات لایتناهی می‌باشند. ذاتی که نامتناهی باشد، برای معرفی اش، اسماء نامتناهی می‌خواهد تا هر اسمی به یک بعد او، به یک وجه او توجه دهد.

در قوای نفسانی انسان: هر قوه آیت و نشانه‌ی و یک نحوه از شناخت عاقله است و خود قوه عاقله مرآت شناخت خود نفس ناطقه است. سامعه به کمک عاقله ما را متوجه می‌کند که ذاتی هست که به کمک سامعه قادر و عالم به صداها است پس هر قوه به کمک رئیس قوا که همان قوه‌ی عاقله است، ادراک می‌کند. از طرفی هر قوه‌ی یک نحوه‌ی شناخت است که با انحاء دیگر شناخت متفاوت است یعنی شناخت نفس از مبصرات غیر از شناخت نفس از ملموسات است و همین طور دیگر قوا و این در مقام ظهور است و شناخت نفس از طریق قوا به کمک عاقله است.

36- اسماء‌الحسنی، حجب نوری حق‌اند.

اسماء‌الله در عین آیت بودن و بیان کمالات حق، حجاب حق‌اند. هر اسمی آیت و نشانه‌ی حق است و یک آیت برای حق است چون کمال حق را نشان می‌دهد و یک کمال و یک وصف را نشان می‌دهد، ولی همین اسماء‌الحسنی هنگامی حجاب نوری حق‌اند که ما توقع داشته باشیم اسماء‌الحسنی همه‌ی عظمت حق را نشان دهند. اسماء‌الحسنی به اندازه‌ی شأن بودن، خبر از ذات می‌دهند. ذات حق فراتر از اسماء‌الحسنی است. هر اسمی یک کمال را نشان می‌دهد نه همه‌ی کمالات را، از این جهت که

یک کمال را نشان می‌دهد، آیت است و از این جهت که جامعیت کمالات را، نشان نمی‌دهند حجاب حق است، حتی اسم الله هم که جامعیت حق را نشان می‌دهد به اندازه‌ی اسم بودن، معرف ذات است نه به اندازه‌ی ای که ذات معرف ذات است. یک اسم از آن جهت که شدت ذات حق را (به اندازه‌ی ای که ذات است) نشان نمی‌دهد، حجاب حق است، یعنی؛ از این جهت که تعین ذات است (در عالم عینی) ذات به ما هو ذات نیست، بلکه ذات با تعین خاص است، البتّه حجاب نوری در عین حجاب بودن نورانیت است، حجابش هم از جنس نور است، ذات حق هیچ نحوه حجابی ندارد، اسماء‌الحسنی نور واحد می‌باشند، اسماء‌الحسنی به ما هو اسماء‌الحسنی نور واحد اند. جنبه‌ی حجاب نوری بودن اسماء‌الحسنی به اعتبار سیر سالک است، که با اتصال به یک اسم در همان حد توقف می‌کند، این حجاب، حجاب نوری خود سالک الی الله است. حجاب نوری بودن اسماء‌الحسنی به تعین خود اسم بر می‌گردد زیرا هر اسمی حامل ذات و صفت معین است، آن حجاب نوری را ما به ذات ساری در اسم نسبت نمی‌دهیم بلکه به وصف موجود در اسم نسبت می‌دهیم چون فقط یک صفت است نه جامعیت صفات.

حجب ظلمانی مربوط به موجودات (جسمانی و مرتبه اسفل‌السافلین عالم) است و در موجود مجرد حجاب جسمانی راه ندارد. و اما در قوای نفسانی: قوای نفسانی نفس ناطقه هم، حجابهای نوری نفس‌اند، چون همگی لطیف و مجرداند و هم آیات نفس‌اند، چون هر قوه‌ی کمالی از کمالات نفس ناطقه را نشان می‌دهد. هر قوه‌ی ای تنها یک نشانه و آیت نفس ناطقه است و هر کدام به اندازه‌ی وسعت خود،

وسعت نفس ناطقه را نشان می‌دهند. ولی هیچکدام رتبه، تجرّد، درجه‌ی و عظمت نفس را ندارند. هر کدام به طور محدود، کمالات نفس را نشان می‌دهند. هر کدام از قوا، هویتی ناقص و نا تمام از نفس نشان می‌دهند، قوا نشانه‌ی تدابیر متوالی نفس اند. قوا از این جهت که هر کدام تعیین خاص خود را دارند، تشخّصِ مخصوص به خود را دارند و حجاب نفس ناطقه اند. قوا محدودیت دارند و به اندازه‌ی محدودیتشان، نفس را محدود نشان می‌دهند از این جهت حجاب نفس اند. هر قوه‌ی کمالات جامع نفس را نشان نمی‌دهد، بلکه یک کمال را نشان می‌دهد، این حجاب نوری نفس است، شدّت و وسعت نفس را هیچکدام از قوا نشان نمی‌دهد، پس حجاب نوری نفس ناطقه اند. هر کدام از قوا از یک جهت حجاب نوری نفس و از جهت دیگر آیت و نشانه‌ی نفس است. با شناخت یک قوه نمی‌توان تمام نفس را شناخت همان‌طور که با شناخت یک اسم، نمی‌توان به تمام عظمت ذات پی برد. کسی که حقیقت خود، (نفس ناطقه) را بشناسد دیگر قوا حجب نوری برای او نمی‌باشند، حجاب بودن قوا نیز به اعتبار شناخت سالک است نه به اعتبار خود نفس. تعیین هر قوه، اصل ذات را مخفی می‌کند همان‌طور که تعیین هر صفت از حق، کنه ذات نامتناهی را مستور می‌کند. همین که یک حقیقت مجرد ظهور کرد، هم خود را نشان می‌دهد یعنی؛ ابعاد ذات خود را ظاهر می‌کند و هم کنه ذات خود را به خفا می‌برد.

اسماء‌الحسنی در یک تقسیم‌بندی کلی دو قسم‌اند 1- ممکنات
 2- ممتنعات اسماء‌الحسنی ممکنه اسمائی می‌باشند که اراده الهی به ظهور
 آن‌ها تعلق گرفته است و مظاهری دارند و آثار و برکات آن اسما در
 مظاهر مشهود است ولی اسماء‌الحسنی ممتنعات آن‌هایی می‌باشند که هیچ
 موقع ظهور ندارند و همیشه در غیب مکنون‌اند به همین جهت به آن‌ها
 ممتنعات عرفانی گویند پس مظهری برای آن‌ها در عالم یافت نمی‌شود. و
 در نتیجه آثار و برکاتی هم از آن‌ها صادر نمی‌شود چون ظهور ندارند و
 هیچ ولی و نبی به حقایق این اسماء‌الحسنی، عالم نیست. این کمالات در
 غرقگاه حرم الهی هستند و همیشه مستور و محفوظ و مصون از ظهور
 می‌باشند پس اسماء‌الحسنی نه تنها مظاهر حسی ندارند بلکه مظاهر غیبی
 در عوالم مجرد نیز ندارند که از اسماء کلیه و ذاتیه حق می‌باشند و همیشه
 در بطون مطلق‌اند و علم به آن‌ها فقط جزء علم الهی است.

امکان در زبان حکمت یعنی موجودات که هم قابلیت ایجاد
 شدن و هم قابلیت معدوم‌شدن دارند، اگر اراده خداوند به ایجاد آن‌ها تعلق
 بگیرد ایجاد می‌شوند و اگر اراده تعلق نگیرد موجود نیستند ولی ممتنع و
 محال در زبان حکمت یعنی اموری که اصلاً امکان تحقق برای آن‌ها وجود
 ندارد و لا ذات می‌باشند، تحقق ندارند که ظهور داشته باشند مانند عدم.

ممتنعات عرفانی حقایق موجود الهی‌اند ولی اجازه ظهور
 ندارند پس نمی‌توان گفت که همه‌ی اسماء‌الحسنی ظهور دارند و نمی
 توان اسماء‌الحسنی را احصا و شمارش عددی کرد زیرا اسماء‌الحسنی
 مستأثره اصلاً بروزی ندارند و قابل احاطه نمی‌باشند که کسی آن‌ها را
 شمارش کند.

38- اسماء‌الحسنی هم مرآت ذات الهی‌اند و هم مرآت یکدیگر.

اسماء‌الحسنی آینه‌ها و مرآئی ذات الهی‌اند. آینه‌های متعدّد و متنوّع حضرت احدی‌اند و حق خود را در این مرآئی که شئون خود اوست مشاهده می‌کند یعنی در آن‌ها حاضر است. هر آینه خاصیت ارائه و انعکاس دارد و تصاویری که در مقابل آن و در مجاور آن می‌باشد رانسان می‌دهد، هر آینه به تناسب شکلی که دارد تصاویر را نشان می‌دهد، (آینه مدور تصویر دریا را مدور، آینه مستطیل تصویر آن را به شکل مستطیل نشان می‌دهد) و حجم تصاویر را به اندازه‌ی حجم خود نشان می‌دهد و همچنین محدب و مقعر بودن آینه در ارائه تصویر مؤثر است و هر چه آینه شفاف‌تر باشد تصاویر شفاف‌تر است. اسماء‌الحسنی ارائه دهنده‌ی ذات الهی‌اند و همگی این ویژگی‌ها را دارند. اسماء‌الحسنی کلیّه جامعیت بیشتری دارند نسبت به اسماء‌الحسنی جزئیّه، به همین جهت قدرت ارائه کامل‌تر دارند هر قدر اسمی کلی‌تر باشد جامع‌تر است و به اندازه‌ی جامعیت، مرآت بودن کامل‌تر است، درجه‌ی مرآت بودن اسماء جزئیّه کم‌تر است زیرا جامعیت کم‌تری دارند، اسماء‌الحسنی کامل‌تر همان اسماء‌الحسنی کلیّه‌اند و اسماء‌الحسنی نازل‌تر همان اسماء‌الحسنی جزئیّه‌اند. هر کدام از کمالات که همان اسماء‌الحسنی باشند ویژگی خاص خود را دارند، برخی کلی، برخی جزئی، برخی عام، برخی خاص، برخی ذاتیه، برخی وصفیه و برخی فعلیه می‌باشند. برخی مطلق و برخی مقید اند. متناسب با نوع ویژگی که دارند، هر کدام به اندازه‌ی خود ذات حق را ارائه می‌دهند، ارائه وصفی از ذات و ارائه کمالی از ذات. اسماء‌الحسنی در

مجاور ذات الهی اند بلکه با ذات اتّحاد و عینیت تام دارند پس کاملاً خبر از ذات می‌دهند، چون تنوّع و تعدّد دارند هر کدام متناسب با وصف خاص خود، حق را نشان می‌دهند.

وقتی دو آینه کنار هم و مقابل هم قرار گیرند هر کدام آینه‌ی مقابل خود را نشان می‌دهد و ویژگی‌های یکدیگر را به هم منتقل می‌کنند، هنگامی که اسماء‌الحسنی مرآت هم دیگر واقع شوند مانند دو آینه عمل می‌کنند و احکام خود را به هم منتقل می‌کنند (متناسب با غالب و مغلوب بودن) حالت این دو آینه یا این است که دو آینه کوچک مقابل هم قرار می‌گیرند در این حالت هر کدام متناسب با وسعت و شفافیت خود، آینه مقابل را در خود نشان می‌دهد، مانند هنگامی که دو اسم جزئیّه در کنار هم قرار می‌گیرند و هر کدام بیانگر ویژگی دیگری است هنگامی که دو آینه‌ی بزرگ در کنار و مقابل هم قرار می‌گیرند مانند دو اسم کلی در کنار هم که باعث آفریدن مظاهر کلی مانند ملائکه مقرب می‌شوند. حال این سؤال مطرح می‌شود که غالب و مغلوب بودن اسماء‌الحسنی در مقام ظهور در مظاهر عینی، میان اسماء کلیّه با همدیگر است؟ یا میان اسماء کلیّه با اسماء جزئیّه؟ یا میان اسماء جزئیّه با یکدیگر؟ جواب به این سؤال نیاز به تعمّق فراوان و عنایات الهی دارد. پس اسماء‌الحسنی هم مرآئی ذات الهی اند هم مرآئی همدیگر یعنی از هر جهت مرآت می‌باشند.

اما قوای نفسانی: هم مرآت نفس اند هم مرآت یکدیگرند. هر قوه‌ای متناسب با درجه‌ی خود ویژگی‌ها و حقایق نفس را نشان می‌دهد. پس قوا تفاوت ارائه دارند چون تفاوت درجه دارند، قوه‌ی عاقله که لطیف‌ترین قوا می‌باشد، کامل‌ترین ارثه را از نفس دارد. چون جامعیت و

لطافت بیشتری دارد، ویژگیهای خودِ قوه، مرآت نفس ناطقه است و قوای احساسی ارائه‌ی نازل‌تر دارند چون لطافتِ کمتر دارند و جامعیت ندارند. و از طرف دیگر قوهٔ نازل‌تر مظهر قوه‌ی عالی‌تر از خود است یعنی؛ قوای حسی محل ظهور خیال و عقل است و ارائه‌ی خیال و عقل می‌کنند و حکم خیال و عقل حاکم بر حواس می‌شود ولی حواس به اندازه‌ی خود مرآت خیال و عقل اند، حواس حاکمیتِ قوه‌ی عاقله را بر خود نشان می‌دهند و از طرفی قوه‌ی عاقله، مرآت قوه‌ی خیال و حواس است به این معنا که ادراکات حسی در ادراکات عقلی فانی اند، حضور دارند ولی ظهور آن‌ها به قوه‌ی عاقله است، از این جهت که قوه‌ی عالی‌تر جامع قوه‌ی نازل‌تر است می‌تواند مرآت نازله باشد. همان گونه که اسماء کلیه به یک معنا که جامع اسماء جزئی می‌باشند، مرآت اسماء جزئی‌اند و اسماء جزئی مرآت اسماء کلیه‌اند. اسماء‌الحسنی کلیه حضور حاکمانه در اسماء جزئی دارند زیرا اسماء جزئی حضور ما فوق خودشان را نشان می‌دهند، حاکمیت و احاطه‌ی ما فوق خود را نشان می‌دهند.

39- اسماء‌الحسنی رابطه‌ی احاطی و محیطی دارند.

اسماء‌الحسنی رابطه‌های متعدّد با هم دارند علاوه بر این که رابطه‌هایی با ذات الهی دارند. یکی از رابطه‌های اسماء‌الحسنی با هم، رابطه‌ی احاطی و محیطی است. برخی اسماء‌الحسنی نسبت به برخی دیگر محیط می‌باشند، یعنی؛ احاطه و تدبیر اسماء نازل‌تر از خود را بر عهده دارند و اسماء‌الحسنی مقابل آن، محاط‌اند یعنی؛ محکوم حکم اسماء بالاتر می‌باشند اسماء کلیه، همیشه محیط و اسماء جزئی همیشه محاط‌اند و

هر اسمی و هر صفتی حاکمیت و حکم خاص خود را دارد ولی اسماء‌الحسنی برخی حاکمیت قوی تر، دولت پایدارتر و حکم نافذتر دارند چون جامعیت عام دارند نه این که اسماء‌الحسنی تفاوت درجه وجودی داشته باشند زیرا همه‌ی آنها، کمالات ذات واحداند و ذات الهی (بر اساس مبانی قوی عرفانی و تشکیک در مظاهر وجود) درجات ندارد. اسماء محیط همان اسماء جامع‌اند و اسماء محاط همان اسماء نازل تر. به عنوان مثال: اسم جامع الله و رحمان از اسماء‌الحسنی محیط هستند و اسم خالق، مصور از اسماء‌الحسنی محاط به همین جهت اول در آیات قرآنی اسم الله را می‌آورد و بعد اسم رحمان و رحیم آورده می‌شود. « بسم الله الرحمن الرحيم » یا عبارت « الله الخالق البارئ المصور له الاسماء الحسنی » اسماء‌الحسنی وجودهای متفاوت نمی‌باشند که احاطه اسمی بر اسمی دیگر احاطه یک درجه از وجود بر درجه‌ی دیگر باشد بلکه تدبیر یک اسم به کمک اسم دیگر است، جامعیت یک شأن، شأن دیگر را در بر دارد، این جامعیت اسمائی همان احاطه داشتن است و اما در ترتیب قوای نفسانی: قوای نفس ناطقه هم رابطه‌ی احاطی و محاطی نسبت به هم دارند، قوه‌ی مجرد تر، قوه‌ی محیط است و قوه‌ی نازل تر، قوه‌ی محاط است.

به عنوان نمونه: در قوای نفسانی قوه‌ی عاقله احاطه بر قوه‌ی خیال و همه‌ی قوای حسی دارد چون درجه‌ی وجودی و تجرّدش بالاتر است و این قوا همگی در احاطه قوه‌ی عاقله‌اند و حکم عاقله را می‌پذیرند. همان‌طور که اسماء‌الحسنی نازله و جزئیّه، احکام اسماء‌الحسنی عالیّه و کلیّه را قبول می‌کنند و محکوم به حکم آنها می‌شوند، احاطه‌ی قوه‌ای بر

قوه‌ی دیگر یک امر تکوینی است و نتیجه‌ی آن اعمال حکم قوه‌ی بالاتر است همان‌گونه که الله حکم خود را بر شافی غالب می‌کند و شافی مغلوب و محکوم حکم الله می‌شود. البتّه حق بر تمام اسماء‌الحسنی احاطه‌ی ذاتی دارد و تحت اراده‌ی و مشیّت ذاتی حق اسماء‌الحسنی ظهور و بطون دارند همان‌گونه که تمام قوای نفسانی تحت اراده ذاتی نفس یعنی اراده تکوینی، می‌باشند.

40- عالم به ما هو عالم و عالم به ما هو ذات الهی ظهور ندارد.

عالم هستی مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند یعنی؛ محل حضور و ظهور اسماء‌الحسنی است. اسماء‌الحسنی در آن تجلّی و ظهور یافته است. هنگامی که عنوان عالم را به کار می‌بریم یعنی؛ مرتبه و درجه‌ی وجودی مظاهر مشخص در یک درجه، عالم ماده یعنی؛ مرتبه‌ی موجودات مادی یعنی؛ درجه‌ای که حق به آن‌ها هبه کرده است. با توجّه به این نکته، تمام شئون و صفات یک مظهر، حکایت از یک مرتبه حاکم بر آن عالم (و مظهر) دارد. به عنوان نمونه: موجودات مادی که دارای ابعاد متنوّع‌اند مانند؛ طول و عرض، عمق، ارتفاع، شکل، رنگ، حجم، کمیّت و کیفیّت که همگی از اعراض موجود در عالم ماده‌اند و حکایت از مادی بودن عالم طبیعت دارند. به مجموعه‌ی این اوصاف، مرتبه و درجه، اطلاق می‌شود به عبارت دقیق‌تر، مرتبه‌ی عالم که، ذاتی همان عالم است به صورت مناسب همان عالم جلوه یافته است. همان‌گونه که مرتبه‌ی برزخی فقط به صورتهای مثالی بدون ماده ظهور یافته است و یا مرتبه‌ی عقلی که بنحوی ظهور یافته که هیچ یک از ویژگیهای عالم طبیعت را ندارد، ولی برخی از

احکام عالم مثال را دارد. عالم به ما هو عالم یعنی؛ همین درجه از وجود را بدون ظهور اسماء‌الحسنی (در آن‌ها یا به آن‌ها) در نظر بگیریم. عالم به ما هو عالم، ظهور و تحقق از دیدگاه عرفا ندارد زیرا عالم همان، ظهور اسماء‌الحسنی می‌باشد و اصلاً اگر عوالم را بدون لحاظ اسماء‌الحسنی در نظر بگیریم وهم و خیال است، زیرا ما اعتقاد به تنزل اسماء‌الحسنی داریم. اعتقاد به تشکیک در تنزل اسماء‌الحسنی داریم. عالم به ما هو اسماء‌الحسنی تحقق، ظهور، فعلیت و عینیت دارد.

عالم به ما هو ذات هم معنا ندارد زیرا ذات الهی منزّه از تجلّی و تنزل است و حق به طور مستقیم با عالم رابطه ندارد، واسطه حق با عالم، همان اسماء‌الحسنی است پس عالم به ما هو اسماء‌الحسنی، ظهور و موجودیت دارد. عالم هستی هم مظهر اسماء‌الحسنی است و هم مجال آن. عالم به اعتبار نزول اسماء‌الحسنی و حضور توحیدی تحقق دارد، زیرا عالم به ما هو عالم، شأن به ما هو شأن است و شأن بدون حضور ذات اعتبار وجودی از خود ندارد. اسماء‌الحسنی به ما هو اسماء‌الحسنی، تحقق دارند، اسماء‌الحسنی به ما هو ذات و با تکیه بر ذات تحقق دارند و اسماء‌الحسنی شأن حق و قائم به ذات او هستند.

و اما در قوای نفسانی: بدن به ما هو بدن ظهور و تحقق ندارد بدن به ما هو نفس موجود است، اگر نفس تدبیر را از بدن قطع کند، بدن متلاشی می‌شود. قوا به هو قوا هم، از خود وجود و ظهوری ندارند، بلکه قوا به ما هو نفس تحقق و ظهور دارند. نفس بدون واسطه‌ی قوا با عالم بدن رابطه ای ندارد و قوا بدون تکیه‌گاه نفس از خود موجودیتی ندارد، ظهوری از خود ندارد، بدن مرتبه نازل‌هی نفس است،

شأن نفس است و شأن بدون ذات به تنهایی تحقق ندارد. بدن، همان نفس است در مقام عالم جسمانی، یعنی؛ مرتبه‌ی نازله‌ی نفس و قوا همان نفس‌اند در اطوار مجرد. عالم هستی، همان اسماء‌الحسنی تحقق یافته‌اند. عالم به اعتبار فیض مقدّس که اسماء‌الحسنی باشد عینیت دارد.

41- عروج و نزول دائمی اسماء‌الحسنی یک قاعده‌ی اساسی است.

اسماء‌الحسنی هم عروج دارند و هم نزول. اسم یعنی؛ ذات حق در مرتبه‌ی نازله، ذات در تعین خاص مانند علم. علیم، یعنی؛ ذات الهی در تعین علمی نزول دارد یعنی؛ علیم دائم در حال تجلی در مظاهر می‌باشد. بر اساس آیه «كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» آیه‌ی 29 سوره الرحمن حق هر لحظه در حال تجلی است او هر لحظه در شأن جدید ظهور دارد، دائم از طریق اسماء‌الحسنی در مظاهر جلوه می‌کند و اسماء‌الحسنی که در مظاهر جلوه یافته است دائم در حال رجعت به حق‌اند. آیه‌های «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ» سوره معارج آیه‌ی 4 چون تنزل و عروج اسماء‌الحسنی دائمی است، تنزل و عروج ملائکه هم دائمی است و فعل تمام مظاهر مستند به علل غیبی آن‌ها یعنی؛ اسماء‌الحسنی می‌باشد. اسم که جلوه‌ی ذات حق باشد، دائم در حال نزول و عروج است.

اما در قوای نفسانی: قوای ما نیز دائما در حال عروج و نزول هستند. یعنی؛ دائما از نفس نازل می‌شوند و در بدن ظاهر می‌شوند و دائم در حال بازگشت و قبض هستند. به عنوان مثال: قوه‌ی سامعه که جلوه‌ی

نفس ناطقه است، از نفس ناطقه نازل می‌شود و نوعی تجلی نفس، تجلی به نفس ناطقه است، دائم این قوه از نفس صادر و نازل می‌شود و به بدن ارسال می‌شود، نزول سامعه از نفس یعنی؛ نزول یک جلوه از نفس، نه نزول خود نفس به ما هو ذات، موقع خواب همین قوه به نفس بر می‌گردد، (و در غیر خواب همین ادراک مسموعات و نسبت دادن آن‌ها به موجودات خارجی یک درجه از عروج سامعه است که ادراک مفاهیم جزئی است و از آن بالا تر، ادراک صورت عقلی این سامعه است و همان لحظه که سامعه در نفس نازل می‌شود به یک نحو دیگر عروج میکند.) چون مبدأ اسماء‌الحسنی حق است، معاد و مرجع اسماء‌الحسنی نیز حق است.

42- معیت اسماء‌الحسنی با حق در عین تفاوت درجه و تفاوت نقش آن‌ها.

اسماء‌الحسنی همگی با حق معیت دارند و به حق قائم و وابسته‌اند و هیچ موقع از حق جدا نمی‌شوند (معیت قیومیّه) و حق قائم به ذات خود است و تفاوت درجه در اسماء‌الحسنی به اعتبار نظر به سالک است، اسماء‌الحسنی، به ما هو اسماء‌الحسنی همگی مقامات و درجات الهی‌اند و همه‌ی این کمالات یک جا، در حق جمعند، حق به اعتبار کسی که به سوی او سیر می‌کند با اسماء متعدد در منازل متعدد جلوه می‌کند، تفاوت تجلی حق به اعتبار تفاوت حالات ما و تفاوت درجات ما در زمان‌های مختلف است، حق یک حقیقت است که وجود نامتناهی است، شئون او هم با ذات او اتحاد دارد، تفاوت درجه اسماء‌الحسنی یعنی؛ یک اسم در

منازل متعدّد تجلّی برای سالک، متفاوت ظهور می‌کند. در مقام واحدیت هم اسماء‌الحسنی یک مقام‌اند و تفکیک و جدائی از هم ندارند این نوع جداسازی و درجه بندی اسماء‌الحسنی به اعتبار سیر سالک است.

و در نظام انسانی: قوای ما نیز با نفس معیت قیومیّه دارند و همگی قائم به نفس‌اند و نفس قائم به ذات خود است، البتّه قوای نفسانی تفاوت درجه دارند، یعنی مراتب تجرّد آنها متفاوت است، قوا با وجود تفاوت درجه، همگی با نفس و در نفس و قائم به نفس‌اند، تفاوت نقش قوا باعث نمی‌شود که همگی در معیت نفس نباشند، همه‌ی قوا با حفظ درجه و رتبه‌ی خود در معیت نفس ناطقه حضور دارند.

43- تمام اسماء‌الحسنی بساطت و لطافت دارند.

اسماء‌الحسنی جلوه‌های حق‌اند، نه اجزای حق. یک موجود مرکّب طبیعی مجموعه اعضا خود است و آن موجود یک کل است و موجودیت یک کل به اجزای آن است. موجود مجرد جزء ندارد، جلوه دارد و جلوه‌های او، اجزای او نمی‌باشند، شئون ذاتی آن می‌باشند که مجموعه‌ی این جلوه‌ها، آن حقیقت را مرکّب نمی‌سازد چون این جلوه‌ها به نحو بسیط نزد مجرد حضور دارند نه به شکل مجموع و آن مجرد، یک کلی سعی است نه یک کل حامل اجزا، حال اسماء‌الحسنی که جلوه‌های ذات الهی‌اند چون جزء نمی‌باشند، بساطت دارند و به جهت بساطت لطافت دارند و جمع امور بسیط نیز یک حقیقت مجرد را مرکّب نمی‌کند، پس اسماء‌الحسنی باعث مرکّب شدن ذات حق نمی‌شود زیرا جلوه‌ها با ذات عینیّت و اتّحاد دارند و به ذات ضمیمه نشده‌اند.

در قوای نفسانی: نفس یک حقیقت مجرد است که قوا نیز جلوه‌های او می‌باشند و تمام قوا مجرد و غیر مادی‌اند و به جهت غیر مادی بودن، بساطت دارند و به جهت مجرد بودن لطافت دارند (با تفاوت درجه) و نفس جامع قوا است نه مجموعه‌ی قوا و قوا اجزاء نفس نیستند بلکه جلوه‌های نفس هستند. پس تعدّد قوا، نفس را متعدّد و مرکّب نمی‌کند، نفس وحدت حقیقی دارد نه وحدت اعتباری و عددی، هر قوه‌ای لطیف است و بسیط، چون غیر مادی است.

44- جامعیت اسماء‌الحسنی، وحدت ذاتی را از میان نمی‌برد.

حق جامع اسماء‌الحسنی و کمالات است و اسماء‌الحسنی اجزاء حق نمی‌باشند که حق مجموع آنها باشد. این جامعیت اسمائی، وحدت الهی را از بین نمی‌برد چون اسماء‌الحسنی با ذات عینیت کامل دارند و اجزای حق نمی‌باشند که حق مرکّب شود، بلکه جلوه‌هایی هستند که عین ذات الهی‌اند و حق در مقام وحدت، کل اسماء‌الحسنی را به وحدت و یگانگی دارد، همه‌ی اسماء‌الحسنی در مقام الهی به منزله‌ی نور واحد می‌باشند و عین هم و عین ذات واحداند و این تفصیل و تعدّد اسماء‌الحسنی به اعتبار ظهور در مظاهراند و گرنه همگی در مقام ذات، یک حقیقت واحداند، تعدّد اسماء‌الحسنی به اعتبار ظهور در مظاهر و ظهور به مظاهر است، پس جامعیت اسماء‌الحسنی باعث از بین رفتن وحدت ذات الهی نمی‌شود و حق همیشه با وجود تجلیات اسمائی متعدّد وحدت ذاتش حفظ می‌شود.

در نظام انسانی: نفس هم جامع قوا می‌باشد و این جامعیت قوا، نفس را مرگب نمی‌کند از نفس و قوا، زیرا قوا در مقام ذات نفس فانی‌اند و در مقام نفس به خود نفس ظهور دارند نه به قوا، نفس در مقام وحدت، کل قوا را یک جا دارد و کل قوا عینیت با نفس دارند حاج ملاحادی سبزواری در منظومه می‌فرماید: «النفس فی وحدته کل القوی و فعله فی فعله قد النطوی». کثرت قوا در مقام ظهور در بدن است همان‌طور که کثرت اسماء‌الحسنی در مقام ظهور در مظاهر و عوالم بود، همیشه وحدت نفس ناطقه با وجود قوای کثیر و متعدد حفظ می‌شود، زیرا قوا در دو مرتبه، دو حالت دارند، در مرتبه‌ی ذات، با نفس وحدت دارند و در مقام ظهور، کثرت دارند، تعدد قوا در مقام فعل و ظهور است نه در مقام ذات، همان‌گونه که تعدد اسماء‌الحسنی در مقام ذات نیست، همه‌ی اسماء‌الحسنی در آن جا وحدت با ذات دارند، تعدد اسماء‌الحسنی در مقام تجلی در مظاهر است، در مقام ذات حق، فقط ذات بما هو ذات برای خود ظهور دارد نه ذات به ما هو اسماء‌الحسنی، وقتی خود ذات در صحنه ظهور کند، شئون دیگر از خود ظهوری ندارند.

45- اسماء‌الحسنی، عینیت و غیریت با هم و با ذات دارند.

اسماء‌الحسنی تعین حق‌اند و هر اسمی تعین خاص خود را دارد. اسماء‌الحسنی با هم دیگر عینیت دارند، همه‌ی اسماء‌الحسنی در حق یک نور واحداند. (توحید صفاتی، توحید در صفات) زیرا در تمام اسماء‌الحسنی یک ذات حاضر است، و وجه اشتراک همه‌ی اسماء‌الحسنی، همان ذات است و وجه اختلاف به صفات است پس عینیت و اتحاد

اسماء الحسنی با هم به جهت یک ذات یا ذات مشترک ساری در همه‌ی اسماء الحسنی است و از آن جهت که در هر اسمی صفتی خاص از حق ظهور دارد، غیریت و تمایز اسماء الحسنی به جهت تعین خاص یعنی؛ صفت است. صفت موجود در هر اسم باعث می‌شود اسمی از اسم دیگر ممتاز و جدا شود پس غیریت اسما با هم به جهت صفات آن‌ها است و همچنین اسماء الحسنی در عین غیریت با ذات، عینیت دارند، غیریت اسماء الحسنی با ذات تعین هر اسم است، به این جهت هر اسمی شأن ذات است، همه‌ی ذات نیست، وسعت ذات را ندارد پس غیریت دارد و جهت این که اسماء الحسنی بی‌واسطه نزد ذات حق حاضرند و فاصله‌ای میان ذات و اسم نیست و در واقع کمالات ذات‌اند و عارض بر ذات نشده‌اند و در مقام ذات، ظهور و تعین خاص خود را ندارند و عینیت با ذات دارند. عینیت و غیریت در انسان: قوای نفسانی با ذات نفس عینیت و غیریت دارند، قوا در مقام ذات نفس تعین و ظهور خاص خود را ندارند، با نفس اتحاد و عینیت دارند و بی‌واسطه نزد نفس خود حضور دارند و از این جهت که قوا در مقام ظهور همراه با تعین و تشخیص خاص خود می‌باشند، این تعین قوا با نفس باعث غیریت قوا با نفس می‌شوند و تعین یک قوه با تعین قوه‌ی دیگر مانع اتحاد و عینیت آن‌ها در مقام ظهور است.

46- هر اسمی جامع همه‌ی اسماء الحسنی است.

در هر اسمی حق حضور دارد و در تمام اسماء الحسنی یک ذات حضور دارد و هر جا حق حاضر باشد با تمام شئون خود حضور دارد پس

در هر اسمی ذات، تمام شئون را همراه خود دارد، یعنی؛ هر اسمی به جهت حضور ذات واحد جامع همه‌ی اسماء‌الحسنی است، یعنی؛ همان ذات است که در هر شأنی، شئون دیگر را نیز همراه خود دارد. ولی در هر اسمی فقط یک صفت ظهور دارد و بقیه‌ی صفات دیگر در ذات مکنون و مستور می‌مانند.

در نظام انسانی هم نفس در تمام قوا حضور دارد و یک نفس در تمام قوا حضور دارد و هر نفس همه‌ی شئون را دارد منتها در هر شأنی یک صفت خاص ظهور دارد پس هر قوه‌ی حامل همه‌ی قوا می‌باشد زیرا در هر قوه‌ی نفس با تمام شئون حضور دارد.

47- اسماء‌الحسنی خزائن الهی اند.

بر اساس آیات قرآن، اسماء‌الهی خزائن الهی‌اند و هر شیء، خزائن دارد نه خزینه «ان من شیء الا و عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم» آیه‌ی 21 سوره‌ی حجر. هر شیء خزائن دارد و آن خزائن همان اسم و اسماء‌الحسنی می‌باشد خزائن اشیا همان باطن و حقیقت اشیا می‌باشد که تمام اطوار یک شیء را همان خزائن تدبیر و تغذیه می‌کنند و تمام هستی یک شیء از خزینه‌ی آن می‌باشد.

48- تنزّل اسماء‌الحسنی، اندازه‌ی مشخص دارند.

نازل شدن آن خزائن به اندازه‌ی معلوم است یعنی؛ هر اسمی بر اساس حکمت الهی تجلّی مشخص و به اندازه دارد. هر اسمی هم تجلّی و تنزّل به اندازه دارد و هم یک اسم در مظاهر متعدّد، به یک اندازه نازل

نمی‌شود، بلکه در هر مظهری اسمی غلبه دارد یعنی؛ با شدت بیشتر نازل می‌شود و اسم دیگر مغلوب است یعنی؛ به اندازه‌ی کم‌تر نازل می‌شود. تنزل یک اسم که همان تجلی و ظهور آن است، برای افراد مستعد به طور متفاوت است، چون ظرفیت افراد متفاوت است و هم اسماء‌الحسنی، نسبت به همدیگر به طور یکسان نزول ندارند، نمی‌توان تجلیات اسم علیم را و اطوار نزول اسم علیم را با جلوه‌ها و مراتب تجلیات اسم حکیم، یکسان دانست یعنی؛ هر اسمی در درجات نزول و تجلی و ظهورش با اسم دیگر یکسان نیست، درجه‌ی ظهور هر اسم با اسم دیگر متفاوت است، همان‌طور که درجه‌ی بطون هر اسم با اسم دیگر یکسان نیست.

در قوای نفسانی: قوای انسانی هم تنزل و تجلی نفس‌اند و این تجلی به اندازه‌ی معلوم است یعنی؛ هر قوه در درجات ظهور متعدد دارد و هر قوه‌ی در حالات متفاوت، ظهورهای یکسان ندارد با این که اصل درجه و رتبه اش ثابت است. به عنوان مثال: قوه‌ی خیال در دوره‌های مختلف حیات انسانی ظهور یکسان ندارد، در هر زمانی جلوه یا جلوه‌هایی از خیال بروز دارد، همین‌طور سایر قوا و در هر قوه‌ی در درجات بطون هم یکسان نیست یعنی؛ درجات بطون قوه‌ی عاقله در ادوار مختلف یکسان نیست علاوه بر این که قوا نسبت به هم درجات ظهور متعدد دارند و درجات بطون آنها هم نسبت به همدیگر یکنواخت نیست یعنی؛ باطن بودن قوه‌ی عاقله نسبت به قوه‌ی خیال متفاوت است.

49- اسماء‌الحسنی مفاتیح غیب اند.

در آیه‌ی 59 سوره‌ی انعام داریم: «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يُعَلِّمُهَا إِلَّا هُوَ» یعنی؛ کلیدهای غیب نزد خداوند است و کسی غیر از خداوند از آن‌ها آگاه نمی‌باشد. کلیدهای غیب که نزد حق می‌باشد و کسی از آن‌ها آگاه نیست همان، اسرار اسماء‌الحسنی می‌باشد. انسان برای ارتباط با خداوند نیاز به واسطه‌ها و کلیدها دارد که همان اسماء‌الحسنی می‌باشد یعنی؛ کلیدهای ارتباط با عالم غیب، راه‌های ارتباط با عالم غیب، کدهای ارتباط با حق هستند. هر اسمی از اسماء‌الحسنی یک کلید است برای فهم اسرار غیب، برای شناخت خود حق، در نظام تشریحی احکام الهی به منزله‌ی مفاتیح غیب می‌باشند زیرا احکام الهی روح انسان را به عالم غیب متصل می‌کنند و اسماء‌الحسنی کلیدهای ارتباط با ملکوت عالم و حقیقت انسان کامل و کلید ارتباط با خود حق می‌باشند. این غیب چه خود حق باشد یا عوالم غیب و یا کون جامع راه ارتباط، آن فقط اسماء‌الحسنی می‌باشد.

50- اسماء‌الحسنی توقیفیت دارند.

اسماء‌الحسنی همگی جعل الهی‌اند و انسان قدرت دخل و تصرف در آن‌ها را ندارد یعنی؛ نمی‌تواند آن‌ها را کم یا زیاد کند، هر اسمی که در قرآن و احادیث عنوان شده است به عنوان اسم و وصف الهی می‌باشد، ما نمی‌توانیم بدون اذن الهی اسمی را به عنوان اسماء‌الحسنی به حق نسبت دهیم، اسماء‌الحسنی وقف حق‌اند، در انحصار حق‌اند و این اسماء‌الحسنی کمال و مقام برای حق می‌باشند و اسم و مسمی متحد است و

این عناوین و الفاظ حکایت از کمالات ذاتی الهی و حقایق درون ذات حق می‌کنند بر خلاف اسمائی که انسان وضع می‌کند که ممکن است مطابق واقع نباشد و آن اسم ما به‌إزاء خارجی نداشته باشد، بلکه صرف اعتبار باشد. اسماء‌الحسنی درجات کمال الهی اند، شئون ذات حق‌اند و قابل حذف و اضافه و کم و زیاد شدن نمی‌باشند.

51- هر اسمی، قلمرو ظهور معین دارد.

هر اسمی در مقام ظهور، فقط ظهور یک اسم است. هر اسمی در مقام تحقق در مظاهر عینی با یک کمال ظاهر می‌شود هر چند ذات الهی با حضور در مظاهر همه‌ی شئون را همراه خود دارد چون ذات بسیط، جامعیت اطلاقی دارد ولی در هر مظهری به غلبه‌ی یک صفت و کمال و یا چند کمال ظهور می‌کند و اسماء‌الحسنی در مقام وحدت، جامعیت دارند یعنی؛ هر اسمی واجد اسماء‌الحسنی دیگر است. هر اسمی در مقام وحدت، جامع کمالات را دارد، این که هر اسم در مقام ظهور، قلمرو ظهور مشخص دارد به جهت محدودیت مظاهر است.

اما در قوای نفسانی: بینایی فقط بینایی است در مقام ظهور و قوه‌ی بینایی، شنوایی و بویایی نیست. در مقام ظهور فقط یک قوه در صحنه ظهور دارد، قوه‌ی عاقله در مقام ظهور عاقله، فقط ادراک کلیات مفهومی می‌کند و نه ادراک صور خیالی و نمی‌تواند قوه‌ی خیال باشد و یا قوه‌ی سامعه، قوه‌ی عاقله، در مقام ظهور نیست. سامعه فقط سامعه است و سایر قوا نیز همین طور، هر قوه‌ای فقط خودش، خودش است یعنی؛ یک قوه است، ولی در مقام ذات نفس هر قوه‌ای تمام قوا می‌باشد یعنی؛ سامعه،

عقل هم هست، قوه‌ی عاقله، باصره هم هست، زیرا مقام ذات نفس، مقام وحدت است و هر قوه‌ی جامع همه‌ی قوا می‌باشد همان طور که اسماء‌الحسنی در مقام ظهور اسم سمیع، فقط سمیع است نه بصیر یعنی؛ آثار شنیدن از آن ظهور می‌کند، نه دیدن ولی در مقام وحدت اسم سمیع عین بصیر و اسم بصیر عین اسم علیم می‌باشد و سایر اسماء‌الحسنی هم تابع این قاعده اند.

52- ظهور اسم حکیم در همه‌ی اسماء‌الحسنی.

اسم حکیم در اسماء‌الحسنی دیگر حضور و ظهور دارد از این جهت حکیم در رازق حضور دارد و رزق دادن الهی حکیمانه است. حکیم در علیم حاضر است و علم دادن حق حکیمانه است. حکیم در شافی جلوه دارد و شفا دادن حق بر اساس حکمت است. حکیم در اسم قادر جلوه دارد و قدرت نمایی حق حکیمانه است نه اینکه از سر نقص و نیاز باشد. اسم حکیم در اراده حضور دارد یعنی؛ اراده‌ی الهی حکیمانه است و هر اراده‌ی از او ظهور نمی‌کند.

53- تقدّم و تأخّر در اسماء‌الحسنی در مقام ظهور عینی آنها است.

خداوند وجود مطلق، بلکه مطلق هستی و بینهایت وجود است، وجود بینهایت از جهت رتبه و درجه بر تمام مظاهر خود که مخلوق او هستند تقدّم دارد و مظاهر تأخّر رتبی دارند، علاوه بر این که حق تقدّم ذاتی بر مظاهر نیز دارد ولی تقدّم حق بر اسماء‌الحسنی فقط تقدّم رتبی

است یعنی؛ ذات در رتبه‌ی بالاتر است و اسماء‌الحسنی در رتبه‌ی نازل‌تر و مؤخّر از ذات‌اند یعنی؛ درجات آن‌ها نازل‌تر است. اسماء‌الحسنی علاوه بر این که تأخّر رتبی از ذات دارند در مقام ظهور در مظاهر نیز تقدّم و تأخّر در ظهور دارند. بر اساس حکمت و تدبیر الهی، ترتیب تجلیات الهی تنظیم می‌شود. این که در یک مظهر کدام اسم اوّل ظهور کند و کدام اسم در درجه‌ی دوّم ظهور باشد و کدام اسم در رتبه‌ی آخر جلوه کند، بر اساس حکمت و مدیریت لطیفانه و عالمانه حق است و انسان نمی‌تواند قاعده‌ی مشخصی برای ترتیب ظهور اسما در مظاهر پیدا کند. پس برخی اسما از جهت ظهور در یک مظهر تقدّم بر اسم دیگر دارند و در مظهر دیگر همان اسم مؤخّر می‌باشد و یا چند اسم در یک مظهر در مقام ظهور ترتیب تجلی دارند و قاعده‌ی مشخصی دارند که علم به این حقایق از شئون علم معصوم است. اسماء‌الحسنی بر یکدیگر در مقام واحدیت تقدّم ذاتی ندارند.

در قوای نفسانی: قوا همگی مؤخّر از نفس می‌باشند و نفس که در رتبه و درجه‌ی بالاتر وجودی است تقدّم رتبی و ذاتی بر قوای خود دارد و همه‌ی قوا، از نفس از جهت وجود و رتبه، تأخّر وجودی، ذاتی و رتبی دارند و قوا در مقام ظهور از نفس ناطقه، با ترتیب خاص نازل می‌شوند، ابتدا قوای ادراکی حسی در اعضاء مادی ظهور می‌کنند، که در این قوا نیز بعضی از آن‌ها جلوتر ظهور می‌کنند، متناسب با درجه‌ی نیاز به آن قوه و بعد از قوای حسی، قوه‌ی خیال و بعد قوه‌ی عاقله ظهور می‌کند، این ترتیب تکوینی، حکیمانه و مدبرانه است و بر اساس علم

تکوینی نفس که جلوه‌ی علم الهی است، تنظیم می‌شود. در هر صورت قوا در مقام ظهور تقدّم و تأخّر در ظهور دارند.

54- اسماء‌الحسنی از علم حضوری حق به ذات خودش منشعب می‌شوند.

حق معلوم بالذات خود می‌باشد. یعنی؛ ذات حق نزد خودش عین حضور و ظهور است و هیچ نحو غیبتی از خود ندارد و این حضور کامل نزد خود منشأ علم به خود است یعنی؛ حقیقتش برای خودش مکشوف است این حضور، یعنی؛ حضور ذات برای خودش یک علم بسیط همه جانبه است و از این علم بسیط و علم ذاتی، علمی به اسماء‌الحسنی ظهور می‌کند، به بیان دیگر جلوه‌ی علم ذاتی حق، ظهور اسماء‌الحسنی می‌باشد، علم ذاتی حق، بسیط است، ظهورش اسماء‌الحسنی است که این تعدّد اسماء‌الله هم عین وحدت است. یعنی؛ جلوه‌ی علم ذاتی حق به خود همان علم به تک تک اسماء‌الحسنی است. اسماء‌الحسنی چه به شکل وحدت و چه به شکل تفصیلی از همان علم ذاتی حق ریشه می‌گیرند پس اسماء‌الحسنی جلوه‌ی یک علم بسیط و حدانی هستند.

در قوای نفس ناطقه: نفس ما علم حضوری به خود به نحو تکوینی دارد و این علم ظهورش، همان ظهور قوا و یا علم به قوا می‌باشد. یعنی؛ تمام تعینات مشاعر ما و تمام قوای ادراکی ما از یک علم حضوری ریشه می‌گیرد و علم حضوری به تک تک و یا مجموعه‌ی قوا نیز جلوه‌ی همان علم یعنی؛ علم ذاتی نفس است که بر همه‌ی علوم حضوری نفس تقدّم دارد.

55- ظهور اسماء‌الحسنی در عوالم هستی، اشد، شدید، ضعیف و اضعف دارد.

هر اسمی در همه‌ی عوالم هستی ظهور و تجلی دارد یعنی؛ در همه‌ی مظاهر حضور دارند. اسماء‌الحسنی در مظاهر بطون و ظهور دارند، هر اسمی در همه‌ی مظاهر حضور و ظهور دارد ولی ظهور آن درجه بندی خاصی دارد، یک اسم در برخی مظاهر یعنی در برخی عوالم ظهور اشد دارد مانند اسماء تنزیهی حق مثل قدوس و سبح که انسان کامل مظهر اشد و اتم این اسماء‌الحسنی می‌باشد و مجردات مثالی، مظهر متوسط اسماء تنزیهی‌اند و احکام و آثار مادی را دارا نمی‌باشند و موجودات طبیعی مظهر اضعف این اسماء‌الحسنی می‌باشند در حدی که می‌گوییم اسماء تشبیهی در این‌ها غالب بر اسماء تنزیهی است به هر حال جلوه‌های بسیار ضعیفی از این اسما در موجودات مادی ظهور دارد زیرا هر موجود جامع همه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشد حال یا به بطون و یا به ظهور، و به ظهور هم درجات دارد.

56- علم حضوری حق به ذات خود سرچشمه‌ی همه‌ی علوم حضوری حق است.

اولین علم حق، ادراک ذات خود است. درک کامل ذات خود، همان علم به حقیقت ذات خود است. این علم، علم به وجود نامتناهی است. یعنی؛ متعلق علم، خود حق است. حق تماماً خود را درک می‌کند، پس علم او به خود نیز نامتناهی است، زیرا حضور کامل نزد خود دارد هر مجردی، عاقل ذات خود است «کل مجرد فهو عاقل» و هر مجردی

معقول بالفعل ذات خود است با تکیه بر این دو قاعده‌ی محکم حکمت، خداوند، درک‌کننده ذات خود است و معقول ذات خود است و این درک، همان عقل و علم است. علم و عقل عین عاقل و عالم است، علم حق، عین ذات اوست، این علم حضوری حق، مبدأ همه‌ی علوم حضوری حق است. علم به اسماء‌الحسنی، جلوه‌ی این علم واحد است، آن علم حضوری اولی حق، علم حضوری جامعی است که شامل تمام این علوم می‌شود. علم به اعیان ثابت‌ه که معلوم بالذات، ذات حق اند، نیز جلوه‌ی علم ذاتی حق است. علم حق به عوالم هستی با واسطه‌ی اعیان ثابت‌ه است، یعنی حق عالم به حقیقت اعیان ثابت‌ه است و با علم به اعیان ثابت‌ه، عالم به تمام مظاهر و تمام کلیات و جزئیات است.

در قوای نفسانی: نفس یک علم بسیط دارد و آن علم به حقیقت خود (البته به اندازه‌ی وسعت خود انسان علم حضوری به خود دارد و همه‌ی حقیقت خود را بالفعل درک نمی‌کند.) سرچشمه‌ی معارف دیگر است.

این علم نوری به شکل علم به تمام قوای ادراکی ظهور می‌کند و نفس، عالم به همه‌ی قوای خود می‌شود (بعد از علم به خود) اول خود را درک می‌کند و بعد قوای خود را، علم به انفعالات نفسانی، علم به افعال، علم به تأثیر و تأثرات روحی، علم به بدن و تمام خصوصیات تکوینی آن همگی از جلوه‌های آن علم ذاتی نفس است.

57- هر اسمی و کمالی در تمام ذات حق جاری است.

ذات الهی حامل و جامع اسماء‌الحسنی است. حکم موجود مجرد این است که وقتی کمال و وصفی را دارا باشد، تمام ذات مجرد متصف به آن کمال می‌شود یعنی؛ مجرد با تمام ذات، آن کمال را دریافت می‌کند نه این که، یک گوشه‌ی ذاتش وصفی را و گوشه‌ی دیگر وصف دیگر را دریافت کند، جزء و گوشه در موجود مجرد راه ندارد، زیرا بسیط است. مجرد زاویه و طرف و وسط ندارد، تگّه تگّه نمی‌باشد به همین خاطر وقتی کمالی را دارا باشد، تمام ذاتش آن کمال را داراست نه این که ذاتش طبقه طبقه و گوشه به گوشه باشد و هر کمالی در یک طرف باشد. با توجه به این قاعده که مجرد طرف و وسط و جهت ندارد و بساطت و لطافت دارد حضرت حق هر اسمی را به تمام ذات دارد. یعنی؛ اگر می‌گوییم حق علیم است، سراسر ذات حق علم و آگاهی است، ذات حق را مرز بندی و درجه بندی نکردیم، اگر می‌گوییم حق سمیع است یعنی؛ تمام ذات حق شنواست و ذات تماماً شنوایی است. هر صفتی تمام ذات اوست و ذات او تمام آن صفات است و وقتی حق جامع اسماء‌الحسنی باشد، یعنی؛ هم ذات او تمام کمالات را دارد، هم هر کمالی در تمام ذات او ساری و جاری است، تمام ذات علم است، تمام ذات قدرت است، تمام ذات شنوایی است، وقتی یک صفت و کمال، همه‌ی ذات را در بر گرفته باشد، مانع از حضور صفت و کمال دیگر نیست، زیرا ماده مزاحم ماده است (چون ابعاد دارد و ابعاد، جا و مکان می‌خواهد) و صفات مجرد مزاحم ذات مجرد نمی‌باشند، وقتی یک ذات واجد یک کمال باشد، آن ذات مجرد اشباع از آن کمال نمی‌شود که صفت دیگر را دارا نباشد. ذات الهی نامتناهی است

و به همین جهت تعدّد کمالات و اسماء‌الحسنی آن را اشباع نمی‌کند، هیچ نحوه خلأ و نقصانی برای ذات الهی وجود ندارد.

در قوای نفسانی انسانی: نفس ناطقه، واجد کمالات است و هم قوایی در حدّ وجودی خود از طرف حق دارد، و هر کمالی را که دارد با تمام ذات دارد و هر وصفی در تمام ذات من سریان دارد، نه در یک گوشه‌ی خاص (که گوشه و طرف و ابعاد ندارد). نفس تماماً شنوا و تماماً بینا می‌باشد یعنی؛ با تمام ذات خود می‌بیند و می‌شنود ولی بینایی در عضو خاص و شنوایی نیز در عضو خاص ظهور دارد، این که تمام نفس، بینایی است مانع از این نمی‌شود که تمام نفس شنوا نباشد زیرا مجرد اشباع نمی‌شود، پر شدن و خلأ و ملأ مربوط به اجسام است پس نفس تماماً عالم است یعنی؛ علم در سراسر نفس که یک وجود بسیط است سریان دارد.

58- سریان هر وصف در تمام ذات در عین جامعیت

اسماء‌الحسنی.

ذات الهی یک وصف و یک کمال را در سراسر ذات دارد و آن وصف با تمام ذات اتّحاد دارد (چون طرف و جهت ندارد) و هم جامعیت کمالات را دارد یعنی؛ سریان یک کمال و یک صفت در تمام وسعت ذات، مانع از جامعیت اسماء‌الحسنی در ذات نمی‌شود. اسماء‌الحسنی در ذات الهی طبقه‌بندی نشده‌اند، همگی عین ذات‌اند و با آن اتّحاد دارند، پس چون طرف و جهت و ابعاد و خلأ و ملأ در موجود مجرد راه ندارد در عین سریان یک صفت در ذات، جامعیت همه‌ی کمالات را دارد. اگر یک صفت در موجود مادّی در تمام ذاتش جاری شود نمی‌تواند کمال و

صفت دیگری را بپذیرد و یا دارا باشد به عنوان مثال: نمک تمام ذاتش شوری است و شوری ذاتی آن است، عین شوری است. شوری با ذاتش اتحاد و عینیت دارد و نمی‌توان شوری را از آن جدا کرد. وقتی صفت شوری تمام طبیعت و ذات نمک را بگیرد، دیگر نمی‌تواند صفت شیرینی را بپذیرد، چون موجود مادی محدودیت وجودی دارد، بر خلاف موجود مجرد که می‌تواند صفات متعدّد را با تمام ذات بپذیرد، یعنی، هر صفت، تمام ذات مجرد است، نفس تماماً علم است، تمام نفس، بینایی است، تمام نفس، شنوایی است. نفس هم همه‌ی قوا را دارد و هم هر قوه‌ای در ذات، تمام ذات است. یعنی؛ در تمام ذات جاری است.

59- جامعیت اسماء‌الحسنی در عین اطلاق اسماء‌الحسنی.

خداوند تمام کمالات و اسماء‌الحسنی را دارد و هیچ کمال و صفت نیکویی نیست که دارا نباشد (جامعیت) و هر کمالی را در حد اطلاق دارد. اگر علم دارد، علم نامتناهی دارد نه علم محدود. اگر شنوا می‌باشد، شنوایی او حدی ندارد، یعنی؛ شدت همان وصف شنوایی را دارد، سراسر ذات او شنوایی است و تمام ذات، شنوایی مطلق دارد نه این که یک طرف ذات، شنوایی محدود و طرف دیگر شنوایی متوسط و طرف دیگر شنوایی قوی داشته باشد، ذات او طرف ندارد، جهت ندارد پس هر کمالی را با تمام ذات به طور مطلق دارد. حد نهایی هر کمال و صفتی، ذات حق است، جامعیت کمالات اسماء‌الحسنی نه تنها مانع از سریان یک وصف در سراسر ذات نمی‌شود یا سریان یک کمال در سراسر ذات نه تنها مانع از جامعیت کمالات نمی‌شود بلکه در عین جامعیت

اسماء‌الحسنی، اطلاق کمالات را دارد، هم همه‌ی کمالات را دارد و هم هر کمالی را در حد نامتناهی دارد، هم نامتناهی در وجود است هم نامتناهی در تعداد کمالات و اسماء‌الحسنی. اگر انسان چند کمال مثل زهد، تقوی و علم را داشته باشد جمع این چند کمال باعث نمی‌شود که برخی را بطور محدود و برخی بطور شدید و برخی را بطور شدیدتر داشته باشد و برخی کمالات را اصلاً نداشته باشد، ولی حضرت حق جامعیت اسمائی دارد و هم هر کمالی را در حد نامحدود دارد، هم هر وصفی در سراسر ذات حق جاری است و هم همه‌ی کمالات عین ذات می‌باشند نه اینکه برخی عارض بر ذات باشند و برخی عین ذات الهی باشند.

جمع اطلاق اسماء‌الحسنی و سریان یک صفت در سراسر ذات بسیار عجیب است. پس جمع جامعیت اسماء‌الحسنی و سریان یک صفت در تمام ذات چقدر عجیب است.

اطلاق یک کمال در حق مانع از این نیست که کمالات دیگر را نیز نداشته باشد بلکه در عین اطلاق یک کمال، کمالات دیگر را نیز دارد.

سریان یک صفت در تمام ذات مانع از این جامعیت اسماء‌الحسنی نمی‌باشد.

60- اسماء‌الحسنی به اسماء ذاتیه، وصفیه و فعلیه تقسیم می‌شوند.

در یک تقسیم بندی اسماء‌الحسنی به کلیه و جزئیه تقسیم می‌شدند که معیار آن تقسیم‌بندی درجه و وسعت ظهور بود. تقسیم بندی

دیگر به ذاتیه و وصفیه و فعلیه بر مبناء مبدأ اخذ صفت می‌باشد و یا اعتبار واسطه و بی واسطه بودن، اسماء ذاتیه، اسمائی‌اند که بدون واسطه از ذات تجلی می‌کنند و تجلیات ذاتی از اسماء ذاتیه مانند حی و صمد نازل می‌شوند و از مقام ذات اخذ می‌شوند، اسماء وصفیه مبدأ اخذ آن‌ها صفت مظاهر است، مانند اسم قادر که از قدرت و اسم علیم که از علم اخذ می‌شود و اسماء فعلیه مبدأ اخذ آن مقام فعل می‌باشند مانند اسم خالق رازق، محیی و ممیت و ... البته باز گشت همه‌ی اسماء‌الحسنی به اسماء ذاتیه است.

61- مشاعر انسانی، مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند.

اسماء‌الحسنی با تجلی در نفس ناطقه ما در مشاعر ما نیز ظهور می‌کنند در واقع اوّل در نفس ناطقه ظاهر می‌شوند و نفس به قوا ظهور می‌کند. به عنوان نمونه: قوه‌ی سامعه مظهر اسم سمیع، قوه‌ی باصره مظهر اسم بصیر، قوه‌ی خیال مظهر اسم المصور، قوه‌ی عاقله مظهر اسم العلیم و قوای تحریکی مظهر اسم القادر می‌باشند. این که می‌گوییم سامعه مظهر اسم سمیع است، یعنی؛ اسم سمیع در انسان به شکل قوه‌ی سامعه نزول کرده است و سامعه همان سمیع در مرتبه‌ی خود است. در یک مرتبه سمیع به شکل سمع ظاهری جلوه نمود و در درجه‌ی بالاتر اسم سامعه به شکل سمع باطنی ظهور می‌کند، بقیه اسماء‌الحسنی هم به همین شکل می‌باشند، به خاطر همین ویژگی از سامعه به اسم سمیع و از باصره به اسم بصیر متوجّه می‌شویم و قوای نفسانی، آیات اسماء‌الحسنی می‌باشند. البته سمع و بصر غیر از سامعه و باصره‌اند، دوتای اولی ابزار می‌باشند و دوتای دیگر قوه هستند.

62- تمایز اسماء‌الحسنی، طولی است نه عرضی.

اسماء‌الحسنی همگی شئون یک ذات اند، جلوه‌ی یک علت اند، از این جهت اسماء‌الحسنی در مقابل هم نمی‌باشند. در عرض هم و ضد هم نمی‌باشند. رابطه‌ی طولی اسماء‌الحسنی به معنای رابطه علیت و معلولیت نیست، بلکه اسماء‌الحسنی مخالف و معارض هم نمی‌باشند، زیرا در تمام آن‌ها ذات واحد حضور دارد و این اشتراک همه‌ی آن‌ها است، تمایز آن‌ها به صفت موجود در آن‌ها است در واقع رابطه‌ی طولی در آن‌ها همان رابطه‌ی ظاهر و باطن است که شأنی باطن و شأن دیگر ظاهر آن باطن می‌باشد، اسمی نسبت به اسم دیگر کامل تر است و اسم دیگر نازل تر. این کامل و نازل همان رابطه‌ی طولی است، اسمی که کامل تر است جامعیت بیشتر دارد و اسمی که نازل تر است جامعیت کم تر. صفت موجود در اسماء‌الحسنی علت تمایز است و یا به تعبیر دیگر بحث اندراج است. برخی اسماء مندرج و تابع اسماء دیگر می‌باشند، مانند رحیم که تحت رحمان مندرج است یعنی؛ در طول آن است، یا اسماء‌الحسنی عزیز، قهار و منتقم در امتداد هم هستند.

63- اسناد همه‌ی اسماء‌الحسنی به یک ذات، نشانه‌ی وسعت ذات است.

همه‌ی اسماء‌الحسنی از یک ذات سر چشمه گرفته‌اند و به همان یک ذات هم بر می‌گردند. همگی جلوه یک بینهایت‌اند و همگی هم به یک بی نهایت متّصف می‌شوند، یک بینهایت وجودی می‌تواند همه‌ی آن‌ها را دارا باشد. اگر موحودی محدود باشد چند صفت خاص را به او

نسبت می‌دهند ولی جامعیت نامتناهی اسماء‌الحسنی، نشانه‌ی نامتناهی بودن ذات است و نامتناهی یک مصداق دارد، اگر چند موجود نامتناهی باشند همه محدود و متناهی خواهند بود. تعدّد آن‌ها نشانه‌ی متناهی بودن است و استناد دادن افعال و آثار در مظاهر به مظاهر نیز در واقع نسبت دادن به اسماء‌الحسنی می‌باشد، زیرا موجودات از آن جهت که مظهریت اسماء‌الحسنی را دارند مؤثر و فعّال و مدبر در عالم اند، هر نوع فاعلیتی و هر نوع تدبیری و تأثیری از اسماء‌الحسنی ریشه گرفته است، پس تمام آثار و افعال و تدابیر تکوینی مخلوقات را به حق نسبت می‌دهیم، نسبت دادن این آثار و افعال اسماء‌الحسنی، نسبت دادن به حق است. هر کمالی در مظاهر کمال حق است. هر نوع تدبیر و فاعلیتی، تدبیر و فاعلیت یک اسم است و کمال هر اسم، کمال حق است توحید با تمام شئون خود، تار و پود عالم را در بر گرفته است، اصل و فرع و رکن و حاشیه‌ی هر موجود جلوه‌های اسماء‌الحسنی می‌باشد. موجودات از خود هیچ ندارند، فقط تعین‌اند، تعین آن‌ها نیز جلوه صفت است.

64- همه‌ی اسماء‌الحسنی بی واسطه نزد حق حضور و ظهور دارند.

اسماء‌الحسنی شئون ذاتیه و نسب ذاتیه حق‌اند و شأن نزد ذات حضور دارد و این حضور، حضوری بی واسطه است یعنی؛ فاصله و مقامی میان ذات و اسماء‌الحسنی موجود نیست تا حق بعد از آن مقام با کمالات خود رابطه داشته باشد. اسماء‌الحسنی، ذات حق‌اند در جلوه‌های اسمائی، معلوم بالذات حق، خود حقیقت اسماء‌الحسنی است و

آن‌ها نزد حق حضور دارند، با حق و در حق اند. حضور اسماء‌الحسنی نزد حق همان حضور حق است، وقتی اسماء‌الحسنی عین ذات و متحد با ذات باشند، دو نحوه حضور نیست، دو نحوه وجود نیست، یک ذات با تمام شئون ذاتی حضور دارد. حضور ذات، یعنی؛ حضور اسماء‌الحسنی نزد ذات و این همان حضور بی واسطه است. خداوند که مطلق وجود و وجود مطلق است، بالاترین درجه‌ی تجرّد را دارد. بالاترین درجه‌ی حضور را دارد. حاضرترین حقیقت در عالم حضور حق است، او عین حضور است، حضور مطلق برای خود و مظاهر دارد. اسماء‌الحسنی نیز، بدون واسطه برای حق ظهور دارند، آن‌ها ظهور بالذات دارند. یعنی؛ خداوند حاضرتر از اسماء‌الحسنی می‌باشد زیرا درجه‌ی حضور متناسب با درجه‌ی وجودی یک موجود است و رتبه‌ی ذات بالاتر از رتبه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشد. پس حضور اسماء‌الحسنی مانند حضور خود ذات نیست و شدت کمتری دارد.

در قوای نفس ناطقه: تمام مشاعر انسانی هم نزد نفس حضور دارند معیت با نفس دارند، معیت و حضوری بدون واسطه، یعنی؛ هیچ فاصله‌ای میان ذات و مشاعر ما نیست، زیرا مشاعر ذاتی نفس اند، عین نفس اند، بالذات نفس اند از این جهت روح به آن‌ها بی واسطه علم حضوری دارد، فقط در مقام ظهور در بدن جدا می‌شوند (آن هم به یک اعتبار)، و بدون واسطه ظهور برای نفس در خود نفس و در بدن دارند. قوای عین انکشاف برای نفس اند، ظهور و حضور بی واسطه مشاعر ادراکی نزد نفس آیت و نشانه‌ای است برای فهم حضور بی واسطه و ظهور بی واسطه اسماء‌الحسنی نزد حق حضور نفس در هر قوه شدیدتر است از حضور

همان قوه نزد خود نفس، یعنی؛ حضور نفس در قوا از حضور خود قوا شدیدتر است و از طرفی نفس یک نحوه ظهور برای خود دارد، آن هم نه به قوا و نه در قوا و این نحوه حضور و ظهور نفس شدیدتر است از حضور نفس به قوا و در قوا زیرا آن موجود که مجردتر است ظاهرتر و حاضرتر است.

65- اسماء‌الحسنی در مقام تجلی در مظاهر، همان سنت‌های عالم اند.

سنت‌های عالم همان قواعد کلی حاکم بر مجموعه‌ی مظاهر اند. هر شیء، مظهر اسمی از اسماء‌الحسنی یا مجموعه‌ی اسما الهی است. مظهریت یک اسم واقع شدن، یعنی؛ آن اسم حاکم بر آن مظهر است و تمام حالات و افعال آن مظهر تابع احکام و قواعد آن اسم است. مجموعه‌ی مظاهر عالم، تابع مجموعه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشد. سنت‌های عالم که حاکم بر عالم اند، همان اسماء‌الحسنی می‌باشند. یعنی؛ اسماء‌الحسنی دولت و حاکمیت دارند و شناخت سنت‌ها، یعنی؛ شناخت اسماء‌الحسنی ظاهر شده در عوالم این سنن ربوبی حاکم بر مظاهر، همراه مظاهر و اخذ شده از مظاهر اند. خداوند هم هستی مظاهر را می‌آفریند و هم قواعد حاکم بر آن‌ها را، از طریق اسماء‌الحسنی تأمین می‌کند. مظهری که مظهر اسم الهادی واقع شده است، یعنی؛ سنت هدایت، او را در بر گرفته است، یعنی؛ اسم هادی در او جلوه کرده است. موجودی که مظهر المضل واقع شده است، یعنی؛ سنت اضلال ثانویه بر او حکومت می‌کند، اسم مضل بر او تجلی کرده است پس با شناخت مظهریت اسماء‌الحسنی،

سنت‌ها در عالم شناخته می‌شود. باید قواعد حاکم بر اسماء‌الحسنی را خوب شناخت تا قواعد حاکم بر عوالم را بشناسیم.

سنت املا و استدراج همان جلوه‌های اسم قهّار، در چهره عالم طبیعت می‌باشند. نزول کتب آسمانی و ارسال رسل، جلوه‌های هدایت و اسم الهادی می‌باشند. برخی سنت‌های الهی بر انسان حاکم اند، یعنی؛ برخی اسماء‌الحسنی فقط بر نوع انسان ظهور دارند. برخی سنت‌های الهی بر کل عالم ماده حاکم اند، یعنی؛ برخی اسماء‌الحسنی ظهور غالب آن‌ها اختصاص به موجودات مادی دارد. برخی سنت‌های الهی حاکم بر جوامع بشری اند، یعنی؛ برخی اسماء‌الحسنی ظهور در یک امت دارند نه این که اختصاص به بعضی افراد انسانی داشته باشند. برخی سنت‌های الهی خاص عوالم مجرد است یعنی؛ برخی از اسماء‌الحسنی ظهور غالب در عوالم غیب دارند و علت نامتناهی بودن سنت‌ها و روابط عالم، اسماء‌الحسنی است.

66- غالب و مغلوب بودن در اسماء‌الحسنی.

در مقام هویت و احدیت اسماء‌الحسنی هیچ گونه تعین و ظهوری ندارند، همگی فانی در ذات حق اند، همگی باطن‌اند نه ظاهر. در مقام واحدیت هم اسماء‌الحسنی، ظهور یکسان برای حق دارند و ما نظر به ظهور آن‌ها در حق می‌کنیم. اسماء‌الحسنی ظهور برای حق دارند و ما نظر به ظهور آن‌ها در حق می‌کنیم همه‌ی آن‌ها به طور یکسان در حق حاضرند. از این جا اسماء‌الحسنی غلبه پیدا می‌کند، یعنی؛ با غلبه‌ی هر صفت و اسمی، عینی از اعیان ثابتة تقدیر می‌شود و با غلبه‌ی صفت دیگر،

عین ثابت‌ی دیگری مقدر می‌شود و طبق برنامه الهی اعیان ثابت‌ه هر کدام مظهر صفتی از صفات الهی می‌باشد. آفرینش عوالم مطابق با اعیان ثابت‌ه است، غالب و مغلوب شدن اسماء‌الحسنی، همان حاکم شدن یک اسم و محکوم شدن دولت اسم دیگر است. اسماء‌الحسنی در مقام تجلی در مظاهر، از این قاعده بهره مند می‌شوند و آن اسمی که در مظهري غلبه پیدا کند بر طبق اعیان ثابت‌ه، آن اسم عالم عینی می‌شود تا زمان دولت آن‌ها فرا رسد، این حاکمیت اسماء‌الحسنی و حاکمیت دولت اسماء‌الحسنی، دوره‌ای است یعنی؛ زمان ظهور اسماء‌الحسنی بر اساس علم الهی مشخص شده است، همان طور که زمان افول دولت هر اسم هم مشخص شده است پس غلبه اسماء‌الحسنی در مقام ظهور یعنی؛ دولت یک اسم در مظهر بروز کند و آثار حکومت آن اسم ظهور کند.

در قوای نفسانی: انسان قوای متعدّد دارد که، هر کدام مشابه اسماء‌الحسنی طالب ظهور و حاکمیت اند. دولت هر قوه ای می‌خواهد تجلی کند و آثار حکومت خود را وسعت دهد. هر قوه ای که حاکم می‌شود بعضی احکام آن قوه غلبه پیدا می‌کند و احکام قوه دیگر مغلوب می‌شود به عنوان نمونه: قوه‌ی خیال می‌خواهد ظهور کند و غالب بر قوه‌ی عاقله شود و هر امری را در بدن تحت سیطره و حاکمیت خود انجام دهد، یعنی؛ خیال حاکم بر کل بدن شود، از طرفی قوه‌ی عاقله هم طالب حکومت و غلبه احکام خود است و می‌خواهد قوه‌ی خیال را مغلوب و مقهور احکام خود کند پس اصل غلبه و مغلوبیت هم در مشاعر انسان جاری است، در مقام واحدیت همه‌ی اسماء‌الحسنی برای حق درجه‌ی ظهور یکسان دارند، همان طور که درجه‌ی حضور یکسان دارند و

ظهورِ غالب و مغلوب داشتن (اسماء‌الحسنی) در مقام فعل است نه در مقام واحدیت.

67- همه‌ی اسماء‌الحسنی در مقام مصداق عینی به یک وجود تحقق دارند.

تعددِ شئون عالم نشانه‌ی تعدّد اسماء‌الحسنی است و تعدّد اسماء‌الحسنی حکایت از یک ذات نامتناهی دارد. نامتناهی بودن اسماء‌الحسنی از نظر تعداد، نمی‌تواند دلیلی برای چند مصداقی بودن اسماء‌الحسنی باشد. وقتی ذات بی‌نهایت باشد و وسعت فوق‌تجرّد داشته باشد تمام مصداقیق اسماء‌الحسنی را در خود جمع می‌کند. وسعت ذات، عامل جامعیت اسماء‌الحسنی شده است و فهم وسعت ذات برای انسان غیر ممکن است. همه‌ی اسماء‌الحسنی در یک وجود و به یک وجود و برای یک وجود تحقق دارند. در جهان هستی، امکان تحقق دو نامتناهی وجود ندارد زیرا اگر هر کدام بخواهند نامتناهی باشند، باید هر کدام جامعیت کمالات را داشته باشند و اگر هر کدام بخواهند جامعیت کمالات را داشته باشند تا نامتناهی باشند فرض دوّم یعنی نامتناهی دوّم محال است پس قطعاً اسماء‌الحسنی یک مصداق دارند و بازگشت آن‌ها هم به یک مصداق است.

(در نفس ناطقه نیز تمام شئون انسانی اعم از قوای ادراکی و

تحریکی به یک وجود تحقق دارند و به آن نفس یا من گفته می‌شود.)

68- اسماء‌الحسنی در مقام ذات و احدیت ظهوری ندارند.

اسماء‌الحسنی در مقام ذات و احدیت حضور دارند ولی ظهور ندارند، هیبت ذات و وحدت قاهره اجازه‌ی ظهور اسماء‌الحسنی را در این مقام نمی‌دهد، یعنی؛ در این مقام، خود ذات الهی برای خودش ظهور دارد که همان مقام احدیت است و مقام هویت اصلاً موضوع بحث نیست و ما فقط نظر به تحقق و حضور خود ذات داریم. در مقام واحدیت اسماء‌الحسنی حضور دارند، ظهوری نیز برای ذات دارند در حالی که در دو مقام قبلی (هویت و احدیت) حضور در ذات داشتند ولی بارز نبودند. همان طور که اعیان ثابته در مقام نازل‌تر از واحدیت ظهور دارد. اعیان ثابته لوازم تفکیک ناپذیر اسماء‌الحسنی می‌باشند.

69- ریشه‌ی تمام وحدت‌های تکوینی عالم، اسماء‌الحسنی

می‌باشند.

در موجودات عالم انواع وحدت‌ها موجود است، مبدأ نزول این وحدت‌ها اسماء‌الحسنی می‌باشند یعنی؛ هر نوع وحدت و پیوند تکوینی ریشه در صفتی از صفات الهی دارد، عوالم هستی بوسیله‌ی اسماء‌الحسنی به هم دیگر اتصال دارند، پیوند میان نفس انسان و بدن جلوه‌ای از همان ظهور اسماء‌الحسنی می‌باشد، وحدت قوای انسانی با نفس جلوه‌ی دیگری از ظهور وحدت است یعنی؛ با ظهور صفت معین تمام قوا متصل به نفس می‌شوند. وحدت اطوار و مراتب هستی حکایت از حضور شأنی از شئون الهی در عالم دارد. نمونه‌های مانند وحدت جنسی، وحدت نوعیه، وحدت عددی و وحدت حقیقی جلوه‌هایی از وحدت الهی هستند که به اشکال

مختلف ظهور یافته است، اتصّال دادن شئون مجموعه‌ای به نام عالم هستی، به یکدیگر بدون حضور اسماء‌الحسنی امکان ندارد. همان طور که ریشه‌ی ظهور تمام کثرات، صفات الهی است چون هر صفتی طلب ظهور در مصداق عینی داشت، حق مظاهر متعدّد را آفرید تا تمام اسماء‌الحسنی مصداق و مظهر پیدا کنند و بر اساس طلب ظهور و تقاضای صفات الهی کثرات، از توحید ظاهر شدند.

70- اسماء‌الحسنی هم ظهور تکوینی و هم ظهور تشریحی دارند.

اسماء‌الحسنی در عوالم هستی ظهور تکوینی دارند و در ادیان آسمانی ظهور تشریحی دارند یعنی؛ هر اسمی ظهور تکوینی و ظهور تشریحی دارد موجودات خارجی مظاهر تکوینی اسماء‌الحسنی و احکام و دستورات الهی در کتب آسمانی مظاهر تشریحی اسماء‌الحسنی می‌باشند به عنوان نمونه: اگر اسم علیم در موجودات جلوه یافته است در احکام و معارف دینی نیز نسبت به شناخت و آگاهی تأکید شده است، اگر موجودات تکویناً مظهر تسبیح الهی‌اند و همگی ذکر و عبادت حق را بجا می‌آورند در احکام دین نیز از توحید به عبادت دینی تعبیر شده است.

71- قلب محل دریافت تجلیات اسماء‌الحسنی می‌باشد.

حقیقت انسان همان قلب و روح اوست، در آیات قرآن به موضوع قلب بسیار توجه شده است و قلب محل دریافت وحی الهی معرفی شده است. تجلیات اسماء‌الحسنی همگی بر قلب انسان نازل می‌شوند و بعد

از قلب به مشاعر انسان تنزل می‌یابند. هر حقیقت غیبی که جلوه اسماء‌الحسنی می‌باشد ابتدا انسان بدون واسطه به علم حضوری و با قلب خود دریافت می‌کند و بعد به مراحل ادراکی دیگر می‌رسد، اسرار نظام آفرینش و حکمت‌های حق در عوالم خلقت، همگی جلوه اسماء‌الحسنی می‌باشند که قلب دریافت می‌کند، قلب اسرار نظام تکوین (حکمت) و هم اسرار وحی (شریعت) را دریافت می‌کند و خطاب مستقیم الهی به قلب است.

72- اسماء‌الحسنی، واسطه‌های ظهور حق اند نه واسطه‌های

حضور حق

حق به اسماء‌الحسنی ظهور می‌کند، در اسماء‌الحسنی ظهور می‌کند. اسماء‌الحسنی واسطه ظهور حق هستند، حق دو نوع ظهور دارد یکی ظهور برای ذات خود به کمک ذات خود در این مرتبه از ظهور نیازی به واسطه در ظهور نیست. در مرحله‌ی دیگر ظهور برای غیر و ظهور به غیر (مظاهر عینی)، نیاز به واسطه‌هایی دارد که آن واسطه‌ها، شئون خودش می‌باشند. ولی حق در حضور نیاز به واسطه ندارد، حضور او بالذات است، اسم، واسطه در حضور نمی‌باشد.

73- اسماء‌الحسنی نسبتی با ذات و نسبت‌هایی با همدیگر

دارند.

یک نوع رابطه میان اسماء‌الحسنی با ذات است که همگی شئون ذات می‌باشند و اتحاد با ذات دارند و از طرفی اسماء‌الحسنی

رابطه‌هایی هم با یکدیگر دارند که نتیجه‌ی آن روابط، ظهور مظاهر متعدّد است.

حلقه‌ی اتّصال حق و خلق همان اسماء‌الحسنی می‌باشد که در عنوان شماره‌ی یک مطرح شد و حق از طریق شئون خود با عالم رابطه دارد. ارتباط بی واسطه حق فقط با مخلوق اوّل (عقل) و یا صادره‌ی اوّل (فیض منبسط) است.

74- اسماء‌الحسنی عارض بر ذات حق نمی شوند، ذاتی حق‌اند.

رابطه‌ی عارض و معروض در موجودات مادّی آن هم در عروض اعراض است، یعنی؛ عرضی، عارض معروض می‌شود، زیرا معروض آن کمال را ندارد به عنوان مثال: رنگ عارض بر دیوار (معروض) می‌شود چون دیوار رنگ را ندارد ولی نمک به خودی خود شور است و شوری عارض نمک نشده است، بلکه ذاتی آن است و از اوّل آن را دارا بوده است. اسماء‌الحسنی، ذاتی حق‌اند و بدون واسطه نزد حق حضور دارند، هر چند خودشان واسطه‌ی ظهور حق‌اند و بدون واسطه نزد حق حضور دارند پس رابطه‌ی حق با اسماء‌الحسنی، رابطه‌ی عارض و معروض نیست و امور ذاتی، علّت بردار نیست (الذّاتی لا یُعَلّل)، نمک برای شور بودن خود نیاز به علت ندارد، طبیعت نمک، عین شوری است. ذات حق، عین کمالات است، امر غیر ذاتی علّت می‌خواهد.

75- اسماء‌الحسنی مبادی فَعَال و مدبّر تمام عوالم هستند.

حق با اسماء‌الحسنی عوالم را تدبیر و مدیریّت می‌کند و تدبیر بدون اسماء‌الحسنی معنا ندارد، هر نوع فاعلیّتی از حق با واسطه‌ی اسماء‌الحسنی می‌باشد پس اسماء‌الحسنی، مبادی فعل و مبادی همه‌ی فاعل‌ها می‌باشند. در آیات قرآنی هم هر جا فاعلیّتی و سَنّتی را بیان می‌کند در آخر آیه، اسماء‌الحسنی را ذکر می‌کند یعنی مبادی تأثیرگذاری در مظاهر، همین اسماء‌الحسنی می‌باشند.

در قوای نفسانی: قوای ادراکی ما هم، مبادی فَعَال در بدن اند، هر نوع فعل و انفعالی در بدن به کمک مبادی خیال، عاقله انجام می‌شود یعنی؛ یا عاقله حاکم است و تعادل می‌دهد یا خیال حاکم است. نزول اسماء‌الحسنی تحت مدیریّت واحد و یکسان حق اند.

76- اسماء‌الحسنی واسطه‌های فیض و کمال از حق به ما می‌باشند.

اسماء‌الحسنی واسطه‌های فیض و کمال به مخلوقات هستند، هر اسمی که نازل می‌شود و به عوالم ظهور می‌کند، کمالی از کمالات الهی می‌باشند، هر صفت الهی که از حق نازل می‌شود فیض الهی است که انسان کامل واسطه‌ی فیض یعنی؛ واسطه‌ی نزول اسماء‌الحسنی از حق به ما می‌باشد، چون فیض که از حق به ما می‌رسد اطلاق دارد و از خداوند فیض مقیّد صادر نمی‌شود، نیاز به وساطت در تنزّل اسماء‌الحسنی می‌باشد که این واسطه، وجودات نوری انسان کامل است که مصداق آن معصومین می‌باشند پس به یک تعبیر اسماء‌الحسنی، واسطه‌های فیض حق

اند که فیض حق از ذات در قالب اسماء‌الحسنی ظهور می‌کند و به یک اعتبار، انسان کامل واسطه‌ی فیض است یعنی؛ واسطه‌ی تنزل و تعادل اسماء‌الحسنی در عوالم می‌باشد و در حقیقت تعادل تنزل اسماء‌الحسنی همان مقام معصومین است. وجود نوری ائمه تعادل بخش در نزول اسماء‌الحسنی است یعنی؛ فیض اسمائی را ارواح معصومین در عوالم تقسیم می‌کنند که هر مظهري از هر اسمی چقدر سهم و اندازه دارد. همان طور که اسماء‌الحسنی واسطه‌های ذات الهی با ارواح معصومین اند به این معنا نیز اسماء‌الحسنی واسطه‌ی فیض و کمال اند.

77- اسماء‌الحسنی در هر مظهری، معبود واقع می‌شوند.

هر اسمی، کمال و فیضی از ناحیه‌ی حق به ما می‌باشد و خداوند از طریق اسماء‌الحسنی به مظاهرش توجه و عنایت دارد به عنوان مثال: حق در جلوه‌ی رازق فقط رزق می‌دهد، حق در جلوه‌ی علیم فقط علم می‌دهد، حق در جلوه‌ی بصیر فقط شهود عینی و بصیرت غیبی می‌دهد و هر اسمی که ظاهر می‌شود، مظاهر آن محل بروز و ظهور آن می‌باشند و آثار و برکاتی با ظهور اسم حاصل می‌شود و هر مظهري تکویناً توجه به حق دارد، هر مظهري به اندازه‌ی سعی خود علم حضوری به حق دارد و با توجه به این علم حضوری حق را تسبیح و عبادت می‌کند، تسبیح و عبادت تکوینی هر مظهر در واقع تسبیح حق در جلوه‌ی همان مظهر و اسم است. اسماء‌الحسنی ظاهر شده در مظاهر، حق را حمد و ستایش می‌کنند، پس حق در هر مظهر یا اسمی که ظهور کرده است، معبود مظهر واقع می‌شود (به اندازه‌ی وسعت مظهر) و معبود واقع شدن آن اسم یعنی،

خداوند در این مظهر توسط این مظهر معبود واقع شده است ولی عابد توجه به آن کمال خاص دارد. حق با همان شأنی که در این مظهر ظهور کرده، معبود واقع می‌شود مثل این که: عزرائیل با اسم القابض جلوه می‌کند و مظهر، حامدِ قابض است در جلوه‌ی عزرائیلی، که در واقع ستایش کننده حق است در جلوه‌ی عزرائیل، البته لطیف‌تر از این سخن این است که بگوئیم حق خود را در مظاهر و در مقام فعل ستایش می‌کند.

78- یک ذات در تمام اسماء‌الحسنی، حضور یکسان و اطلاقی دارد.

همه‌ی اسماء‌الحسنی، شئون ذات واحداند و ذات در همه‌ی شئون خود حضور دارد و حضور ذات در شئون خود، حضور یکسان است. و ذات در تمام شئون خود حضور اطلاقی دارد پس یک ذات در تمام شئون خود که اسماء‌الحسنی باشد حضور اطلاقی و یکسان دارد. پس هم اسماء‌الحسنی نزد حق حضور یکسان دارند و هم حق حضور یکسان در تمام اسماء‌الحسنی دارد. با توجه به اصول یاد شده، اسماء‌الحسنی که اضافه‌ی اشراقیه و تجلیات حق می‌باشند نزد حق حضور بی واسطه دارند و حق، محضر اسماء‌الحسنی است زیرا شئون باید نزد ذات حاضر باشند، زیرا همگی جنود، حق‌اند و مطیع حق‌اند اسماء‌الحسنی خود را در ذات واحد حاضر می‌بینند مانند: حضور همه‌ی قوای نفسانی در محضر نفس ناطقه که، در تمام قوا بطور یکسان حضور مطلق دارد یعنی؛ تمام نفس در هر قوه‌ای حاضر است و یک نفس در تمام قوا حاضر است پس قوا محضر نفس‌اند و از طرف دیگر تمام قوا با تفاوت درجه در نفس فانی‌اند

در محضر نفس حضور کامل دارند، یعنی؛ نفس نیز محضر قوا می‌باشد، با توجه به اصول ذکر شده حق در مظاهر عینی عالم هم حضور یکسان دارد یعنی حضور اطلاقی دارد یعنی، تمام ذات در هر مظهري حضور دارد و ذات با حضور کامل خود، بساطت خود را حفظ می‌کند، تکه تکه نمی‌شود و یک ذات در تمام مظاهر حضور دارد یعنی؛ وحدت در کثرت و حضور واحد در کثرات ولی در عین حضور تمام ذات در هر مظهر، ذات به یک شأن خاص جلوه دارد، به یک صفت بروز دارد. همان طور که نفس ناطقه، در هر قوه با حضور تمام ذات است ولی ظهور نفس در یک قوه به یک صفت است به همین خاطر همین تعین خاص و ظهور یک صفت، فقط یک قوه است. نکته دیگر این‌که: تعدد اسماء‌الحسنی حضور ذات الهی را کم رنگ نمی‌کند زیرا ذات وسعت نامتناهی دارد و تعدد اسماء‌الحسنی حجاب و مانع حضور حق نمی‌باشد. همان گونه که در عالم هستی، نامتناهی بودن تعداد مظاهر، مانع حضور حق نیست زیرا ذات نامحدود، احاطه‌ی نامتناهی بر مظاهرش دارد و در مقام نفس انسانی هم متعدّد بودن اعضا و جوارح و سلولهای بدنی مانع حضور نفس در آنها نیست، زیرا مجرد هم حضور لطیفانه و هم ظهور لطیفانه دارد. هنگامی که حق در مظاهر حضور کامل دارد، در واقع با تمام اسماء‌الحسنی حضور دارد ولی در شأن خاص جلوه دارد.

79- تمام اسماء‌الحسنی در ولایت کامل و ولایت یکسان حق‌اند.

اسماء‌الحسنی چون شئون و جلوه‌های حق‌اند در احاطه‌ی کامل ذات الهی‌اند. حق بر تمام آن‌ها احاطه دارد و این احاطه نسبی نمی‌باشد بلکه احاطه‌ی اطلاقی و کامل است و این احاطه‌ی اطلاقی نیز بر همه‌ی اسماء‌الحسنی یکسان و یکنواخت است نه این‌که بر برخی اسما، ولایت کامل‌تر و بر برخی ولایت نازل‌تر داشته باشد، همه‌ی اسما در قبضه‌ی و هیمنه‌ی ذات الهی می‌باشند و به اذن الهی تنزل و عروج دارند چون فقط شأن هستند.

80- تکوینی و تشریحی بودن اسماء‌الحسنی برای حق معنا ندارد.

اسماء‌الحسنی علل ظهور عوالم و علل ظهور ادیان آسمانی‌اند. اسماء‌الحسنی در حقیقت، دو نحوه‌ی ظهور تکوینی و تشریحی دارند یا به شکل و قالب احکام دینی جلوه می‌کنند و به صورت عبادتها ظاهر می‌شوند و یا در قالب عوالم هستی، بعد از تجلی و ظهور اسماء‌الحسنی، تکوین و تشریح معنا پیدا می‌کند و قبل از تنزل اسماء‌الحسنی تکوین و تشریح معنا ندارند زیرا تکوین و تشریح، توصیف فعل خداوند است و قبل از تنزل اسماء‌الحسنی، فعل الهی معنی ندارد که آن فعل در وصف تکوین و تشریح مربوط به نحوه‌ی ظهور مظاهر است. عنوان تشریح را به اعتبار اختیار انسان مطرح می‌کنند. اراده الهی به دو شکل تکوین و تشریح ظهور می‌کند و به فعل وصف تکوین و تشریح می‌دهد. البته ایجاد شرایع و

ادیان آسمانی نیز حقیقت تکوینی است و به اعتبار انتخاب انسان، تشریحی بودن آن حقیقت معنا پیدا می‌کند.

81- کنه ذات حق همیشه مستور و باطن است.

حدّ شناخت ما از توحید اسماء‌الحسنی می‌باشد. آن هم با کمک و عنایت الهی و از طرف دیگر کسی نمی‌تواند به ذات نامتناهی احاطه‌ی علمی و احاطه‌ی وجودی پیدا کند. نهایت امر این که، در معارف کلی عقلی اسماء‌الحسنی سیر داریم و سیر در حقایق اسماء الله شأن انبیا و معصومین و اولیا الهی است. ذات الهی همیشه در بطون مطلق است و ما به مدد الهی به اسماء‌الحسنی شناختهایی در حد ظرفیت خودمان پیدا می‌کنیم.

82- حقایق و اسرار قضا و قدر مربوط به اسماء‌الحسنی می‌باشد.

اسماء‌الحسنی در قالب اسرار قضا و قدر ظاهر می‌شوند، علم پیدا کردن به مراحل خلقت و زندگی بعد از مرگ و عوالمی که هنوز کشف نشده است مربوط به اعیان ثابته و اسرار قضا و قدر الهی است و کسی که متصل به حقیقت اسماء‌الحسنی باشد از آن باخبر است، آن هم به اندازه وسعتی که حق به او داده است. اعیان ثابته، مظهر جامع اسماء‌الحسنی می‌باشند و کسی که عالم به حقایق اعیان ثابته شود در واقع به مظاهر اسماء‌الحسنی راه یافته است و از طریق اسماء‌الحسنی به حقایق اعیان ثابته پی برده است حال برخی از این حقایق مربوط به اسرار قدر الهی و برخی مربوط به اسرار قضای الهی است.

83- علت عدم احصاءِ مظاهر عینی، نامتناهی بودن اسماء‌الحسنی است.

ذات الهی نامتناهی است و از ذات نامتناهی اسماء‌الحسنی نامتناهی ظهور می‌کند نه کمالات محدود و از طرفی اسماء‌الحسنی مظاهر می‌طلبند و عوالم مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند، وقتی اسماء‌الحسنی نامتناهی مصادیق عینی بخواهد به طور طبیعی باید مظاهر نامتناهی بیافریند تا جلوه‌هایی از وسعت ذات الهی ظاهر شود. البته اسماء‌الحسنی هم از جهت وجودی و هم از جهت تعداد نامتناهی است.

84- اسم جامع الله، سلطان اسماء‌الحسنی می‌باشد.

اسماء‌الحسنی رابطه‌ی محیطی و محاطی دارند. برخی اسما بر برخی دیگر سلطنت دارند. جامعیت اسما نسبت به هم متفاوت است. الله، اسم اعظم الهی است (اختلاف نظر در این زمینه هست) و این اسم بر سایر اسماء‌الحسنی سلطنت دارد به همین خاطر می‌گوییم، الله، سلطان اسماء‌الحسنی می‌باشد، البته هر اسمی بر مظاهر خود سلطنت و هیمنه دارد، چون ذات در آن اسم ساری است اسماء‌الحسنی نسبت به هم سلطنت دارند و دایره‌ی سلطنت بعضی عام‌تر می‌باشد.

در قوای نفسانی: میان مشاعر انسانی نیز این قاعده جاری است و قوه‌ی عاقله، سلطان قوای انسانی است یعنی؛ بر تمام قوا سلطنت دارد، هیبت قوه‌ی عاقله، همه‌ی قوا را در بر گرفته است. قوه‌ی خیال در حیوان سلطان قوای حیوانی است یعنی؛ سلطنت بر تمام قوا دارد.

85- اسماءِ کلی تر مصداق کم تر و اسماءِ جزئی تر مظاهر بیشتری دارند.

هر اندازه اسماء‌الحسنی کلی تر باشند مظاهر کمتری دارند مانند اسماءِ کلیّه رحمان و .. که مجردات عقلی مظاهر غالب اسماءِ کلیّه و مقدم بر مجردات عقلی، انسان کامل است که مظهر غالب اسماءِ کلیّه الهیه می‌باشند و موجودات جسمانی، مظاهر غالب اسماءِ جزئیّه هستند. هر قدر به سمت عالم وحدت نزدیک تر شویم جامعیت ظهور بیشتری دارند به همین خاطر عوالم بالاتر به اسماءِ کلیّه نزدیک تر اند.

86- اسماء‌الحسنی، واسطه‌ی فیض منبسط و اعیان ثابته هستند.

اولین فیض حق که اطلاقی است همان فیض منبسط است که به فیض اقدس و مقدس ظهور می‌کند، فیض اقدس همان مقام احدیت ذاتیه است که ظهور ذات برای ذات است که اولین جلوه‌ی فیض منبسط است و جلوه‌ی دوّم فیض منبسط همان واحدیت است که ظهور جمعی اسماء‌الحسنی است و اعیان ثابته لوازم لاینفک اعیان ثابته در این مقام اند. ظهور اعیان ثابته در مقام اسماء‌الحسنی می‌باشند. هم اسماء‌الحسنی و هم اعیان ثابته همگی جلوه‌ی فیض منبسط هستند. اعیان ثابته در مقام ظهور به صورت، صور کلیّه الهیه ظهور کرده است.

87- اسماء‌الحسنی با هم پیوستگی دارند، شناخت انفرادی آنها معنا ندارد.

همه‌ی اسماء‌الحسنی مربوط به یک ذات هستند، جلوه‌های یک ذات اند، از حق تولید نشده‌اند و در حق حلول نکرده‌اند و با هم ارتباط

ذاتی دارند و در همه‌ی آن‌ها ذات واحد حضور دارد و از یک ذات صادر شده‌اند پس به جهت پیوستگی با هم و این که همه جلوه‌های ذات واحداند، شناخت آن‌ها وابسته به هم است نه آن که همه‌ی آن‌ها یک کل باشند و حق حامل اجزائی به نام اسماء‌الحسنی باشد، حق یک ذات کلی است که حامل اسماء متعدّد و هر اسمی هم یک جلوه حق و یک حقیقت کلی و سعی است. در شناخت اسماء‌الحسنی، همه را باید با هم در یک دستگاه شناخت و ارزیابی کرد.

88- غالب و مغلوب بودن وصف اسماء‌الحسنی است نه وصف

خود حق.

در مقام ذات حق بحث غالب و مغلوب بودن مطرح نیست، چون در آن مقام اسماء‌الله ظهور ندارند، با این که حضور دارند ولی عینیت اسما و صفات با ذات عینیت اسما و صفات با یکدیگر مطرح است، وفتی اتّحاد و عینیت اسما مطرح باشد، اسماظهوری ندارند که غالب و مغلوب باشند ولی هنگامی که اسماء‌الله فعلیت عینی به خود بگیرند و مصداق طلب کنند و به شکل اشیا و ملائکه وجود خارجی پیدا کنند، در هر شیء اسمی غالب می‌شود در نتیجه آن اسم ظاهر می‌شود و با ظهور آن اسم آثار و احکام آن جاری می‌شود و هنگامی که اسمی مغلوب باشد آثار و احکام آن در خفا می‌رود، در هر مرتبه‌ای از مراتب نفسانی قوه و شأنی غالب می‌شود یعنی؛ با غلبه‌ی آن شأن خاص، آن قوه‌ی در صحنه‌ی نفس و بدن ظاهر می‌شود، یعنی؛ غلبه مربوط به خود شأن است، شأنی در خفا می‌رود و شأن دیگر ظهور می‌کند، در موجودات طبیعی هم این حکم و

قاعده جاری است. اشیا هر کدام صفات و ویژگیهای متعدّد دارند، هنگامی که از بین صفات یک صفت قوی‌تر شد، آن ظاهرتر و یا ظاهر می‌شود و ظهور بقیّه‌ی ویژگیها به جهت ضعیف بودن لمس نمی‌شود مانند رنگهایی که در نور سفید است، به طور عادی در نور سفید، سفید بودن غالب و ظاهر است و بقیّه نورها حضور مخفیانه دارند، هنگامی که منشور در مقابل نور قرار گرفت، نور سفید به هفت رنگ تجزیه می‌شود و یا به تعبیر دیگر رنگهای پنهان آن نیاز به ابراز و شرایط ظهور دارند، با فراهم شدن این شرایط مادّی بقیّه‌ی نورهای پنهان موجود، ظاهر شدند. این قاعده‌ی غالب و مغلوب بودن کاربردهایی در فهم توحید، عالم هستی و خودشناسی دارد. غالب و مغلوب بودن شأن نفس به ما هو نفس نیست بلکه شأن و وصف نفس بما هو قوا می‌باشد، در مقام نفس و ذات ما، همه‌ی قوا با نفس عینیّت و اتحاد و یگانگی دارند یعنی؛ همه‌ی قوا با نفس یکی است نه این که در مقام نفس، مجموعه‌ی قوا موجود باشد بلکه قوا در نفس به نحوه‌ی فنا تحقّق دارند، به نحوه‌ی فنا حضور دارند، به حضور حقیقتِ نفس، حاضر می‌باشند از این جهت در مقام ذات، ما فقط به خود ذات نظر می‌کنیم از این جهت که ذات فقط هست و فقط حضور او اصل است، هر چند تمام قوا با او معیّت دارند ولی در مقام نازل‌تر از ذاتِ نفس، که مقام ظهور قوا می‌باشد با این که نفس در تمام قوای خود حضور عالمانه و فعّال دارد ولی نفس به قوا ظهور دارد بر خلاف مقام ذات که در این مقام به خودش ظهور داشت، در مقام ظهور قوا، غالب و مغلوب بودن مطرح است یعنی؛ به تناسب شرایط انسانی یک قوه غالب و قوه‌ی دیگر مغلوب است، غلبه در قوا به معنای ظهور قوی‌تر یک قوه است و

مغلوب بودن یک قوه یعنی؛ در صحنه‌ی نفس حضور و ظهور دارد ولی ظهورش ضعیف‌تر است. پس غالب و مغلوب بودن وصف قوا می‌باشد و به عبارتی وصف نفس در مقام ظهور و خفای قوا و یا ظهور قوی‌تر و ظهور ضعیف‌تر قوا است. خود نفس بما هو نفس همه جا حاضر و ناظر و شاهد و ظاهر است.

89- اسماء الحسنی و ارکان اشیاء

در دعای کمیل داریم که: «و باسمائک اللتی ملات ارکان کل شیء». اسماء الحسنی ارکان اشیاء را در بر گرفته است، تار و پود تمام مظاهر حضور حق است، اسماء الحسنی محیط بر ارکان اشیاء است، هر شیء اطوار و ارکان دارد که ما فوق، ارکان اشیاء، اسماء الحسنی است و در خطبه 108 نهج البلاغه داریم که حضرت امیر (ع) می‌فرمایند: «الحمد لله المتجلی لخلقہ بخلقہ» یعنی؛ حمد برای خدایی است که برای خلقش به خلقش تجلی کرد یعنی؛ خداوند هم در خلایق و هم به خلایق ظهور می‌کند و با ظاهر شدن اسماء الحسنی در مظاهر، آثار آن نمودار می‌شود. و همین‌طور در ادعیه داریم که «الذی خلقت به السَّماء و الارض وباسمک الذی خلقت به الارواح». یعنی؛ آسمان‌ها و زمین و ارواح به کمک اسماء الحسنی آفریده شدند یعنی مبدأ ایجاد و فاعلی کل نظام هستی اسماء الحسنی است.

90- اصل مساوقه در اسماء الحسنی

خداوند جامع همه کمالات و خوبی‌ها می‌باشد و تمام این کمالات با ذات او اتحاد دارند و جدا از ذات او نمی‌باشند، نحوه‌ی حضور

کمالات در ذات الهی با کثرت و تعدّد نیست، این کمالات، ذاتی حق‌اند و مجموعه‌ی این اسماء ذات را کثیر نمی‌کند یعنی؛ حق مرکب از ذات و صفات نیست. حق از همان جهت که سمیع است، علیم هم هست و از همان جهت که علیم است، سمیع نیز هست نه این که او مرکب از جهات باشد ذات حق هم عین بینائی و هم عین شنوایی و هم عین علم است، او عین هر کمالی است نه این که از یک جهت علیم باشد و از جهت دیگر بصیر، جهات و اعتبارات خارج از ذات الهی‌آند، اعتبارها و جهات‌ها را ذهن ما در مقام تحلیل می‌سازد، یعنی؛ مفاهیم و الفاظ در حیطه‌ی ذات او راه ندارند، اسماء‌الحسنی با هم تغایر مفهومی دارند، نه تغایر وجودی (چون ذات واحد، مصداق عینی همه‌ی آنهاست) و جایگاه تغایر مفهومی و لفظی نیز ذهن ما می‌باشد نه ذات الهی، پس او تمام کمالات را از جهت واحد دارد، همان ذاتی که ظاهر است، باطن نیز هست زیرا ذات در همه‌ی اسماء حضور بالفعل دارد. و از طرف دیگر همه‌ی کمالات در عین اتحاد با ذات و عینیت با ذات، با همدیگر هم اتحاد و عینیت دارند و مبناء این قاعده همان وحدت شخصی وجود است یعنی؛ حضور ذات واحد به اطلاق در تمام شئون خود.

91- اسماء‌الله، مبین و مفسر یکدیگراند (اسماء‌الله به منزله‌ی آیات محکم و متشابه حق‌اند)

بعضی اسماء‌الحسنی، کلّیه، بعضی جزئیّه‌اند، برخی ذاتیه و برخی وصفیه و فعلیه‌اند. اسماء‌الحسنی ذاتیه نسبت به وصفیه و فعلیه مبنائی تراند و در واقع اصل اسماء‌الحسنی، اسماء ذاتیه است، از این جهت اسماء ذاتیه به

منزله‌ی اصل و اسماء وصفیه و فعلیه به منزله‌ی فرع می‌باشند، اصول، مبین و مفسر فروع‌اند و اسماء فعلیه را با ذاتیه معنا و تفسیر می‌کنیم. همان‌گونه که در آیات قرآنی، آیات متشابه را با آیات محکم معنا می‌کردیم مثل این‌که: در احادیث قدسی داریم که بیمار شدن مومن به منزله‌ی بیمار شدن خداوند است و عیادت از مومن عیادت از خداوند است و زیارت حضرت رسول (ص) به منزله‌ی زیارت خداوند است (من زارنی فقد زار الله) و کسی که مومنی را خوشحال کند خدا را خوشحال کرده است، تمام این امور اسماء فعلیه حق است و حق در مقام مظهر، خود را متجلی می‌کند، یعنی؛ این مظهر همان، حق است در مرتبه نازله، در این مقام و مظهر و یا در آیه‌ی 17 قرآن سوره انفال داریم که «و ما رمیت اذ رمیت ولكن الله رمی» که اسم رامی را به خداوند نسبت می‌دهد یعنی؛ حق در مقام فعل تیرانداز است به عبارت دیگر رامی بودن پیامبر (ص) همان رامی بودن حق در جلوه پیامبر (ص) است، و ما تعابیر اضحک و ابکی که به حق نسبت می‌دهیم، از اسماء فعلیه است، رامی، اضحک و ابکی و بیمار شدن حق از اسماء حق در مقام فعل‌اند و در واقع اسماء متشابه‌اند که باید با اسماء ذاتیه (محکم) غنی، جامع، الله و .. معنا شوند و به آن اسماء الحسنی باید برگردند. در مباحث انسان‌شناسی نیز ما قوای جزئیه (که فروع قوا می‌باشند) را با قوای کلیه که قلب و عقل‌اند معنا و تفسیر می‌کنیم و قوه عاقله تفسیر و تبیین‌کننده همه‌ی قوای نازله خود است زیرا خطاء در قوای نازله زیادتر از خطاء در قوه‌ی عاقله است و قوای حسی و خیال به منزله‌ی آیات متشابه نفس ما و قوه عاقله به منزله‌ی آیت محکم می‌باشد.

92- حق با اسم رحمان هستی می‌دهد و با شأن رحیم کمال

می‌دهد.

خداوند با اسم کلّیه رحمان اصل حیات و هستی را افاضه می‌کند و با اسم رحیم او را مرحله به مرحله به کمال ثانوی خود می‌رساند. استعدادهای اولّیه مظاهر با اسم رحمان ظهور می‌کند و کمالات ثانویه با اسم رحمان در مظاهر بطور متوالی و متناسب با ظرفیت مظهر ظهور می‌کند.

93- هر اسمی احکام متفاوت خود را دارد (احکام وجود و

احکام ظهور)

اسماء‌الحسنی، جلوه‌های فیض منبسط می‌باشند و احدیت، اولّین تجلّی نفس رحمانی و فیض منبسط و مقام و احدیت، دومین تجلّی حق است، فیض منبسط چون همان ذات در جلوه فیض انبساطی می‌باشد خود حامل اسماء‌الحسنی می‌باشد ولی در مقام احدیت آن‌ها را ظاهر نمی‌سازد، بلکه در مقام و احدیت آن‌ها را آشکار می‌سازد. اسماء‌الحسنی از جهت این که در هر کدام، صفت خاص الهی ظهور کرده است از هم متمایزاند، عامل تفاوت و تمایز اسماء‌الحسنی نسبت به هم صفات است، احکام متفاوت هر اسم به جهت تعین همان صفت ظاهر شده در اسم است، هر صفتی طالب ظهور است و احکام ظهور و تجلّی هر صفتی غیر از احکام ظهور صفت دیگر است، یعنی؛ تنزّلات هر اسم در عوالم و مظاهر با اسم دیگر یکسان نیست و از قاعده‌ی یکسانی پیروی نمی‌کند، از این جهت می‌گوئیم، احکام ظهور هر اسمی در مظاهر با احکام ظهور اسم دیگر

متفاوت است، هر اسم مظاهر خاص خود را دارد، شدت و ضعف خاص خود را دارد. البته اسماء‌الحسنی در مقام و احدیت همگی وجود یکسان دارند و احکام خاص مقام و احدیت را دارند، یعنی؛ اسماء‌الحسنی در آنجا مظاهر ذات‌اند و ذات در آن‌ها ظهور کرده است ولی هنگامی که خود اسماء‌الحسنی در عوالم ظهور می‌کنند، اسماء‌الحسنی ظاهر و موجودات خارجی، مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند. پس احکام اسماء‌الحسنی در مقام و احدیت و در تنزلات در عوالم متفاوت است و تشکیک عرفانی، تشکیک در مظاهر وجود است نه تشکیک در مراتب، یعنی؛ فیض منبسط که اولین تعین و مظهر حق است، یک حقیقت است دارای درجات متنوع، پس تشکیک در فیض منبسط هست (نه در اصل ذات حق) و اسماء‌الحسنی هم به تبع فیض منبسط، تشکیکی‌اند. همین جلوه‌ها و تنزلات اسماء‌الحسنی در عوالم، تشکیکی است. پس اسماء‌الحسنی در ظهور و تنزل، درجه‌های متنوع دارند که، همان درجات وجود است، که، همان درجات مظاهر است زیرا مظاهر عینی هم، به اعتبار اعیان ثابته و اسماء‌الحسنی تحقق دارند یعنی؛ هر اسمی در مقام تنزل درجه وجودی خاصی را دارد. پس اسماء‌الحسنی احکام وجود خاص خود را نیز دارند، یعنی؛ علاوه بر این که هر اسمی احکام ظهور خود را دارد، احکام وجود خود را نیز دارد و درجات مظاهر در واقع، همان درجات اسماء‌الحسنی می‌باشد که تنزل یافته است. تمام اسماء‌الحسنی قبل از تنزل حضور واحد و حضور بسیط دارند، با تجلی در مظاهر هر کدام یک نحو حضور خاص دارند.

94- استفاده از قاعده‌ی «حکم الامثال فی مایجوز و فی ما لایجوز واحد»

امور مشابه و مثل هم ما حکم واحد دارند، یعنی؛ امور هم مرتبه و هم درجه یک حکم بر همه‌ی آن‌ها جاری است. به عنوان نمونه: تمام اسماء افعال مانند خالق، باری، فاطر، منشی و... از مقام فعل انتزاع می‌شوند یعنی؛ همگی حکایت از حضور حق در مقام فعل می‌کنند و این اسما مقابل دارند، یعنی؛ تمام اسماء فعلیه این حکم را دارند و اسماء‌الحسنی ذاتیه که درجه و رتبه بالاتر دارند از مقام ذات حق انتزاع می‌شوند و به ذات منسوب‌اند و مقابل بردار نیستند زیرا فعل مقابل برایش فرض می‌شود ولی برای ذات مقابلی فرض نمی‌شود، همه‌ی اسماء ذاتیه این حکم مشابه را دارند.

در رابطه با قوای انسانی نیز می‌گوئیم، که اگر قوه بینائی حکم وجودی مشخصی دارد، که همان مجرد بودن است، این حکم را تعمیم به همه‌ی قوای حسی می‌دهیم، که تمام مجرداند و اگر خود چشم که به عنوان یک عضو مادی در نظر گرفته شود تمام اعضاء بدنی که مادی‌اند همین حکم چشم را دارند، یعنی؛ کمیت، کیفیت، جرم وزن و حجم و... دارند و یا اگر یک صورت عقلی منزّه از ماده و صورت مقداری باشد، تمام صور کلیه عقلیه این حکم مشابه را دارند و اگر یک صورت ذهنی، تجرّد مثالی داشته باشد و مجرد از ماده باشد نه از صورت مقداری، همه‌ی صور ذهنیه چون مقام مجرد مثالی را دارند، حکم منزّه از صورت را دارند.

95- اسماء‌الحسنی در تنزّل و تجلّی، تجافی ندارند.

تجافی در مراتب و مظاهر وجود امکان ندارد یعنی؛ امکان ندارد وقتی اسمی تجلّی می‌کند قبل از آن که مجردات عقلی را پوشش دهد به عالم مثال برسد و یا قبل از تجلّی در عالم مثال، در عالم ماده ظهور و بروز کند، اسماء‌الحسنی در تنزّلات خود، به ترتیب در همه عوالم ظهور و تجلّی می‌کنند و هر حقیقتی که در مقام نازله باشد حتماً اصل و ملکوت و باطن آن در عالم بالاتر وجود دارد ولی خیلی از حقایق در عوالم بالاتر می‌باشند که در عوالم نازل تر از خود ظهور نمی‌کنند و همیشه در باطن‌اند. پس اسماء‌الحسنی در ظهور خود ترتیب و درجه عوالم را رعایت می‌کنند. و اصلاً با ظهور اسماء‌الحسنی، درجات و رتبه‌ها حاصل می‌شود زیرا رتبه‌ها و درجات هم، درجات نزول همان اسماء‌الحسنی می‌باشند.

ذات حق بما هو ذات تنزّل ندارد، در واقع نزول ذات به اسماء‌الحسنی می‌باشد ذات به ما هو اسماء‌الله تنزّل دارد.

ذات حق تجافی هم ندارد، یعنی؛ اگر بنا باشد ذات تنزّل کند، تجافی ندارد و به اسماء‌الحسنی تنزّل می‌کند که اسماء‌الحسنی به یک معنا مراتب حق‌اند. پس ذات در قالب اسماء‌الحسنی اطوار هستی را طی می‌کند اسماء‌الحسنی در واقع تجافی ندارند، عوالم و مظاهر را به ترتیب درجه‌ی وجودی آن‌ها پوشش می‌دهند. تنزّل مربوط به اسماء‌الله است، چون روابط طولی عوالم و روابط علیّت و معلولیت و روابط ظاهر و باطن میان عوالم باید حفظ شود تجافی محال است. فیض حق باید از مجاری و واسطه‌های خاص خود به درجات نازل تر برسد بنابراین فیض حق بدون طی اطوار

عالم به نازل‌ترین درجات مظاهر یعنی عالم ماده نمی‌رسد، شروع فیض از اسماء‌الحسنی می‌باشد.

در قوای نفسانی: ظهور نفس به قوا و در قواست ولی در حضور نفس نیاز به واسطه‌ی قوا ندارد. خود او به خودش حضور دارد و علاوه بر آن تنزل نفس، به مشاعر است خود نفس به ما هو نفس تنزل هم ندارد و از طرف دیگر تجافی هم نه در خود نفس است (ذات تجافی ندارد) و نه در قوا، یعنی فیض از نفس شروع می‌شود و بعد به قوای کامل‌تر و بعد به قوه‌ی خیال و در آخر به قوای حسی می‌رسد.

96- احکام مشترک و متفاوت اعیان ثابت

اعیان ثابت، مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند و نسبت اسماء‌الحسنی به اعیان ثابت نسبت قوه‌ی عالی به قوه نازل است و قوه‌ی عالی در نازل حضور دارد و محیط به آن می‌باشد پس اسماء‌الحسنی، همگی در اعیان ثابت حضور و ظهور دارند و احاطه کامل به آن‌ها دارند، چون هر اسمی احکام ظهور و تنزل متفاوت از اسم دیگر داشت و هم‌چنین در مقام ظهور، احکام وجود هر اسمی متفاوت با اسم دیگر بود و با ظهور اسماء‌الحسنی نیز، درجات و مراتب برای مظاهر، بروز کرده‌اند، تنوع و تفاوت هر اسم، عامل تفاوت اعیان ثابت شد زیرا اعیان ثابت، مظاهر اسماء‌الحسنی می‌باشند و در هر عین ثابت، صفتی غالب و ظاهر است، به جهت همین غلبه‌ی صفات و اسماء در اعیان ثابت احکام ظهور اعیان ثابت هم مشترک است، زیرا ذات واحد در هر عین ثابتی حضور دارد و این ذات واحد، هم عامل وحدت همه‌ی اسماء‌الحسنی است و هم اسما، احکام متفاوت و متمایز از هم

دارند، زیرا در هر عین ثابت، صفت غالب و ظاهر، حقیقت همان عین ثابت را تشکیل می‌دهد. پس همان‌طور که همه‌ی اسماء‌الحسنی در عین حکم واحد مشترک، (که همان حضور ذات واحد است) احکام متفاوت دارند، اعیان ثابته نیز احکام مشترک و احکام متفاوت دارند و با نزول اعیان ثابته در عالم این قانون اشتراک و تمایز نیز جاری می‌شود یعنی؛ باطن و ریشه عوالم، همان اعیان ثابته‌اند و عوالم، مظاهر اعیان ثابته‌اند (که حاصل اسماء‌الحسنی‌اند) احکام عالی در نازل جاری است. مظاهر، متناسب با برنامه کلی ثابت الهی در عین ثابت تنظیم و جاری می‌شوند یعنی؛ هر شیء هم مظهر کامل اعیان ثابته است و هم اعیان ثابته، مظهر کامل اسماء‌الحسنی می‌باشد. پس هر شیء، حامل کامل اسماء‌الحسنی می‌باشد و همین‌طور که عین ثابت هر شیء، مظهر غالب صفتی بود، در مقام عالم خارج، آن صفات خاص، غالب بر آن مظهر، می‌شود و هر مظهر به خاطر غلبه آن صفت و ظهور آثار آن صفت غیر از مظاهر دیگر می‌شود. یعنی؛ هر مظهري، متمایز از تمام مظاهر و غیر مظاهر و هر مظهري از این جهت که حامل ذات الهی است (که آن ذات جامعیت اسمائی دارد) با مظاهر دیگر اشتراک و عینیت دارد نتیجه این که: تعدّد احکام اعیان ثابته ریشه در تعدّد احکام اسماء‌الحسنی دارد و تعدّد احکام موجودات عوالم ریشه در تعدّد احکام اعیان ثابته دارد و تعدّد احکام اسماء‌الحسنی ریشه در صفات ساری در اسماء دارد.

97- ریشه تمام تنوع‌ها، اسماء الحسنی

تنوع عوالم ریشه در اسماء الحسنی دارد. تنوع موجودات هر عالم ریشه در اسماء الحسنی دارد. ظهور انواع در میان موجودات، ریشه در اسماء الحسنی دارد. تنوع چهره‌ها ریشه در تنوع تجلی اسم المصور دارد. تنوع زبان‌ها ریشه در اسماء الحسنی دارد، تنوع ادراک‌ها ریشه در ظهور اسم علیم دارد. تنوع زیباییها ریشه در ظهور اسم جمیل دارد، زیباییها در موجودات پراکنده است و هر موجودی شکلی و جلوه یا جلوه‌هایی از زیبایی را دارد.

تنوع قدرت‌های دید برای موجودات ریشه در ظهور اسم بصیر دارد. تنوع قدرت‌های شنوایی ریشه در تفاوت ظهور اسم سمیع دارد. هر اسمی با تفاوت درجه، ظهور منشأ تفاوت‌ها در عوالم می‌شود. آسمان مظهر رفعت الهی و اسم رفیع است، آسمان عبدالرفیع است و آیت رفعت الهی است.

زمین مظهر غالب اسم الواسع است، وسعت الهی را نشان می‌دهد آسمان محکوم اسم الرفیع است، عبدالرفیع است. تفاوت حد و اندازه موجودات از هر جهت مظهر اسم المقدر است مقدرات حق با این اسم اندازه‌گیری می‌کند و به هر شیء اندازه مشخص می‌دهد.

98- توجه به قاعده‌ی «کل یوم هو فی شأن»

حضرت حق هر آن در حال تجلی و ظهور است، ظهور او به اسماء الحسنی می‌باشد، هر آن اراده تازه دارد، مشیت جدید دارد، هر لحظه

ظهور بدیع و نو دارد، مخلوقات تکرار تجلی نمی‌باشند، او عین ظهور و عین تجلی است و عوالم و مظاهر هر لحظه ایجاد می‌شوند، هر لحظه از حق صادر می‌شوند، هر مظهری هر لحظه از حق فیض تازه هستی را می‌گیرد، هر لحظه از حق نعمت و رحمت می‌گیرد. هر آن اسم علیم جلوه دارد، اسم جمیل هر لحظه جلوه دارد و زیبایی به عالم می‌بخشد. همان‌گونه که قوای نفسانی نیز هر لحظه از نفس ایجاد می‌شوند، هر لحظه از نفس ظهور می‌کنند، نفس هر لحظه اراده دارد، هر لحظه می‌بیند و می‌شنود نفس هر لحظه فعال و مدبّر است و به جهت همین قاعده است که بدن هر لحظه از نفس، حیات جدید، هستی جدید و قدرت جدید می‌گیرد.

99- توجه به «قاعده لایشغله شأن عن شأن»

حق به اسماء‌الحسنی ظهور و تجلی می‌کند و از طریق اسماء‌الحسنی عالم را مدیریت می‌کند، و حق دائم شئون جدید دارد، ذات الهی چنان وسعتی دارد که شأنی او را از شأن دیگر باز نمی‌دارد یعنی؛ هنگامی که حق عالم می‌آفریند، آفریدن عالم او را از تدبیر باز نمی‌دارد، شنیدن صداها او را از دیدن موجودات باز نمی‌دارد، توجه به موجودات او را از مدیریت عالم باز نمی‌دارد، نه تنها شأنی و اسمی او را از اسم و شأن دیگر باز نمی‌دارد، یک شأن هم او را از همان شأن باز نمی‌دارد به عنوان مثال: علم او به یک عالم، مانع علم او به عالم دیگر نمی‌شود، علم او به یک مظهر، مانع علم او به مظاهر دیگر نمی‌شود و یا علم او به مظاهر، مانع ایجاد مظاهر دیگر نمی‌شود، زیرا او در تمام شئون و اسماء‌الحسنی خود حضور یکسان دارد و حضور در یک مظهر، مانع حضور در مظاهر دیگر

نمی‌شود به همین جهت در ادعیه داریم، که، سمعی او را از سمع دیگر باز نمی‌دارد که این از باب نمونه برای قاعده کلی ذکر شده است.

در نظام انسانی: نفس ناطقه در عین حال که در حال تدبیر بدن است، صداها را می‌شنود، و صدائی او را از صدای دیگر باز نمی‌دارد (به اندازه‌ی وسعت خود) حضور در یک قوه مانع حضور در قوه دیگر نمی‌شود، سخن گفتن مانع از شنیدن او نمی‌شود و ..

100- استناد تمام شئون موجودات به اسماء‌الحسنی

همه‌ی حوادث عالم جلوه‌های اسماء‌الحسنی می‌باشد. تمام مقدرات تکوینی و تمام مقدرات تشریحی جلوه‌های اسماء‌الحسنی است. ظهور موجودات، جلوه اسماء‌الحسنی است. به باطن رفتن و مستور شدن موجودات، جلوه‌های اسماء‌الحسنی است.

تدبیر موجودات از جلوه‌های اسماء‌الحسنی است، آفریدن موجودات، اعاده موجودات، بقاء موجودات و تمام فعل و انفعالات، جلوه اسماء‌الحسنی می‌باشد. ایجاد قابلیت‌ها، جلوه اسماء‌الحسنی می‌باشد، تمام دریافت‌ها، در مظاهر از جلوه‌های اوست، تمام شئون ما، شئون او در مظاهر است، تمام شئون ما، همان اسماء‌الحسنی می‌باشد، هر موجودی از هر جهتی شأن و صفت حق است.

101- محدود و نامحدود بودن اسماء‌الحسنی

اسماء کلیه الهی بطور طبیعی، همان اصول‌الاسماء می‌باشد و اسماء جزئیة همان فروع‌الاسماء می‌باشد، از ترکیب اصول با اصول و

اصول با فروع اسماء‌الحسنی ظهور و تجلی می‌کنند، نمی‌توان تعداد دقیق اسماء جزئیه را مشخص کرد ولی در روایت در توحید صدوق باب 21 برای اسماء‌الحسنی 91 عدد ذکر کرده است و در دعای جوشن کبیر 1001 اسم متذکر شده است. به عنوان نمونه: «یا رادّ علی یعقوب» و یا اسم «یا کاشف ضرّ ایوب» (دعای عرفه) و یا اسم «لاتأخذہ سنۃ و لایوم.»

102- جهت تنزیهی در اسماء‌الحسنی

همه‌ی اسماء‌الحسنی به شکلی، به قاعده‌ی تنزیه حق از نقائص و از کمالات محدود نظر دارد یعنی؛ هر اسمی در عین این که محتوای خاص خود را دارد بطور ضمنی بر تنزیه حق هم اشاره دارد به عنوان نمونه: خداوند سمیع است ولی شنیدن او بدون ابزار است، او علم به اصوات دارد پس در شنیدن منزّه از ابزار شنوایی یعنی؛ چشم است و در عین حال منزّه از شنوائی محدود است. پس به او سامع نمی‌گوئیم و یا حق بصیر است، یعنی؛ علم به تمام صورتها را دارد و بصیر، منزّه از آن است که با چشم و ابزار صورتها را ببیند یعنی؛ اسم سبحان در اسم بصیر سریان دارد و منزّه از بینائی محدود است یعنی؛ مطلق بینائی را دارد یعنی؛ اسم قدّوس در اسم بصیر سریان دارد، اسم سبحان و قدوس درجات تنزیه الهی را بیان می‌کنند. یکی حق را از نقص منزّه می‌داند و دیگری حق را از کمالات محدود. حق حکیم است، یعنی؛ نظامش هدفدار است و منزّه است از این که خودش هدف داشته باشد (هدف ذات) عالم هدف دارد (هدف فعل) حق مدیر است یعنی؛ عالم را با اراده ایجاد می‌کند و اراده او عین ایجاد عوالم است، حق منزّه از این است که اراده او با احساسات و عواطف محدود همراه

باشد، حق منزّه از این است که اراده او همراه با ابزار باشد، مانند: انسان که، کارهایش را با ابزار انجام می‌دهد. پس تنزیه در تمام شئون و اسماء‌الحسنی جاری است. تنزیه درجات دارد، درجه ابتدائی آن در اسم سبحان است که حق از نقایص منزّه است و درجات عالی آن، تنزیه از کمالات محدود است.

نمونه‌هایی از عبارات ادعیّه که ظهور اسم سبحان و سریان تنزیه را در اسماء‌الحسنی نشان می‌دهد، عبارتند از:

سبحان العالم بغیر تعلیم: تنزیه حق از علم اکتسابی
سبحان الله عما یصفون: تنزیه حق از توصیف مخلوق
سبحان الدائم غیر الغافل: تنزیه حق از غفلت
سبحان ربك ربّ العزّه عمّا یصفون: تنزیه حق از توصیف

محدود

سبحان ذی الملک و الملکوت: تنزیه حق از مالکیت محدود
سبحان الحیّ القیوم: تنزیه حق از حیات مشابه موجودات
سبحان ربی العلیّ و بحمده: تنزیه حق از علوی که مخلوقات دارند
سبحان ربی العظیم و بحمده
سبحان العلیّ الاعلیّ
سبحان ذی الکبریاء و العظمة
سبحانک یا الله تعالیت

سبوح قدوس ربنا و رب الملائکة و الروح

که در این عبارات اسم سبحان در هر فرازی معنای خاص همان عبارت را می‌دهد در واقع حق در تمام این شئون از حدّ و نقص منزّه و مبرا

می‌باشد به عنوان مثال: سبحان العلی الاعلی که ظهور اسم سبحان را در اسم علی نشان می‌دهد و حق در این اسم درجه‌ای از تنزیه را دارد نحوه‌ای از تنزیه را دارد یعنی؛ علو حق مانند علو مظاهر نیست علو حق ذاتی و نفسی است، در حالی که علو مظاهر نسبی است علو حق اطلاق دارد ولی علو مظاهر محدود است. حق با اسم علو منزّه از غیر است یعنی؛ علو حق، ممتاز از علو مظاهر است، مظاهر، علو مکان و علو مکانات دارند، که، علو نسبی است ولی حق، علو ذاتی دارد یعنی؛ علو او با غیر سنجیده نمی‌شود. تمام شئون حق، جنبه تنزیهی دارند و حق در هر کمالی از مظاهر ممتاز و منزّه است هم در اصل کمال ممتاز است که حق بالذات آن کمال را دارد و هم در اطلاق کمال، منزّه است و هم در جامعیت کمالات، منزّه از غیر است. علاوه بر آن تنزیه حق، درجات دارد که عبارتند از تنزیه ذات، تنزیه صفات و تنزیه افعال، حتی در هر سه مقام از مظاهر خود منزّه است یعنی ذات حق حدود و نقائص هیچ ذاتی را ندارد، صفات حق حدود و نقائص صفات مخلوقات را ندارد و افعال خداوند نیز شباهتی به افعال موجودات ندارد، اسم سبحان، بیان تنزیه حق در مقام وحدت است یعنی؛ حق در مقام اعیان ثابتّه منزّه از ترکیب با خلایق است و حضور صور علمیه خلایق، او را مرکب نمی‌کند و اسم قدوس هم، تنزیه حق در مقام وحدت جمعی است و هم تنزیه حق در تک تک مظاهر عینی است یعنی؛ حق در هر مظهري از تمام حدود آن مظهر منزّه است و در مقام اعیان ثابتّه هم اوج نزهت را دارد، عالیترین درجه تنزیه با اسم قدوس بیان می‌شود که از جهت کمیّت و کیفیّت بالاتر از اسم سبحان است زیرا اسم سبحان، تنزیه از نقائص است و

اسم قدوس، تنزیه از نقائص و تنزیه از حدود کمالات است، پس تنزیه درجات دارد، همان‌طور که حمد و تشبیه درجات دارد.

103- اشاره‌های اسماء الله، به مقامهای خداوند

اسماء الحسنی هم اشاره دارد به معانی و صفات و کمالاتی که در حق است و این یک درجه آیت بودن اسماء الحسنی است مانند: اسم علیم که اشاره به صفت علم در حق دارد. و هم این که، هر اسمی خبر از حقایق وجودی بالاتر از صفت را می‌دهد. یعنی؛ اسماء الحسنی، صرف کلمات و الفاظ نمی‌باشند هر اسمی، حکایت از مقامات معنوی در ذات الهی دارد. هر اسمی، حکایت از یک مقام و یک حقیقت دارد. الفاظ اسم الاسم‌اند و لفظ حکایت از یک درجه و مرتبه و مقام دارد که آن‌ها اسماء واقعی‌اند. تمام نامهایی که در متون دینی برای خداوند ذکر شده است هر کدام درجه‌ای از تنزیه‌ای را دارند، یعنی؛ هر اسمی اشاره به مرتبه‌ای از تنزیه می‌کند و غالباً اسماء الحسنی، به اشکال صیغه مبالغه مانند رحمان و صفت مشابه مانند علیم - حکیم و .. و یا اسم فاعل مانند ضار - نافع و .. می‌آیند. عباراتی که اشاره دارد، که اسماء الحسنی حکایت از مقامات الهی می‌کنند عبارتند از: «الهم انی اسألك باسمائك اللتی ملأت ارکان کل شیء» در دعای کمیل الفاظ که نمی‌توانند ارکان اشیاء را پُر کنند، در این عبارت منظور از اسماء، همان حقائق الهی و درجات توحید است و یا در عبارت «الهم انی اسألك باسمک الذی خلقت بها الکرسی - الهم انی اسألك باسمک الذی خلقت به السماء و الارض و باسمک الذی خلقت به الارواح». (مفاتیح الجنان)

104- اشتقاق اسامی ائمه (ع) از اسماء الحسنی

امام صادق (ع) فرمودند: «نحن اسماء الحسنی» که این روایت اشاره به تخلُّق و تحقُّق اسماء الحسنی در ذوات مقدّس معصومین دارد آن هم، تمام اسماء الحسنی در آن‌ها ظهور دارد و با ضمیر نحن اشاره دارد که در همه ائمه (ع) این درجات توحیدی است، مسلّم است که الفاظ اسماء الحسنی در ائمه (ع) سریان ندارد بلکه درجات توحیدی مراد است و اسامی ائمه (ع) حکایت از آن اسماء الحسنی دارد، این تناسب اسامی ائمه (ع) با اسماء الحسنی، تناسب واقعی و تکوینی است نه اعتباری یعنی؛ اسم علی (ع) حکایت از علو ذات امام دارد، اشاره به مظهریت این اسم و مقام در این امام دارد، ائمه (ع) مظهر جامع اسماء الحسنی براساس این روایت می‌باشند و باز در روایت داریم که حضرت رسول (ص) فرموده‌اند: «أوتیتُ جوامع الکلم» که جوامع کلم را تعبیر به اسماء الحسنی می‌کنند، آن هم همه آن‌ها و حضرت امیر (ع) فرمودند: «أوتیتُ جوامع العلم» هم حضرت رسول (ص) و هم حضرت امیر (ع) مظهر جامعیت اسماء الحسنی می‌باشند.

105- راه شناخت اسماء الحسنی در انسان

برخی اسماء الحسنی ظهور دارند، به همین خاطر در عوالم مظاهری دارند و برخی اسماء الحسنی همیشه در بطون اند و مظاهری ندارند و راهی برای شناخت آن‌ها نیست. آن اسمائی که در انسان ظهور می‌کنند و آثار ظهور آن‌ها بروز دارد، انسان را متوجّه اصل وجود آن کمالات می‌کنند یعنی؛ باید برای شناخت اسماء الحسنی در خود به قلب خود

مراجعه کنیم، زیرا انسان مظهر اسماء‌الحسنی است و نمونه‌ی همه‌ی اسماء‌الحسنی ظاهر شده در انسان به شکل محدود ظهور دارد، یعنی؛ هم به جامعیت و هم به نازله ولی همان کمالات در حق به اطلاق و بینهایت و استقلال موجود است پس احصاء اسماء‌الحسنی در درون انسان امکان دارد. مثل این که: ما قوای بینائی و شنوائی و خیال و .. داریم از قوه بینائی در خودمان متوجه می‌شویم که حق بصیر است و مطلق بینائی را دارد و بینائی او مانند ما نیست. از شنوائی انسان متوجه می‌شویم که خداوند هم شنوا می‌باشد و مطلق شنوائی را دارد و در شنوائی استقلال دارد و در شنیدن نیاز به ابزار ندارد. از قوه خیال متوجه می‌شویم که شأنی در حق وجود دارد که با آن شأن صور عالم را می‌آفریند (المصوّر) و تمام صورت‌ها از آن شأن الهی ریزش می‌کند و .. پس باید نازله‌ی هر اسمی در انسان باشد تا به مطلق آن اسم پی ببریم.

106- حق مثل و مانند و مشابه ندارد

بناء این قاعده آیه‌ی شریفه قرآن است که می‌فرماید: «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» آیه‌ی 11 سوره شوری معارف فراوانی در شرح این عبارت قرآنی مطرح کرده‌اند، آن مطالبی را که مناسب به این اصل است مطرح می‌کنیم. ذات حق که نامتناهی و مطلق وجود است و بقیه موجودات همگی متناهی و محدوداند چون مخلوق و شأن حق‌اند، پس هیچ مظهري شباهت به ذات الهی ندارد، مثل و مانند و مشابه آن ذات نیست زیرا او حی بالذات و قائم بالذات و کمال مطلق و صمد و غنی است و موجودات، همه قائم به وجود و قائم به حیات ازلی و ابدی او هستند،

علاوه بر ذات، اسماء‌الحسنی هم مثل و مانند ندارد زیرا اسماء‌الحسنی هم وجوداً و عدداً نامتناهی‌اند و هیچ مظهري یافت نمی‌شود که از خود کمالات داشته باشد، اطلاق در کمالات داشته باشد، پس اسماء‌الحسنی هم مشابه و مانند ندارد و موجودات مظاهر اسماء‌الحسنی‌اند یعنی؛ این شئون توحیدی، وقف ذات الهی است و اسماء‌الحسنی فقط کمالات ذات الهی‌اند و مظاهر از حق به اندازه‌ی ظرفیتی که به آن‌ها داده شده است کمال دارند، حق در هر اسمی لیس کمثله شیء است، یعنی؛ اگر خداوند علیم است تنها این نحوه‌ی علم را او دارد که حضوری می‌باشد، ذاتی باشد، مطلق باشد، انفعالی نباشد و .. پس حق در اسم علیم لیس کمثله شیء است و یا اگر خداوند حیّ باشد او حیّ بالذات است و حیات او ازلی و ابدی است و سرچشمه حیات است این نحوه حیات مخصوص حق است پس حق در اسم الحیّ لیس کمثله شیء است یعنی؛ در هر اسمی او منزّه از غیر است پس هم ذات او مثل و مانند ندارد و هم اسماء‌الحسنی او.

107- معنای حادث‌بودن اسماء‌الحسنی در احادیث

در اصول کافی باب اسماء‌الحسنی در روایات از اسماء‌الحسنی به «اسم محدث» تعبیر شده است، تعبیر حدوث به معنای مخلوق‌بودن اسماء‌الحسنی نمی‌باشد. اسماء‌الحسنی رابطه‌های ذاتی حق‌اند، با ذات حق اتّحاد دارند و فرض جدائی و تفکیک آن‌ها از ذات و یا معنای مخلوق‌بودن غیرممکن است، این تعبیر محدث، اشاره به ظهور اسماء‌الحسنی در مقام و احدیّت دارد یعنی؛ اسمائی که در مقام مافوق و احدیت در خفا و بطون بالفعل موجود بودند، از مقام بطون به ظهور و از مقام خفاء

به بروز رسیدند، همگی این اسماء‌الحسنی در مقام ذات و احدیّت حضور دارند ولی ظهور ندارند، در مقام نازل‌تر از ذات از ستر خارج می‌شوند همان‌گونه که قوای نفسانی در یک مرحله در ذات نفس مندک و باطن‌اند و در مقام بعد (در قوا) ظهور می‌کنند یعنی؛ قوا قبل از ظهور حاضر در نفس‌اند و حاضر در باطن‌اند و بعداً ظهور می‌کنند، البتّه نفس و قوا مخلوق می‌باشند و این جنبه مورد نظر ما نیست، حادث بودن قوا نیز به معنای ظهور از نفس برای خود نفس و برای بدن است چون قوا با نفس اتّحاد دارند و حادث‌بودن به معنای مخلوق بودن نیست.

108- چگونگی رابطه‌های حق با شئون خودش

اسماء‌الحسنی، همان مجموعه‌ی روابط ذاتی حق با شئون خود می‌باشند. حق به همه این روابط ذاتی علم دارد، یعنی؛ حقیقت این روابط نزد حق حضوراً موجود است یعنی؛ حق به تمام شئون خود توجه کامل دارد و این روابط ذاتی حق‌اند، علم حق به اسماء‌الحسنی، همان علم حق به اعیان ثابت و صور علمیه موجودات است به بیان دیگر علم حق به صور کلیّه ثابت و موجودات، همان علم به تمام حقائق عینی است. هر اسمی، بیان یک نوع رابطه‌ی حق را با عالم می‌کند و این روابط نسب ذاتیه‌اند و کلیه‌ی این روابط یعنی؛ روابط حق با اسماء‌الحسنی و روابط حق با موجودات خارجی (که آن‌ها هم به اعتباری اسماء‌الحسنی فعلی‌اند) به علم حضوری نزد حق موجود است.

در قوای انسانی: در انسان چند نوع رابطه وجود دارد: اوّل

رابطه‌های نفس با قوا دوّم: رابطه‌های نفس با بدن و سوّم: رابطه‌های قوا با

هم. تمام این رابطه‌ها، همان توجّه‌های مستمر نفس به قوا و بدن می‌باشند و نفس، مجموعه‌ی این روابط را به علم حضوری در خود کشف می‌کند. به عنوان نمونه رابطه‌ی علیّت نفس با قوا، رابطه‌ی علیّت قوا نسبت به هم و رابطه‌ی علیّت نفس نسبت به بدن. هنگامی که نفس در مقام قوه خیال صورتهای ذهنی را می‌آفریند، در واقع رابطه‌ی ایجاد میانی نفس و آن صور خیالی ایجاد شده است، خود آن صورت نزد نفس حضور دارد و آن صورت خیالی با نفس رابطه و اتحاد دارد هنگامی که خود آن صورت نزد نفس حضور داشته باشد یعنی؛ نفس رابطه‌ی خودش را با آن صورت خیالی به علم حضوری و وجدانی کشف می‌کند، در مرحله دوم نفس می‌تواند از این رابطه‌های حضوری در قوه عاقله معنا و مفهوم بسازد، یعنی؛ آن رابطه‌ی حضوری را تبیین عقلانی کند و به عبارتی آن را به یک قاعده کلی عقلی تبدیل کند، به هر حال هر رابطه‌ی درونی را نفس در ابتدا بدون واسطه کشف می‌کند و در مرحله بعد از آن روابط درونی، مفاهیم عقلی می‌سازد.

109- اسماء‌الحسنی وجه الله‌اند

هر شی وجه و جهت و سمت الهی دارد، آیت و وجه الهی است. هر موجود از آن جهت که اسماء‌الحسنی را نمایش می‌دهد وجه حق است و انسان کامل که مظهر جامع و تام اسماء‌الحسنی است وجه الله است که خودشان معترفند به این که «نحن وجه الله» و از طرف دیگر سریعاً اعتراف دارند که: «نحن اسماء‌الحسنی» یعنی؛ مظاهر کامل اسماء‌الحسنی، وجه الله‌اند، پس اسماء‌الحسنی، وجه الله‌اند، هر اسمی، به نوعی وجه حق است،

یعنی؛ جهت کمالی و توحیدی را نشان می‌دهد، هر کجا نظر کنید وجه الله است. یعنی؛ همه موجودات آیت و وجه اویند «فاینما تولو فتم وجه الله» (آیهی 115 بقره) و هر موجودی از جنبه خلقی و حدّی فانی و هالک است الا جنبه الهی و ربّی آن «کل شیء هالک الا وجهه» (آیهی 88 قصص)، موجودات از آن نظر که مظهر اسماء‌الحسنی‌اند بقاء دارند و فنا و نابودی ندارند، «کل من علیها فان و یبقی وجه ربّک» (آیهی 27 سوره الرحمن) البتّه به بیانی می‌توان آن نفس رحمانی را وجه‌الله گرفت که اولین جلوه خلقی آن، وجودات نوری معصومین‌اند.

110- تحیر در معرفت توحیدی

توحید یک حقیقت بینهایت است و شئون و درجات و کمالات نامحدود دارد، شناخت هر درجه از توحید به لطف الهی، درجه‌ای از تحیر و هیبت معنوی را می‌آورد، هر اندازه رابطه‌ی حضوری با اسماء‌الحسنی کامل‌تر شود، تحیر کامل می‌شود، شناخت، عامل حیرت است و همان‌طور که وجود درجاتی دارد شناخت هم درجاتی دارد و به اندازه‌ی درجات شناخت، درجات تحیر است، کسی که علم جامع دارد، حیرت او نیز کامل است، حیرت یکی از منازل نفس است. پیامبر اسلام (ص) طلب حیرت از خدا می‌کردند «رب زدنی فیک تحیراً» خدا یا تحیر مرا در خودت زیاد کن، این تحیر در حق که تحیر ممدوح است با جذب و سیر و سلوک و تفکر در حق و اسماء جلال و جمال حاصل می‌شود و نوعی کمال برای انسان است و حیرت عقل و قلب است برخلاف حیرت مذموم که حیرت خیالی است.

111- حب ظهور اسماء الحسنی

مبنا و اساس آفرینش رحمت و محبت الهی است. نظام خلقت بر محور و بنیان ظهور محبت آفریده شده است. این حب الهی، حب ظهور است، حب ذاتی الهی که از حق شروع شد، همیشه در جریان است و از آن تعبیر به حرکت حبی می‌شود و هر حرکتی در عالم، ریشه در حرکت حبی دارد. حرکت آفرینش از حرکت الهی شروع می‌شود. حب ظهور حق، حب ظهور خود ذات نیست بلکه حب ظهور اسماء‌الحسنی است، ذات به ما هو ذات، برای خود ظهور دارد ولی برای مظاهر ظهوری ندارد، حق همیشه سرّ خواهد بود و با آفریدن عالم و انسان کامل، کنه ذات الهی شناخته نمی‌شود بلکه با آفریدن عالم و انسان، اسماء‌الحسنی شناخته می‌شوند، حق همیشه کنز مخفی خواهد ماند و انسان به اندازه اسمائی که از حق ظاهر شده است به حق شناخت دارد (آن هم به اندازه ظرفیت خود) و آن اسمائی که در کنه ذات الهی همیشه مستور و باطن‌اند، شناخته نخواهند شد، پس مشخص می‌شود که خود ذات حق همیشه مجهول مطلق باقی خواهد ماند، صرف حب، فلسفه آفرینش نیست، بلکه شناخت توحیدی اسماء‌الحسنی هدف است. انسان باید ارتباط حضوری با اسماء‌الحسنی برقرار کند و آن‌ها را حضوراً بشناسد و در خود کشف کند.

112- اسماء‌الحسنی اضافی، هم مظهر و هم مرتبه می‌طلبند

اسماء‌اضافی، آن‌هایی هستند که در مقام فعل و خارج‌اند مانند: خالق و رازق و .. اسماء فعلیه را از مقام فعل انتزاع می‌کنند و به مقام فعل هم نسبت می‌دهند که آن فعل، انسان کامل است ولی در عین حال کمال

حق است زیرا فعل حق، همان انسان کامل است و نسبت‌دادن آن صفت و کار به انسان کامل، نسبت‌دادن آن به حق است مانند رازق که کمال حق است ولی وقتی کمال حق محسوب می‌شود که رزق‌دادن ظهور فعلی پیدا کند یعنی؛ رزاق در مقام خارج تجلّی کند، اسماء‌الحسنی هم در مراتب حسی طبیعی و هم مثالی و هم عقلی ظهور می‌کنند، یعنی؛ این اسماء، مرتبه طلب می‌کنند تا از علم به عین در آیند و در هر مرتبه‌ای، مظهر می‌خواهند. اسماء فعل، کمال حق‌اند و حق در مقام فعل به آن مقام متصف می‌شود و این اسماء‌الحسنی در مقام فعل ظهور می‌کنند.

هنگامی که اسماء‌الحسنی از غیب به عین تنزّل می‌کنند، به شکل مراتب ظهور می‌کنند یعنی؛ مراتب، همان قالبهای صفات الهی‌اند، هر اسمی، می‌تواند صورت عقلی، صورت خیالی و صورت طبیعی به خود بگیرد و مراتب که همان اسماء‌الحسنی نازل‌اند در مظاهر ظهور می‌کنند.

هر مظهري حکایت از مرتبه خاصی دارد، در واقع مرتبه، آن مقام و درجه‌ای است که در مظاهر ساری و حاکم است. مظهر، بیان مرتبه است و هر مرتبه بیان صفات و کمالات می‌کند، که درجه‌ی آن مظهر ناشی از درجه‌ی ظهور صفت است یعنی؛ صفات الهی با تنزّل، عوالم می‌سازند، صفات الهی، مراتب می‌سازند، مرتبه بما هو مرتبه، از خود استقلالی ندارد. حقائق یکی‌اند که به صورت مراتب نازل می‌شوند، مرتبه، همان ظهور اسم است در یک حدّ معین، این حدّ معین تنزّل، مرتبه ساز است و این گونه نیست که خداوند هم مظهري می‌آفریند و هم مراتب را بلکه مراتب، ذاتی مظاهرانند و خداوند با اراده خود مظاهر را به اندازه‌های متفاوت که همان

مراتب‌اند، نازل می‌کند یعنی؛ مراتب، همراه مظاهر متعلق به یک اراده و مشیت‌اند.

درجات مظاهر در حقیقت، درجات اسماء الحسنی می‌باشند. هنگامی که اسماء الحسنی با اراده الهی تنزل می‌کنند، براساس علم و حکمت خداوند به اندازه‌ی مشخص نازل می‌شوند (و ما ننزلهُ الا بقدر معلوم) و نازل‌کننده اراده حق است یعنی؛ هر سرّی در عالم درجات دارد که تمام درجات و ابعاد آن نازل نمی‌شود، بلکه متناسب با قابلیت مظاهر و به تناسب عوالم ظاهر می‌شود و اسرار عالم هستی ریشه در اسرار اسماء الحسنی دارد. توحید همه اسرار عالم است.

113- محبت محور آفرینش

خداوند براساس لطف و محبت و رحمت عالم را آفرید یعنی؛ اساس خلقت، ظهور حب الهی به مخلوقات است. اولیاء و انبیاء الهی نیز مظاهر تام حب الهی‌اند یعنی؛ خداوند کامل‌ترین درجه محبت به مظاهر را دارد، چون کامل‌ترین درجات اسماء الحسنی در آن‌ها تجلّی یافته است و حق با حب به مظاهر، حب به اسماء الحسنی خود را نشان می‌دهد (هر اسمی کمال است و هر کمالی حب می‌آورد پس دارابودن اسماء الحسنی، منشأ محبت و ورزیدن حق به مظاهر است) و اولیا و انبیا کامل‌ترین درجه‌ی محبت را به حق دارند، یعنی؛ محبت تام خود را به حق با اطاعت بروز می‌دهند. این ظهور محبت ذاتی حق در تمام مظاهر است، هر موجودی به تناسب درجه‌ی وجودی خود، درجه‌ای از حب الهی را دریافت می‌کند و حق در آن‌ها ظهور حبی دارد و به اندازه‌ای که محبت را جذب کرده، این

کیمیای الهی را ظهور و ارائه می‌دهد، ارائه محبت در موجودات نسبت به حق به شکل حرکت ذاتی به سوی کمال مطلق بروز می‌کند، هر موجودی ذوق و شوق رسیدن به محبوب مطلق را دارد زیرا در ذات آن، این اسم قرار داده شده است و هر موجود محبت ذاتی خود به حق را حضوراً حس می‌کند ولو نتواند آن را به زبان ما بیان کند، محبت از تجلیات اسماء جمال است و قهر و غضب از جلوه‌های اسماء جلال است. انسان کامل که محبت کامل به حق دارد نسبت به موجودات هم رحمت و لطف کامل دارد که تعبیر رحمة للعالمین در وصف مقام پیامبر اسلام (ص) گویای این واقعیت است، و خشم و غضب او نیز در سایه و زیر مجموعه‌ی حب و لطف است یعنی؛ از سر محبت به کفار و مشرکین، غضب می‌کند. در احکام تشریحی هم اگر قهر و غضب و قصاص و جهاد وجود دارد، بر مبناء و رکن محبت و لطف است. جهاد در اسلام برای ظهور محبت و عدالت است زیرا با ظلم، حق انسان‌ها ضایع می‌شود و با محبت هم حق ما در جای خود قرار می‌گیرد.

برخی اسماء الهی در برخی از افراد یک نوع غلبه کامل‌تری دارند یعنی؛ ظهور خاص دارند مانند لطف و محبت و جمال که در جنس زن غالب‌تر از مرد است و ظهور جلال و غضب در مردها عموماً کامل‌تر است. جلال و جمال در آفرینش مکمل هم‌اند و زیبایی نظام تکوین و زیبایی در احکام نظام تشریح به این است که هم اسماء جلال و هم اسماء جمال را در بر دارد یعنی؛ محبت در کنار قدرت باید باشد و قدرت هم باید بر مبناء محبت باشد.

114- عدم شناخت عمق و کنه اشیاء

موجودات عالم هستی، درجات و اطوار دارند «و قد خلقکم اطواراً» که اطوار هر شیء همان بطون و ملکوت و جنبه‌های غیبی آن است، در واقع کنه و عمق هر شیء، همان بطون و ملکوت اشیاء است، موجود از این جهت که درجه یا درجاتی از مظهریت اسم‌الباطن را دارد کنه و عمق و اطوار دارد و کنه شیء از ما مستور می‌باشد، زیرا اسمائی که در شیء باطن‌اند، مستور می‌باشند و ظهور نکردند، و هر مظهري از این جهت که اسمائی در آن ظهور دارد، آثار آن اسما و کمالات آن اسما در آن ظهور دارد، و راه شناخت حق در هر مظهري از طریق همان اسما، ظاهر شده است و اشیا از جنبه مظهریت اسم باطن در خفا می‌باشند، یعنی؛ شناخت ما از مظاهر به اندازه‌ی ارائه و ظهور آن اسم است، قرآن کریم هم می‌فرماید: «سنریهم آیاتنا فی الافاق و فی انفسهم» (آیه‌ی 53 سوره فصلت) همین‌طور در سوره فاطر $\frac{13}{35}$ خداوند می‌فرماید «هو الذی یریکم آیاته» او خدائی است که نشانه‌های خود را به شما ارائه می‌دهد.

ارائه آیات الهی، هم شأن و اسم خداوند است، یعنی؛ خداوند آیات و نشانه‌هایش را با یک شأن (هو الظاهر) نشان می‌دهد و با شأن دیگر (هو الباطن) برخی از آن آیات را به خفا و باطن می‌برد، آن آیات و نشانه‌هایی که در مظاهر آشکار شده است، راه شناخت اوست، پس هر ارائه‌دانی شأن و فعل خداوند است، همان‌گونه که هر مستور‌کردنی شأن و کمال و تدبیر اوست، اسمی که در مظاهر غالب‌تر است، آثار آن هویداتر است.

115- ربوبیت و عبودیت در اسماء‌الحسنی

مظاهر الهی، هر کدام بنا بر درجه وجودی که خداوند به آن‌ها می‌دهد، قابلیت و استعدادهایی مطابق با عین ثابت خود، از حق دریافت می‌کنند و هدایت آن‌ها به سوی کمال مطلق نیز مطابق همین استعدادها می‌باشد و هر موجودی به اندازه‌ی استعداد و قابلیت خود طلب و تقاضای کمال از حق دارد و چون مظاهر درجات وجودی و قابلیت‌های متفاوت دارند هر کدام تحت تدبیر اسمی از اسماء الهی‌اند که آن اسم ربّ او، مدبّر او و محیط بر او می‌باشد و آن مظهر تمام هستی و ویژگی‌های اش تحت نظر و تدبیر آن اسم است، پس هر اسمی نسبت به مظهر خود تدبیر و ربوبیت خاص دارد و احکام و آثار خود را در آن ظاهر می‌کند و هر مظهري هم عبد خاص ربّ خود یعنی؛ همان اسم است و هر مظهر به منزله‌ی آینه‌ای است که کمالات رب خود را نشان می‌دهد. در یک نگاه حق ظهور اسم خود را، در محضر مظهر می‌بیند یعنی؛ حاکمیت و احاطه خود را در آن مظهر می‌بیند و به فعلیت رسیدن کمالات خود را در آن مظهر می‌بیند و در یک نگاه مظهر خود را در آینه و محضر اسم می‌بیند و معناداری خود را تثبیت می‌کند، در این جا آن اسم خاص مرآت و آینه‌ی مظهر واقع می‌شود، به هر حال عرفاً معتقدند تمام مظاهر تحت نظر و تدبیر اسماء‌الحسنی می‌باشند و همه‌ی مظاهر، مرآئی اسماء‌الحسنی است و همه‌ی اسماء‌الاحسنی، مرآئی مظاهر است و عبودیت و ربوبیت، همه هستی را فرا گرفته است الحمدلله الرب العالمین. (سوره حمد- آیه 2) الله رب الارباب است، هر اسمی، رب است و یک نحوه‌ی تدبیر نسبت به مظاهر تحت

احاطه‌ی خود دارد و آن مظاهر فقط عبد خاص اسم خود می‌باشند و همه رب‌ها تحت احاطه رب الارباب یعنی؛ اسم اعظم الله‌اند.

116- احصاء اسماء الحسنی

احصاء اسماء الحسنی یعنی؛ شناخت قلبی آن‌ها، تا اسمی در قلب انسان تجلی نکند و ظهور قلبی پیدا نکند، قابل شناخت حقیقت نیست، اگر نازله‌ی اسماء در قلب انسان ظهور کند، ما متوجّه اطلاق آن‌ها در حق می‌شویم، البته تحقق همه‌ی اسماء‌الاحسنی به معنای جامع و ظهور کامل در قلوب انسان‌های کامل است. اسمائی که ظهور نکرده است، راهی هم برای شناخت آن‌ها وجود ندارد، امام خمینی (ره) در رساله‌ی اسم مستأثر می‌فرمایند: «اسم مستأثر ظهور کرده است ولی ما نمی‌شناسیم» بهترین منبع برای شناخت اسماء‌الاحسنی قرآن و دعای جوشن کبیر است. که البتّه الفاظ اسماء که اسم‌الاسم نامیده می‌شوند در قرآن و ادعیّه ذکر شده اند و اسماء حقیقی که حقائق تکوینی‌اند، در ذات الهی حضور دارند، البتّه الفاظ خبر از آن حقائق تکوینی و واقعیات می‌کنند و اسماء و صفات در مقام مصداق یعنی؛ ذات الهی اتحاد دارند زیرا اسم، ذات توأم با صفت است و صفت، تعین خاص یک کمال است، هر جا صفات باشد، حضور ذات را به همراه دارد، در مقام تحلیل عقلی، مفهوماً از هم متمایزاند، صفت فقط معنای وصفی دارد یعنی؛ توصیف، موصوف می‌کند.

والسّلام

«فاتمه»

فهرست منابع :

- 1- قرآن کریم، الهی قمشه‌ای، نشر اعتماد، 1374
- 2- اسفار اربعه، جلد 8، ملاصدراى شیرازی، نشر مصطفوی، تابستان 68.
- 3- فصوص الحکم، شرح علامه داود قیصری.
- 4- شرح فصوص الحکم از خوارزمی.

آثار منتشر شده از مؤلف :

- 1- توحید از دریچه‌ی انسان‌شناسی
- 2- تطبیق عالم درون و برون (نکاتی در تبیین ملائکه از دریچه‌ی انسان‌شناسی)